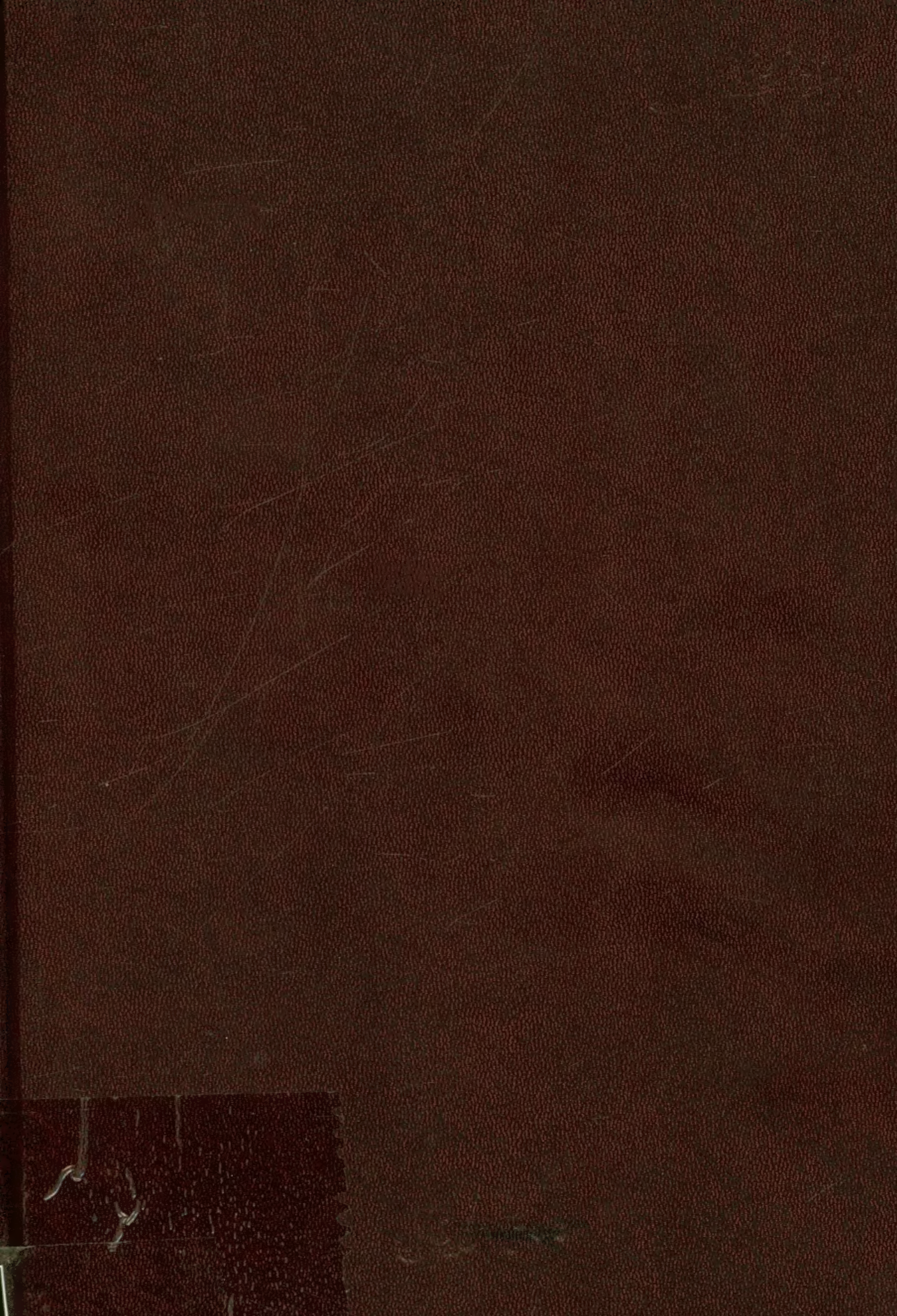
# سوانح

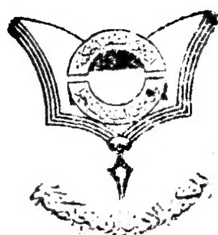
احمد غزالی

بتصحیح

هلموت ریتر




المكتبة الأدبية المختصة



# سوانح

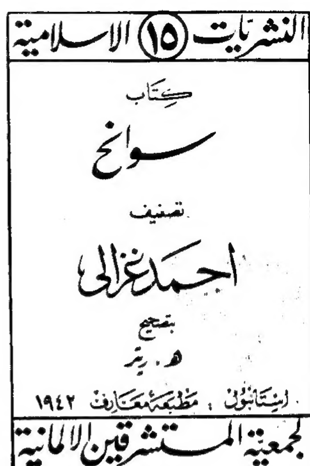
## احمد غزّالی

بتصحیح

هلموت ریتر

مرکز نشر دانشگاهی

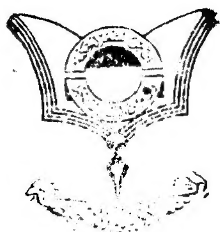
ادبیات فارسی
۸
مرکز نشردانشگاهی
۴۷۲




صفحهٔ عنوان چاپ اول



سوانح
تألیف احمد غزالی
بتصحیح هلموت ریتر
تجدید چاپ: زیر نظر نصرالله پورجوادی
مرکز نشردانشگاهی، تهران ۱۳۶۸
تعداد ۲۰۰۰
لیتوگرافی: بهزاد
چاپ و صحافی: نوبهار



من ندانستم که عشق این رنگ داشت          وز جهان با جان من آهنگ داشت
دستهٔ گل بوذ از دورم نموذ          چون بدیذم آتش اندر چنگ داشت

بسم الله الرحمن الرحیم

# هلموت ریتروسوانح

تعداد متون فارسی که به روش انتقادی تصحیح شده است زیاد نیست. بسیاری از متون اصلی در ادبیات فارسی هنوز با چاپهای غیرمعتبر و مغلوط در دسترس ماست. کسانی که درصدد تصحیح انتقادی *شاهنامهٔ* فردوسی برآمده‌اند راه درازی در پیش دارند. حدیقهٔ سنایی و دیوان او، بیشتر مثنویهای عطار، خمسهٔ نظامی و دیوانهای بسیاری از شعرا هنوز چاپ قابل اعتمادی ندارند. برخی از متون فارسی را ابتدا مستشرقان اروپایی، مانند ادوارد براون و نیکلسن و هلموت ریتر تصحیح کردند و به تبع ایشان محققانی چون میرزامحمد قزوینی و مجتبی مینوی و بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی و خانلری راه ایشان را دنبال کردند، ولی متأسفانه شیوهٔ انتقادی تصحیح متون هنوز در کشور ما بطور جدی جانیفتاده است و بسیاری از کتابهایی که برای نخستین بار به طبع می‌رسد، و یا مکرر تجدید چاپ می‌شود، مغلوط است و علت اصلی آنهم این است که مصححان ما با اصول و قواعد تصحیح انتقادی متون درست آشنایی ندارند. یکی از کارهایی که محققان ما باید انجام دهند تدوین این اصول و قواعد و عرضهٔ نمونه‌های خوب تصحیح متون و بررسی کارهایی است که محققان دقیق و منضبط اروپایی و ایرانی انجام داده‌اند.

در میان متون فارسی که خوشبختانه به روش انتقادی چاپ شده است *سوانح* احمد غزالی است. این اثر کوچك در میان آثار متعدد قدیم ما کتابی خوش طالع بوده است، چه تصحیح آن را نخستین باریکی از بادقت‌ترین و خبره‌ترین محققان آلمانی به نام هلموت ریتر به عهده گرفته است. این اثر که متن آن عیناً به صورت افست چاپ شده و هم اکنون در دست شماست بار اول در سال ۱۹۴۲ میلادی در ترکیه چاپ

شد. پیش از آن، متن این کتاب فقط به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌ها حفظ می‌شد. ریتر برای آماده کردن متن خود شش نسخهٔ خطی را پیدا کرد و از روی آنها متنی تهیه کرد که هنوز هم یکی از معتبرترین متون ماست. (این نسخه‌ها در مقدمهٔ ریتر که در ترجمهٔ آن خانم سوزان وکیل زاده به ما کمك کردند معرفی شده است.)

روشی که ریتر در تصحیح این اثر به کاربرده روش التقاطی است. با وجود اینکه بعضی از نسخه‌های او قدیمی و متعلق به قرن هفتم بود، ولی هیچ یك از آنها در حدی نبود که بتواند نسخهٔ اساس قرار گیرد. اهمیت کار ریتر در این بود که این روش را درست و بجا و در کمال دقت و مهارت بکار برد. ریتر فارسی را خوب می‌دانست، خیلی خوب. نگارنده سالها این متن را به دقت مطالعه کرده و قرائت همهٔ نسخه‌های خطی ریتر و نسخه‌های دیگر *سوانح* را بررسی کرده و همواره از تسلط این محقق آلمانی به ریزه‌کاریهای زبان فارسی در این متن شگفت زده شده و او را تحسین کرده است. هیچ لفظی را بدون دلیل بر لفظ دیگر ترجیح نداده و در متن نیاورده است. نثر *سوانح* نمونهٔ یك نثر سهل و ممتنع است. مطالب کتاب در نظر اول ساده است، ولی معانی آن بسیار عمیق و باریك است. ریتر نهایت کوشش را برای درك معانی بکار برده و کمتر عبارتی است که او نفهمیده از آن عبور کرده باشد، و اگر عبارتی بوده که او درست نفهمیده بدلیل مشکل بودن خود آن عبارت و تحریفی بوده است که احیاناً کاتبان در نسخه‌های خود وارد کرده بودند. یکی از علل اهتمام ریتر در فهم این اثر این بوده که می‌خواسته است آنرا به آلمانی ترجمه کند، کاری که هیچ وقت توفیق اتمام آنرا نیافت.

ارزش و اهمیت تصحیح متن انتقادی ریتر فقط در این نیست که این متن را به روش انتقادی و با دقت از میان نسخه‌های مغلوط و گاهی پریشان برگزیده است؛ یکی از فوائد عمدهٔ این کار شیوه‌ای است که مصحح برای ضبط نسخه بدلها اختیار کرده، شیوه‌ای که گاهی به نام خود او «شیوهٔ ریتر» خوانده می‌شود. در زیر صفحات نمایه یاسازوارهٔ

انتقادی (Critical apparatus) ضبط شده است. این سازواره یك شاهکار کم نظیر است، و دانش پژوهانی که بخواهند به تصحیح متون بپردازند می‌توانند با مطالعه آن به ظرایف و دقایق تصحیح متون پی‌برند، و چگونگی حل مشکلاتی را که برای مصححان پیش می‌آید، بخصوص کسانی که چندین نسخه در اختیار دارند و می‌خواهند متن خود را به روش التقاطی تصحیح کنند، بیاموزند. ریتر یك عبارت را از یك یا چند نسخه در متن آورده، ولی در عین حال ضبط همهٔ نسخه بدلها را نیز در ذیل صفحه، در سازوارهٔ انتقادی، نقل کرده و بدین ترتیب، روایت هر شش نسخه را آورده است. من شخصاً سراسر این کتاب را با سه نسخهٔ خطی ریتر که اساس متن او بوده است (نسخه‌های A و F و N) مقابله کرده‌ام و جز یك سهو کوچك در مقدمه، به هیچ اشتباهی برنخوردم. این کتاب غلط ندارد.

متن انتقادی ریتر در سال ۱۹۴۲ چاپ شد. تقریباً در همان زمان (در سال ۱۳۲۲ شمسی) همین اثر را مهدی بیانی از روی یك نسخهٔ خطی، که در واقع قدیم‌تر از همهٔ نسخه‌های ریتر بود، چاپ کرد. برای من خوشایند نیست که این جمله را بنویسم، ولی سخن حقّی است: کسانی که می‌خواهند تفاوت یك کار درجهٔ اول و عالی را در تصحیح متون با یك کاردرجهٔ چندم ببینند می‌توانند متن ریتر را با متن بیانی مقایسه کنند.

سرنوشتی که متن انتقادی *سوانح* در ایران بدان مبتلا شده است سرنوشت اسفباری است. انتظار می‌رفت پس از چاپ این اثر توسط ریتر، هر کس که در ایران می‌خواهد به تجدید چاپ *سوانح* بپردازد آنرا عیناً چاپ کند. ولی اینکار نشد. این متن در چهل سال گذشته چند بار در ایران چاپ شده است ولی نه از روی متن ریتر. مصححان مختلفی که آنرا به اصطلاح تصحیح و چاپ کرده‌اند بعضاً به بهانهٔ داشتن نسخه‌های دیگر، متن ریتر را تغییر داده‌اند ولی به جای اینکه آنرا بهبود بخشند با تصرفات خود زحمات او را به هدر دادند.

نگارنده نیز یکی از کسانی بوده است که این اثر را مجدداً تصحیح و

چاپ کرده است. علت اینکه من به فکر تصحیح این کتاب افتادم این بود که می‌خواستم آنرا به انگلیسی ترجمه کنم. ابتدا خواستم متن ریتر را عیناً به انگلیسی برگردانم. ولی به مشکلاتی برخوردم، مشکلاتی که ریتر هم بعضی از آنها را می‌دانسته و نتوانسته بود حل کند. نسخه‌های خطی او به وی اجازه نمی‌داد. از اینجا بود که من سعی کردم فقط این مشکلات را رفع کنم، به کمك نسخه‌هایی که پس از ریتر پیدا شده بود. و همین کار را کردم و چون متن من بر اساس کار ریتر و در واقع ادامهٔ آن بود، نام ریتر را به عنوان مصحح اصلی ذکر کردم. در ضمن کار، بعضی از عبارات را هم که غلط نبود ولی از نظر من در نسخه‌های دیگر صحیح‌تر ضبط شده بود مطابق این نسخه‌ها تغییر دادم. و چون کار من ادامهٔ کار ریتر بود، همان روش را در تدوین سازوارهٔ انتقادی به کار بردم. سازوارهٔ انتقادی من نشان دهندهٔ تغییراتی است که در این متن داده‌ام، ولذا هر کس که بخواهد به ماهیت این تغییرات پی‌برد باید به متن ریتر و سازوارهٔ او رجوع کند.

به هر تقدیر، متن انتقادی ریتر، با وجود اینکه *سوانح* چندین بار در ایران چاپ شده است، هنوز هم متنی است که باید ما بدان رجوع کنیم. و همانطور که گفتم، از این متن می‌توان به عنوان یك الگو و یك نمونهٔ عالی در تصحیح متون فارسی استفاده کرد.

چند کلمه‌ای هم در معرفی هلموت ریتر بگوییم.

ریتر یکی از مستشرقان طراز اول اروپایی در قرن بیستم است که تعداد قابل توجهی از متون قدیم اسلامی را برای نخستین بار تصحیح و چاپ کرده است. او در ۲۷ فوریهٔ ۱۸۹۲ در نزدیکی فرانکفورت متولد شد، و در نزد مستشرقان معروف تئودور نلدکه و کارل بروکلمان و کارل هاینریش بکر به تلمذ پرداخت. از ۱۹۱۳ در دانشگاه بن به تدریس پرداخت. در جنگ جهانی اول در عراق و ترکیه مترجم سپاه آلمانی بود و در این دوره مقالاتی دربارهٔ زبان و فرهنگ عربی و ترکی منتشر کرد.

ریتر مستشرقی بود اهل ذوق. به موسیقی و شعر علاقه‌مند بود. شعر

فارسی و عربی و ترکی را خوب می فهمید و لطایف و دقایق آنرا درك می کرد. ریتر جز و مستشرقانی که اسلام شناسی را به عنوان حرفه دنبال می کردند و می کنند نبود. او به دنبال حقیقت بود. روح او روحی بود سرگشته و تشنهٔ حقیقت. اهل درد بود و زندگی او نیز دردمندانه بود. وقتی به مسائل کلامی و تصوف و عرفان و شعر عرفانی روی می آورد گمشدهٔ خود را جستجو می کرد.

از ریتر آثار زیادی به جا مانده است: بیست و شش کتاب، بیش از یکصدمقاله و دویست و بیست نقد کتاب. کتابهایی که او تصحیح کرده است یکی *اسرارالبلاغه* عبدالقاهر جرجانی است (در استانبول ۱۹۵۴)، که ترجمهٔ آلمانی آن نیز (در ویسبادن، سال ۱۹۵۹) به قلم او منتشر شده است. همچنین کتابهای *مقالات الاسلامیین* ابوالحسن اشعری (استانبول، ۳۳ـ۱۹۲۹)، *الوافی بالوفیات* الصفدی، جلد اول (استانبول، ۱۹۳۱؛ چاپ دوم ویسبادن، ۱۹۶۲)، *فرق‌الشیعه* نوبختی (استانبول، ۱۹۳۱)، *مشارق انوارالقلوب* ابن الدباغ (بیروت، ۱۹۵۹)، هفت پیکر نظامی با همکاری ریپکا (پراگ، ۱۹۳۴)، *الهی نامه* عطار (در ۱۹۴۰). ریتر دربارهٔ نظامی گنجوی کتابی به زبان آلمانی نوشت (۱۹۲۷) که هنوز هم یك تحقیق معتبر در این زبان به شمار است. شاهکار او کتاب *دریای جان* است که دربارهٔ زندگی و آثار عطار نوشته است. تأسیس مجله شرقشناسی *Oriens* درسال ۱۹۴۸ و نوشتن مقالات و نقدهای متعدد و چاپ آنها در این مجله، نوشتن مقالاتی در دائرة‌المعارف اسلام و نظارت بر مجله *Der Islam* که کارل هاینریش بکر (C.H. Becker) در سال ۱۹۱۹ تأسیس کرده بود از دیگر کارهای علمی و فرهنگی ریتر است.

علاقهٔ ریتر به موضوعات متنوع بود. نه تنها به شعر و ادبیات و کلام و تصوف و عرفان، بلکه گاهی به موضوعاتی چون علوم غریبه و سحر و جادو و تجارت نیز علاقه نشان می داد (چنانکه کتاب *غایة الحکیم* منسوب به‌مَسلَمهٔ مجریطی را تصحیح و ترجمه و در ۱۹۶۲ منتشر کرد) و دربارهٔ

آنها چیز می نوشت. هم *چهار مقاله* نظامی عروضی را به آلمانی ترجمه می کرد (۱۹۲۲) هم *کیمیای سعادت* غزالی را (۱۹۲۳). هم تاریخ ادبیات فارسی در دورهٔ معاصر را می نوشت (۱۹۲۳) و هم دربارهٔ حروفیه تحقیق می کرد.

تلاطمی که در دهه ۱۹۳۰ در اوضاع اجتماعی و سیاسی آلمان پدید آمد تا حدودی در زندگی ریتر تأثیر گذاشت. ظاهراً نازیها اورا آزار دادند و باعث شدند که وی کشور خود را ترک کند. ریتر سالها در دربدری و تنهایی و اندوهی پنهان بسر برد. در سال ۱۹۱۹ جانشین کارل بکر در هامبورگ شده بود. در سال ۱۹۲۷ با سمت مدیر شعبهٔ استانبول «انجمن مستشرقان آلمان» به ترکیه رفت و تا سال ۱۹۴۹ در استانبول ماند. این فرصت خوبی بود که ریتر بتواند به مطالعهٔ نسخه‌های خطی گرانقدر فارسی و عربی در کتابخانه‌های ترکیه بپردازد. در سال ۱۹۳۵ استاد دانشگاه استانبول شد و این توفیقی بود که نصیب دانش جویان و دانش پژوهان ترکیه شد. چندین نفر در این سالها و در سالهای بعد نزد ریتر تلمذ کردند که یکی از آنان محقق ترك احمد آتش بود. ریتر بعد از جنگ در سال ۱۹۴۹ به آلمان برگشت. ولی پس از اینکه درسال ۱۹۵۷ از دانشگاه فرانکفورت بازنشسته شد به ترکیه بازگشت و دوازده سال دیگر در آنجا ماند. درسال ۱۹۶۹ باز به فرانکفورت رفت و سرانجام در ۱۹ مه ۱۹۷۱ در سن هفتاد و نه سالگی از دنیا رفت.

ریتر در ایران چندان گمنام نیست. *الهی نامه‌ای* را که او تصحیح کرده است افست کرده‌اند و تا کنون بهترین متن مصحَّح این اثر است. در واقع تنها مثنوی عطار که به روش انتقادی و قابل اعتماد تصحیح شده است همین چاپ است. بعضی از مقالات او نیز به فارسی ترجمه شده است، از جمله مقاله‌ای که وی دربارهٔ حروفیه نوشته است (*فرهنگ ایران زمین*، سال ۱۰ (۱۳۴۱) ص ۳۹۹ـ۳۱۹). و همچنین مقاله‌ای با عنوان «ترجمه ابوریحان بیرونی از پاتانجل» (در مجله *معارف اسلامی* شمارهٔ ۱۱، ۱۳۴۹، ص ۳۱ـ۲۷). مقاله «نزاع دیوانگان با خدا» را نیز

چندی پیش نگارنده از انگلیسی ترجمه کرد (*نشردانش*، سال ۷، شماره ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵). فصلی از کتاب *دریای جان* را نیز آقای دکتر زریاب خویی برای مجلهٔ *معارف* ترجمه کرده‌اند (*معارف*، سال ۴، شمارهٔ ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۶۶). با تجدید چاپ *سوانح* یك اثر دیگر از آثار درخشان و آموزنده این محقق سختکوش آلمانی در دسترس عموم فارسی زبانان قرار می‌گیرد. ولی واجب‌ترین کاری که باید روزی در کشور ما انجام گیرد ترجمهٔ کامل *دریای جان* به فارسی است.

**نصرالله پورجوادی**
**بهمن ۱۳۶۷**

# مقدمه مصحح

اثر کوتاهی که در دست دارید از احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ ق.) است، به نام *سوانح*. «سوانح» به معنی تفکرات است. *سوانح* از جمله بدیع ترین آثاری است که در جهان اسلام دربارهٔ عشق تصنیف شده است.[۱] پیش از این کتاب نیز آثار دیگری دربارهٔ این موضوع نوشته شده بوده[۲] و مصنف نیز از آنها متأثر شده است. کتاب او نیز به نوبهٔ خود اثری بوده است که مورد تقلید دیگران قرار گرفته است. غزالی بخوبی می داند که معانی عشق در حروف و کلمات نمی گنجد[۳] و لذا مطمئناً نمی توان گفت که وی در تصنیف این اثر از آثار دیگران اقتباس کرده است.

نویسنده هر چند که عارف و صوفی است ولیکن در حقیقت نمی توان گفت که عشقی که وی در این کتاب از آن سخن گفته است صرفاً عشق آسمانی والهی است،[۴] چه وی خودتصریح می کند که «عشق تعلق به هیچ جانب ندارد... نه به خالق و نه به مخلوق» و «حقیقت او از جهات منزه است» و «تفاوت در قبله عشق عارضی است.»[۵] اما تردیدی نیست که غزالی (در عین حال که از عشق الهی سخن گفته است) از عشق انسان به انسان نیز غافل نبوده است. انگیزه مصنف در نوشتن این اثر نیزخود دلیل دیگری است براین مدّعی. غزالی این کتاب را برای یکی از دوستان و محبّان خود نوشته است، چنانکه در مقدمه آورده است: «دوستی عزیز که به نزدیك من بجای عزیزترین برادران است و مرا با او انسی تمام است... از من درخواست که آنچه فراخاطر آید درحال در معنی عشق فصلی چند اثبات کنم تا به هر وقتی اورا انسی بود

۱) دربارهٔ آثاری که در جهان اسلام دربارهٔ عشق نوشته شده است، رجوع کنید به:
philologika 7, *Der Islam* 21 (1933) (صفحه ۸۴ تا ۱۰۹)

۲) همان، ص ۹۴ به بعد.

۳) رك. *سوانح*، مقدمه و فصل آخر.

۴) رك. *سوانح*، ص ۳، سطر ۲۰ـ۱۸

۵. *سوانح*، ص ۵.

و دست طلب او به دامن وصل نرسد بدین فصول تعلل کند،»[6] و غزالی نیز خواهش این دوست را اجابت کرده و *سوانح* را تصنیف نموده است.

عارفان مسلمان را عموماً عقیده بر آن است که حسن الهی در عالم صنع و در جمال انسانی جلوه‌گر شده است، ولی غزالی در این اثر صراحتاً به این موضوع نپرداخته است.[7] این اثر دربارهٔ حقیقت عشق است، و با محبت و عشقی که ابن داود ظاهری اصفهانی[8] (متوفی ۲۹۷) و ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶ ق.) از آن سخن گفته‌اند کاملاً فرق دارد.[9] معانی عشق در این کتاب حاکی از تجربه‌ای است عمیق و باطنی که دست ظاهریانی چون ابن داود و ابن حزم از دامن آن کوتاه است.

محبّتی که ابن حزم از آن سخن گفته است چیزی جز محبت انسانی که در نتیجه احساسات و احوال عاشقانه پدید می‌آید نیست. محبّت بدین معنی یك امر اجتماعی است و حوزهٔ عمل آن نیز جامعه و روابط اجتماعی است، بخصوص جامعه اشرافی و درباری زمان او. ابن حزم در کتاب خود، *طوق الحمامه*، تعداد زیادی از این قبیل عاشقان و معشوقان را که وی خود تقریباً همه را از نزدیك می‌شناخته معرفی کرده است. وی سعی کرده است با استفاده از داستانهای عاشقانه به نوعی نظریهٔ عشق و مفاهیم کلی دربارهٔ این موضوع دست یابد. اما عالمی که احمد غزالی از آن سخن می‌گوید عالم دیگری است. این عالم جهان بیرونی و اجتماعی نیست، بلکه جهان

۶) *سوانح*، ص ۳ـ۲.

۷) این تردید میان عشق الهی و عشق زمینی (خلقی)، و دیدن حسن الهی در مظاهر عالم صنع، کاری که در اشعار عاشقانه و صوفیانه انجام می‌گیرد و ابن عربی و پیروان او خود بدان آگاهی دارند، قابل توجیه است، و می‌توان گفت که آن دسته از عارفان مسلمان که به زیبایی انسان توجه کرده‌اند، در واقع انسان صاحب جمال (شاهد) را به عنوان یك شخص در نظر نگرفته‌اند، بلکه وی را مظهر جمال مطلق انگاشته‌اند و نظر ایشان نیز شهوانی نیست. عشق ایشان به شاهد عشقی است افلاطونی. (این یادداشت تلخیص شده است.)

۸) رك. ابن داود ظاهری اصفهانی. *کتاب الزهره*. النصف الاول، به تصحیح نیکل. دانشگاه شیکاگو: ۱۹۳۲. برای معرفی این اثر در فارسی، بنگرید به مقاله «ابن داوود ظاهری و کتاب الزهره»، نوشتهٔ محمد حسین مشایخ فریدنی، *معارف*، سال ۴، شمارهٔ ۱، (۱۳۶۶) ص ۱۰۵ـ۷۹. (ن. پ.)

۹) آراء ابن حزم دربارهٔ محبت در اثر معروف او *طوق الحمامه* (تصحیح الطاهر احمد مکی، قاهره، ۱۳۹۵ هـ/۱۹۷۵م) آمده است. (ن. پ.)

درونی و عالم جان است. در واقع، هرقدر که حوادث بیرونی و اجتماعی در این جهان درونی کمتر تأثیر گذارد، این جهان به همان نسبت کاملتر است و عشقی که مربوط به جهان جان است پاکتر و منزلت آن به عنوان گوهری مستقل عالی‌تر جلوه می‌کند. جهان درونی و عالم جان به حدّی از جهان بیرونی برکنار و منزه است که احوالی چون فراق ووصال که برای ابن حزم منشأ درد ورنج عاشق و خوش وقتی اوست برای احمد غزالی جنبه سمبلیك و تمثیلی دارند. عاشق در عشق خود تا جایی پیش می‌رود که حتی از صورت خارجی معشوق نیز فارغ می‌شود. «عاشق با عشق آشناست، با معشوق هیچ آشنایی ندارد.» وقتی عشق به کمال می‌رسد، معشوق خود بلای عاشق می‌شود. در بدایت عشق است که عاشق تمنای وصال می‌کند. «کمال عشق چون بتابد کمترینش آن بود که خود را برای او (معشوق) خواهد و در راه رضای او جان دادن بازی داند.» ارادت و خواست معشوق هرچه می‌خواهد باشد؛ «تیری که از کمان ارادت معشوق رود چون قبله تویی تو آمد، گو خواه تیر جفاباش و خواه تیر وفا.» عاشق اختیار معشوق را براختیار خود ترجیح می‌دهد. ولذا فراقی که به اختیار معشوق باشد بالاتر و برتر ازوصالی است که به اختیار عاشق باشد. از اینجا بود که ابلیس ـ لعنة‌الله‌علیه ـ لعنت خدا را پذیرفت، چون این لعنت خواست خدا بود.

حقیقت عشق اقتضا می‌کند که عاشق دست از خودی خودبردارد و خود را در معشوق فناسازد. این معنی را در داستان پروانه و شمع می‌توان ملاحظه کرد. پروانه که عاشق آتش است آنقدر به دور شعله آتش طواف می‌کند تا سرانجام در یك لحظه خود را به آتش زند و عین آتش گردد.

در این مقدمه مجال آن نیست که به بررسی کاملتری از مباحث گسترده‌ای که در این کتاب مطرح شده است بپردازم، ولذا من فقط به ذکر پاره‌ای از خصوصیات آن و معانی عالی و عمیقی که در این اثر بیان شده است بسنده می‌کنم. بحث کاملتر دربارهٔ مطالب این کتاب مستلزم تحقیقات بیشتری است که باید بصورت جداگانه انجام گیرد. متأسفانه بیشتر افکار و آراء احمد غزالی هنوزدر پرده ابهام است. ما نیز باید با بعضی از کاتبان نسخه‌های خطی *سوانح* هم آواز شویم، وقتی می‌گویند «ایزد تعالی چندانکه توفیق برنوشتن این رساله کرامت کرد کشف این اسرار جان ما را روشن گرداند و ما را از اینها گرداند که دل ایشان به شرح این کلمات رسیده است.»[10]

۱۰) *سوانح*، ص ۱۰۶. (ن. پ.)

احمد غزالی نیز خود به پیچیدگی و ابهامی که در مطالب این کتاب است واقف بوده است و البته دلیل آن را مشکل بودن مطلب می‌داند. چیزی که فهم *سوانح* را مشکل‌تر می‌سازد این است که نسخه‌هایی که از این اثر در دست است اشکالات فراوانی دارد. این بدترین متنی است که من تاکنون دربارهٔ آن تحقیق کرده‌ام و با آنکه نسبتاً اثر کوتاهی است، بمراتب بیش از متون بلندتری که تاکنون تصحیح کرده‌ام مرا به زحمت انداخته است. حتی چند بار پس از اینکه متن را مقابله و تصحیح کردم به این فکر افتادم که از آن منصرف شوم و به‌این گفته مصنف عمل کنم که می‌گوید «جلالت او از... ادراك علم دور است.»[11] (فصل ۳). ولی باز به‌خود گفتم که با منصرف شدن کاری از پیش نمی‌رود و متن قابل فهم‌تر نمی‌شود و عبارات آن روشن نمی‌گردد. این بود که برای ادامه کار سعی کردم از نسخه‌های خطی خوب و کهن که در کتابخانه‌ها محفوظ است و فهرست هم نشده استفاده کنم. تجربه نشان داده است که برای شناسایی یك اثر هیچ وسیله‌ای بهتر از طبع و نشر آن نیست.[12]

در کار تصحیح مجموعاً از شش نسخه خطی استفاده کرده‌ام. کل متن را به صورتی که در هر شش نسخه بوده در اینجا ضبط کرده‌ام ولذا حجم این اثر که در واقع حاوی ضبط شش نسخه خطی است افزایش یافته است. گمان نمی‌کنم که در مقابله و بررسی نسخه‌های شش گانه کلمه‌ای یا عبارتی از آنها نقل نشده باشد. بدین ترتیب خواننده این امکان را پیدا کرده است که با استفاده از روایات مختلف همه نسخه‌ها خودش در داوری و ارزشیابی شرکت کند.

مشخصات نسخه‌های خطی از این قرار است:

A = ایاصوفیه ۴۸۲۱، برگ ۹۶ الف تا ۱۲۳ ب. تاریخ ۱۶۷۷ هجری. این مجموعه رامن در فیلولوگیا ۹، مجلهٔ *Der Islam*، شمارهٔ ۲۵ (۱۹۳۸)، ص ۶۰ـ۵۹ معرفی کرده‌ام. از جمله مشکلات این نسخه این است که کلمات فاقد نقطه‌است، و

۱۱) *سوانح*، ص ۳، سطر ۱۹ـ۱۸. (ن. پ.)

۱۲) این متن بعداً به کمك نسخه‌های خطی دیگری که پیدا شده است توسط نصرالله پورجوادی مجدداً تصحیح شده، و بسیاری از مشکلات متن به کمك این نسخه‌ها برطرف شده است. (*سوانح*. تصنیف احمد غزالی. براساس متن ریتر. تصحیح نصرالله پورجوادی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران، ۱۳۵۹) (ن. پ)

این چیزی است که در خواندن متون فارسی بیش از متون عربی تولید زحمت می‌کند.

K= کوپرولو ۱۵۸۹، برگ ۴۳ ب تا ۴۱ ب. در حاشیه. این مجموعه بزرگ که در تاریخ ۷۵۴ استنساخ شده مشتمل بر ۱۰۰ رساله است. این مجموعه در جای دیگر به تفصیل معرفی شده ولذا من در اینجا دربارهٔ مشخصات آن چیزی نمی‌گویم. کاتب این نسخه نیز در گذاشتن نقطه تا جایی که می‌توانسته است کوتاهی کرده و متن رساله نیز ناقص است.

F = عاطف ۲۲۴۱، برگ ۴۶۴ ب تا ۴۷۷ ب. به خط کاتبی شیرازی در سال ۸۲۸ نوشته شده. امیدوارم که خصوصیات این نسخه را نیز بزودی مفصلاً شرح دهم، ولذا در اینجا دربارهٔ آن چیزی نمی‌گویم.

N = نورعثمانیه ۲۴۶۷. در قرن ۱۰ـ۹ هجری کتابت شده. در مجلهٔ *Der Islam* شمارهٔ ۲۱ (۱۹۳۳)، ص ۹۴ دربارهٔ این مجموعه توضیحاتی داده‌ام. در صفحات ۱ تا ۵۹ الف شرحی از یك شارح ناشناخته دربارهٔ *سوانح* درج شده است. قسمتهایی از این شرح را در ذیل صفحات با علامت N درج کرده‌ام. هر فقره از متن به صورت سؤالِ مطرح شده و شرح آن ذیل عنوان «جواب» آمده است[۱۳]. در این نسخه نیز غالباً نقطه کلمات حذف شده است و همین خود خواندن متن را دشوار کرده است. نکته قابل توجه این است که مقدمهٔ *سوانح* فقط در این نسخه ضبط شده است و در همین مقدمه است که مصنف انگیزهٔ خود را برای نوشتن این تفکرات (سوانح) بیان کرده است.[۱۴]

**O= نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکسیون کرزن III،** ۵۹، ص ۴۰ ب تا ۷۳ ب. تاریخ کتابت قرن ۱۳ـ۱۲. برای مشخصات این نسخه

۱۳) قسمتهای دیگری از این شرح در تصحیح مجدد *سوانح* توسط نصرالله پورجوادی نقل شده است. (ن. پ.)

۱۴) این مقدمه تماماً در نسخه خطی دیگری که در تصحیح پورجوادی مورد استفاده قرار گرفته است (نسخه Z) نقل شده است، و همچنین بخشی از آن در قدیم‌ترین نسخهٔ خطی *سوانح* (نسخه M) آمده است. (رك. *سوانح*. تصحیح پورجوادی. مقدمه، صفحه شانزده) (ن. پ).

رجوع کنید به «فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کلکسیون کرزن در انجمن آسیایی بنگال» تألیف ایوانف، کلکته، ۱۹۲۶، شمارهٔ ۴۰۶. به خود نسخه نتوانستم دسترسی پیدا کنم ولذا از رونویسی که آقای فرخ احمد غرچنوی اسلام آبادی در سال ۱۹۲۶ تهیه کرده و در اختیار پروفسور لویی ماسینیون نهاده بود استفاده کردم. این نسخه رونویس شده مشتمل بر ۵۳ برگ است در قطع ۱۷×۲۱ سانتیمتر تهیه شده و از قسمت چپ منگنه شده است. در هر صفحه ۱۱ سطر است، به خط نستعلیق هندی، و عناوین به رنگ سرخ است و در میان سطرها اختلافات از روی نسخهٔ p نقل شده است.

P = همان کتابخانه la ۲۰۱. قرن ۱۳ـ۱۲. رك. ایوانف، همان کتاب، شمارهٔ ۴۷. از این نسخه نیز مستقیماً استفاده نکرده‌ام، بلکه از رونویسی استفاده کرده‌ام که سید وجاهت علی تهیه کرده و فریتس کرن‌کو آنرا برایم به دست آورده است.

این نسخه رونویسی شده مشتمل بر ۴۴ برگ است. با خط آبی رنگ، در قطع ۲۱٫۳×۳۴ سانتیمتر. در هر صفحه ۱۵ـ۱۴ سطر است، به خط نستعلیق هندی. سید وجاهت علی نسخه خود را با نسخه خطی O مقابله کرده و یك تصحیح مقدماتی ازآن به عمل آورده است. در سازواره انتقادی وجاهت علی کلمات و عبارات نسخه O با حرف A و از آن P با حرف B مشخص شده است.

این دو نسخه رونویس شده، یعنی O و P، یکدیگر را تکمیل می کنند. در مواردی که این دو نسخه رونویس شده با اصل نسخه منطبق نبوده است، برای مشخص شدن متن رونویس شده در قسمت متعلق به ماسینیون پس از علامت نسخه یك m کوچك گذاشته‌ام، بدین صورت: Pm و Om.

یك نسخه خطی از *سوانح* نیز در بودلیان (فریزر، ۱۷۶) است و گمان می کنم که از این نسخه می توان بکلی صرف نظر کرد، چون بنا بر آنچه در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ترکی... در کتابخانه بودلیان»، تألیف ساخائو وهرمان اته، بخش اول، آکسفورد ۱۸۸۹، شمارهٔ ۱۲۹۷ آمده است این متن فقط مشتمل بر چند صفحه است و به خط نستعلیق نیم شکسته و از روی بی‌دقتی نوشته شده است.

رابطه این نسخه‌های خطی با هم برایم آنقدر روشن شده است که جرأت کنم از اصل و نسب آنها یك شجره نامه تهیه نمایم. A و N در بسیاری از موارد با هم یکسانند، O و P نیز مسلماً از یك نسخه اصلی رونویس شده‌اند، K و F نیز غالباً هر یك به راه

خود رفته‌اند.[15] یکی از مشکلات خاص در این نسخه‌ها اختلافات فاحشی است که در عبارات آنها دیده می‌شود. ابیات فراوانی نقل شده، وچون این ابیات گاهی در وسط جمله آمده است و مطلب را قطع می کند می توان گفت که الحاقی هستند. اما در موارد دیگر نمی‌توان به یقین چنین حکمی کرد، مخصوصاً در جاهایی که یك رباعی نقل شده که نیمی از آن محکم است و نیمی دیگر ضعیف. در عبارات منثور نیز این قبیل ابهامات وجود دارد. مثلاً، همانطور که قبلاً اشاره شد، غزالی انگیزهٔ نوشتن این اثر را در مقدمه‌ای که فقط در نسخه N ضبط شده است بیان کرده است، گرچه در مورد اصالت این سوانح تقریباً جای تردیدی وجود ندارد. من عبارات و جملاتی را که در مورد اصالت آنها تردید داشته‌ام داخل قلاب [ ] گذاشته‌ام، بی‌آنکه خواسته باشم در مورد اصیل بودن یا عدم اصالت آنها ادعا کنم که به نتیجه قطعی رسیده‌ام.

در سازواره انتقادی فقره‌های بزرگتری که محذوف بوده است در یك پاراگراف آورده‌ام، و آنجا که بخشهای کوچکتری حذف شده است، علاوه بر پاراگراف بندی، برای سهولت امر، کل عبارت متن را نقل کرده‌ام و سپس موارد اختلاف نسخ را به جای اینکه با دو خط موازی (||) مجزا کنم، فقط با یك خط (|) از هم جدا کرده‌ام. (مثلاً رجوع کنید به صفحه ۶۰، فصل ۶۰.)

در جاهایی که معنای عبارت در متن برایم روشن نبوده یا عبارت نسخه بدل معنی را تغییر می‌داده و نمی‌توانستم تصمیم قاطعی بگیرم علامت سؤالی در داخل پرانتزدر متن گذاشته‌ام. البته می‌توانستم به تعداد این علامتهای سؤال بیفزایم.

امیدوار بودم که شرحی که در نسخه خطی N آمده است (رك. فیلولوگیا ۷، *Der Islam* شمارهٔ ۲۱، ۱۹۳۳، ص ۹۴) به فهم مطلب کمك کند، ولی این امید تبدیل به یأس شد. من کاملاً تردید دارم که شارح و کاتب نسخه متن را بدرستی فهمیده باشند. الحق باید گفت که برای روشن شدن مطالب *سوانح* از *لوایح* منسوب به عین القضاة همدانی که نسبت بیشتری با مطالب *سوانح* دارد انتظار بیشتری می‌توان داشت.[16]

۱۵) در مورد رابطهٔ این نسخه‌ها با نسخه‌های خطی دیگر *سوانح*، رجوع کنید به مقدمهٔ پورجوادی به *تصحیح سوانح*، صفحه بیست و بیست و یك. (ن. پ.)

۱۶) *لوایح* منسوب به عین القضاة همدانی به کوشش رحیم فرمنش (تهران، ۱۳۳۷) به چاپ رسیده است. این اثر شرح *سوانح* نیست. اثر مستقلی است که به تقلید از *سوانح* نوشته شده است. مؤلف آن احتمالاً خواجه حمیدالدین ناگوری (متوفی ۶۴۳) است. برخی نیز آن را به عبدالملك

نویسنده *لوایح* در اغلب موارد مطالب را عیناً از *سوانح* نقل کرده و آنها را به گونه‌ای تفسیر کرده است. البته وی مطابق ذوق و سلیقه خود مطالب را تغییر داده و اثری مستقل پدید آورده، بطوری که با مقایسهٔ مطالب این دو اثر زیاد انتظار نمی‌رود که معانی سخن غزالی روشن شود. من گاهی مطالبی را در سازواره خود هم از شرح نسخه N و هم از *لوایح* نقل کرده‌ام.

ترجمه *سوانح* را به آلمانی آغاز کرده‌ام، ولی می‌خواهم مدتی صبر کنم، و بعداً از نو به این متن مشکل رجوع کنم.[۱۷]

**هلموت ریتر**

**بیِك ـ آوریل ۱۹۴۲**

---

ورکانی نسبت داده‌اند. به *سوانح* غزالی شرح دیگری نوشته شده است. همچنین شاعری (احتمالاً محمود کاشانی) این اثر را به نظم در آورده و آنرا *کنوزالاسرار و رموزالاحرار* نامیده است. همین رساله است که به نام *عشقنامه* به سنایی نسبت داده شده است. (رك. مقدمه پورجوادی به تصحیح *سوانح*، صفحه بیست و سه تا بیست و هشت). (ن.پ)

۱۷) ریتر هیچ‌گاه این ترجمه را تمام نکرد. ولی *سوانح* بعداً دوبار به آلمانی ترجمه شده است. به انگلیسی نیز ترجمه شده و مشخصات آن چنین است.

Ahmad Ghazzali i *Sawânih* (*Inspirations from the world of pure Spirits*). Translated from the persian with a Commentary and Notes by Nasrollah pourjawady. KPI. London, 1986.

# سوانح

احمد غزالی

## بسم الله الرحمن الرحيم

(1) الحمد لله ربّ العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآله اجمعين ، اين حروف مشتمل است بر فصولی چند که بمعانیِ عشق تعلّق دارذ اگر چه حدیثِ عشق در حروف ودر کلمه نگنجذ زیرا که آن معانی ابکارست که دستِ حروف بدامنِ خدرِ آن ابکار نرسذ ، واگرچه مارا کار آنست که ابکارِ معانی‌را بذکورِ حروف دهیم در خلوات الکلام ، ولیکن عبارت درین حدیث اشارتست بمعانی (؟) مفادت نکرده بوذ وآن نکره (؟) در حقِ کسی بوَذ که ذوقش نبوَذ

وازین دو اصل شکافذ : یکی اشارتِ عبارت ویکی عبارتِ اشارت ، وبدل حروف حدود السیف بوَذ اما جز به بصیرتِ باطن نتوان دیذ ، واگر در جملهٔ این فصول چیزی روَذ که آن مفهوم نگردذ ازین معانی بوَذ والله اعلم

(2) دوستی عزیز که بنزدیکِ من بجای عزیزترین براذرانست ومرا [با]

---

**2-1** بسم الله ... اجمعین N : بسمله الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله الطاهرین A الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین K بسمله وبه اعوذ واستعین الحمد لله رب العالمین وصلوته علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرین وسلم تسلیما F قال الشیخ الامام الاجل الاوحد سر الله فی الارض احمد بن محمد الغزالی رحمة الله علیه O من مقالة شیخ المشایخ قطب الاولیاء سر الله فی الارض احمد غزالی رحمة الله علیه قال رضی الله عنه P

**18-3** این حروف ... اجابت کردم و N : — POFKA

**7** مفادت ( متفاوت ؟ ) N : لعله که افادت نکرده بوذ (؟؟) || **9** دو : در N ||

**13** دوستی : دوست N

او انسی تمام است از من در خواست کرد که آنچه ترا فرا خاطر آید در معنیِ عشق فصلی چند اثبات کن تا بهر وقتی مرا با او اُنسی باشذ ، وچون دستِ طلبم بدامنِ وصل نرسذ بذان تعلّل کنم وبابیاتِ او تمسّکی می سازم

(3) اجابت کردم وچند فصل اثبات کردم قضای حقِ اورا ، چنانکه تعلّق بهیچ جانب ندارذ در حقایقِ عشق واحوال واغراضِ عشق ، بشرطِ آنکه درو هیچ حواله نبوَذ نه بخالق نه بمخلوق ، تا او چون درماند بذین فصول تعلّل کنذ ، هر چند که :

شعر

ولو داواك كلُّ طبيب اِنسٍ بغَيْرِ كلامِ لَيْلَى ما شَفَاكا

ولیکن :

اذا ما ظمئتُ الى ريقها جعلتُ المدامةَ منه بديلا
واَيْنَ المدامةُ من ريقها ولكن أُعِلّلُ قلبًا عليلا

---

**15** تا : وتا N

**26-18** چند ... عليلا : PON — FKA

**18** چند ... اورا N : چند فصل اثبات ( ثبت O ) افاد PO || چنانکه ON : و P || **19** در PO : — N || **20-19** بشرط ... بمخلوق PO : — N || **20** نه بمخلوق P : ونه بمخلوق O || تا ( با N ) او چون در ماند N : تا چون در مانند PO || **21** بذین O : ن N این P || تعلل کنند N : رجوع کنند O تعلق کنند P || هر چند که PO : —N Pm Om || **22** شعر PO : بیت N || **24** ولیکنN :— PO || **26-25** اذا ... عليلا PN : — O

---

**23** دیوان المعانی لابی هلال العسکری ( مصر ۱۳۵۲ ) ۱/۲۷۱

**1.**

(1) قال الله تعالی یُحِبُّهم و یُحِبّونه (۵/۵٤)

بیت

با عشق روان شذ از عدم مرکبِ ما روشن زچراغِ وصل دایم شبِ ما
زان مَی که حرام نیست در مذهبِ ما تا باز عدم خشک نیابی لبِ ما

بیت

عشق ازعدم از بهرِ من آمذ بوجود من بوذم عشق‌را زعالم مقصود
از تو نبُرم تا نبُرذ بوی زعود روز وشب وسال ومه علی رغمِ حسود

شعر

اَتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادَفَ قلبًا فارغًا فتمکّنا

(2) روح از عدم بوجود آمذ ، بسرحدِّ وجود عشق منتظرِ مرکبِ روح بوذ ، در بدوِ وجود ندانم تا چه مزاج افتاذ : اگر ذات روح آمذ صفتِ ذات عشق آمذ ، خانه خالی یافت جای بگرفت

**1** قال ... ویحبونه : بعد از 7 O || 2 بیت FA : شعر K ، — N نظم O رباعی P ||
**9-3** ترتیب ابیات موجود در نسخها : 3-4 6 9 A 3-4 K 3-4 9 6-7 F 6-7 3-4 9 N 6-7 3-4 O 9 3-4 6-7 P || **3** a با : آن O ||
از عدم NFKA : زعدم PO || b روشن زچراغ وصل دایم P : روشن زشراب وصل دایم OFK دایم زشراب وصل روشن NA || **4** b باز ONFA : بار K Om کاه P ||
**5** بیت N : شعر A ، — F نظم O رباعی P || **6** a از بهر PNFA : برای O ||
b زعالم PONA : بعالم F || **7** : b پیش از a P || a زعود PON : از عود F ||
b روز ... ومه POF : سال وچه روز وشب N || **9** b قلبا POFA : تلبی N
**21-10** روح ... خوذ PONFA : — K
**10** روح NFA : فصل روح O عشق عینه P || بوجود PNFA : در وجود O || **11** بوذ : — O || آمذ : + عشق O || **12** خانه ... بگرفت POFA : — N | یافت : بیافت O ||

9 الواضح المبین فی ذکر من استشهد من المحبین لمغلطای (نشر شپیس، دهلی ۱۹۳۶) ۲۹/۱

(3) تفاوت در قبلهٔ عشق عارضیست اما حقیقتِ او از جهات منزهست که اورا روی در جهتی نمی بایذ داشت تا عشق بوَذ ، اما ندانم تا دستِ کسبِ وقت آب بکذام زمین برذ ، آن نَفَس که رکابداری برِ مرکبِ سلطان نشینذ نه مرکبِ او بوَذ ، اما زیان ندارذ ، کلامُنا اشارةٌ

(4) گاه خزفی یا خرزی بدستِ شاگردِ نوآموز دهند تا اُستاذ شوذ ، گاه بتعبیه دُرِّ ثمین ولؤلؤِ لالا بدستِ ناشناسِ او دهند که زهره ندارذ دستِ معرفتِ اُستاذ که آنرا برماسذ تا بسفتن رسذ

(5) چون بوقلمونِ وقت عجایب نیرنگ بر صحیفهٔ انفاس زنذ پی پیذا نبوَذ که رَوِش بر آبست لا بل بر هوا که انفاس هواست خوذ

---

**13** در قبلهٔ ( قبل P ) عشق عارضیست PONA : در قبله افتاد عشق عرضست F || او PONA : —F || جهات POFA : جهت N || **14** اما NF : — POA || **15** کسب NA [ رجوع کنید بفصل 61 فقرهٔ ۷ وفصل 74 فقرهٔ ۱ ] : کشت F کش PO || آن NA: وآن PO از F || رکابداری PA : برکابداری ONF || برمرکب ONA : مرکب PF || سلطان NA :— POF || **16** نشیند NA : بر نشیند POF || او NFA : از آن او PO || اما NF : — POA || زیان NFA : زیانی PO || **17** خزفی یا خرزی FA : خزفی ویا خرزی N حرفی با مهره O حریفان ما مهره P || نو آموز NFA : نو آمده PO || استاذ ONFA : جزوی یا استاد P || **18** در ONA : دری PF || ولؤلؤ لالا POFA : ولولو را N || بدست : —O || او PONF : — A || **19** معرفت PONF : معزول A || برماسذ ONA : بفرساید F تدبیر باید P || رسذ POFA : چه رسذ N || **20** چون NFA : وچون PO || عجایب : — P || نیرنگ POKA : نیرنکی N بی رنک F || پی NA : نی F هم O کی P || **21** نبوذ PONA : شوذ F || روش N : — PO روشن FA || بل NFA : بل که PO || بر هوا : بر دهد P || خوذ NF : — POA

## 2.

## فصل

چون خانه خالی یابذ وآینه صافیِ باشذ صورت پیذا وثابت (؟) گردذ در هوای صفای روح ، کمالش آن بوَذ که اگر دیذهٔ اِشرافِ روح خواهذ که خوذرا بیند پیکرِ معشـوق یا نامش یا صفتِ عشق (؟) بیند ، واین بوقت بگردذ حجابِ نظرِ او آیذ بخوذ ودیذهٔ اشرافِ اورا فرو گیرذ ، تا بجای خوذ او بوَذ وبجای خوذ اورا بیند ، اینجا بوَذ که گویذ

بیت

از بس که درین دیده خیالت دارم      در هر که نگه کنم توئی پندارم

زیرا که راهش بخوذ بر عشقست ، تا بر عشـق گذر نکند که کلّی اورا فرو گرفته است بخوذ نتواند رسیذ ، وجلالتِ عشق دیذه‌را گذر ندهذ ، زیرا که مرد در عشق غیرتِ اغیار بوَذ نه غیرتِ خوذ

---

**1** چون PONFA : + عشق K || یابذ NFKA : ماند PO || وآینه PONFA : واز انفاس آینه K || باشذ POKFA : کردد N || پیذا و F : عین PNA ، − K عشق O || ثابت NFKA : نقاب PO || **3** هوای صفای PONA : هوا صافی K صفاء هوای F || آن بوذ که PNKA : این بود که O انکه F || **3 و 5** اشراف F : اشراق PONKA || **4** پیکر ... عشق : − K | یا PONA : با F | یا صفت عشق POA : یا صفاتش با آن F یا صفاتش N || بیند OF : − PNKA || واین ONFA : وآن PK || **5** بوقت ONKA : وقت PF || و NKA : − POF || اورا PONFA : او K || فرو NA : فرا K فرود PO ، − F || **6** خوذ او A : او خوذ PONFK || اینجا بوذ که گویذ NF : اینجا بود که KA واز اینجا گفته اند K وازینجاست PO || **7** بیت N : مصراع POFA مصرع K || **8** a N : − POFKA || **9** بخوذ NFKA : بخودی O بخودی P || بر : در A || عشقست : عشق P || کلی NFKA : بکلی PO || **10** فرو PNKA : فرود O فرا F || نتواند PONKA : نتوان F || وجلالت : اغیار وجلالت O || دیذه‌را : + نظر O || **11** زیرا که POFKA : زیرا N || اغیار : دیگران O

بیت

خیالِ تُرکِ من هر شب صفاتِ ذاتِ من کردذ
هم از اوصافِ من بر من هزاران دیذه‌بان (؟) گردذ

شعر

اَنَا مَن اَهْوَی وَمَن اَهْوَی انا نحنُ روحانِ حَلَلْنا بَدَنًا
فاذا ابصرتَنی ابصرتَهُ واذا ابصرتَه ابصرتَنا

اشـارت هم بذین معنی بوَذ ، ولیکن دور افتـاذ در دوم مصراع که « نحن روحان حللنا بدنا » قَدَم از یکی در دُوی نهاذه است ، اول مصراع قریبترست که « انا من اهوی ومن اهوی انا »

ایجـا بوَذ که این معنی درست آیذ که گفته است

بیت

گفتم صنما مگر که جانانِ منی اکنون که همی نگه کنم جانِ منی

ایجـا که در تمامیِ بیت گفته است :

---

**12** بیت PNFK : مصراع A نظم O || **13** a خیال : چو حسن O || b ذات POFKA : وذات N || **14** a هم از : همه P || اوصـاف من : اوصـاف خود O || b دیذه‌بان : لعله دیذه‌بن (؟) || گردذ N : سازذ POFKA

**30-15** شـعر ... نیست : — K

**17** a ابصرتنی POA : ابصرتنا FN || PO + : نحن فی الآجال سیان اذا ذهبت محبته مت انا (سـیان : شیان PO | ذهبت P وهبت O | محبته P مهجته O | مت انا O متـانا P )

**18** ولیکن NFA : اکرچه O واکرچـه P || مصراع که : — P || **19** نهاذه اسـت : بنهاده‌است O نهادنیست P || مصراع : مصرع O || **21** ایجا PONA : این F || این معنی POA : معنی N این دعوی F || **22-21** که گفته است بیت (نظمO) : — F || **23** a مگر که POFA : مکر تو N || b همی نگه کنم : که نکه کنم همی N || **25-24** ایجا ... بیت POF : — NA | **24** ایجا که OF : وایجا P | تمامی OF : تمامت P

---

**17-16** دیوان الحلاج JA 1931,92

بیت

مُرْتَدگردم گر تو زمن بر گردی    ای جان وجهان تو کفر وایمانِ منی

مگر می بایست گفتن « بی جان گردم گر تو زمن بر گردی » ، ولیکن چون گفتارِ شـاعران بوَذ در نظم وقافیه مانذ ، گرفتاریِ عاشقان دیگرست وگفتارِ شاعران دیگر ، حدِّ ایشان بیش از نظم وقافیه نیست

3.

فصل

(1) گاه روح عشق را چون زمین بوَذ تا شجرۀ عشق ازو بر رویذ ، گاه چون ذات بوَذ صفت را تا بذو قایم شوذ ، گاه چون انباز بوَذ در خانه تا در قیامِ او نیز نوبت دارذ ، گاه او ذات بوَذ وروح صفت تا قیامِ روح بذو بوَذ ، اما این هر کس فهم نکنذ که این از عالم اثباتِ دوم است که بعد المحو بوَذ واهلِ اثبـاتِ قبل المحورا کوژ نمایذ ، گاه عشق آسمان بوَذ وروح زمین

25 بیت PF : نظم O || 26 a تو زمن بر گردی PONA : زتو من بر کردم F || b وجهان ONFA : جهان P || 27 گفتن PNA : کفت F کفت مصراع O || بی POA : که بی N که ع بی F || 28 شـاعران NA : شاعر POF || بوذ ... ماند :—N || وقافیه : قافیه P || ماند A : فرود آید F نکاه داشتن باید PO || 28-29 گرفتاری ... دیگر : که F || 28 گرفتـاری NA : کفتار PO || 29 حد ... نیست : پیش از کرفتاری N || + وحد عشق جان دادنست F

2 شجرۀ عشق NFK : شجرة العشق POA || بر روید NA : بروید POF برآید K || 3 گاه PFK : وکاه ONA || صفت‌را تا POFK :—N روح را تا A || گاه POFKA : وکاه N || انباز POFKA : همساز N || در خانه NFKA : در دوکان یا در (در:—P) خانه PO || 4 گاه : وکاه O || و:—O || 5 اما این NFKA : اما PO || هر کس K : کس PONFA || این ... اثبات : آن اثبات عالم P || که بعد POFK : بعد AN || 6 کوژ OA : کوز K کژ NF کور P || نمایذ : + ع چون آب وکل مرا ( مارا N ) مصور کردند (کرده اند N ) NF

تا وقت چه اقتضا کنذ که چه بارذ ، گاه عشق تخم بوَذ وروح زمین تا خوذ چه رویذ ، گاه عشق گوهرِ کانی بوَذ وروح کان تا خوذ چه گوهر آیذ وچه کان ، گاه آفتاب بوَذ در آسمانِ روح تا خوذ چون تابذ ، گاه شهاب بوَذ در هوای روح تا خوذ چه سوزذ ، گاه زین بوَذ بر مرکبِ روح تا خوذ که بر نشیند ، گاه لگام بوَذ بر سرِ سرکشیِ روح تا خوذ بکدام جانب گرداند ، گاه سلاسلِ قهرِ کرشمهٔ معشوق بوَذ در بندِ روح ، گاه زهرِ ناب بوَذ در کامِ قهرِ وقت تا خوذ کرا گزذ وکرا هلاک کنذ ، چنانکه گفته است:

بیت

گفتم که زمن نهان مکن چهرهٔ خویش — تا بر دارم زحسنِ تو بهرهٔ خویش
گفتا که بترس بر دل وزهرهٔ خویش — کین فتنهٔ عشق برکشذ دهرهٔ خویش

---

**7** تا وقت چه( چه:— P ) اقتضا کنند PONKA : تا خود F || که چه POK : وچه NA چه F || گاه عشق تخم PONK : کاه تخم A کاه خود عشق تخم F || **8-7** تا خوذ چه رویذ A : تا وقت چه اقتضا کنند وچه روید F تا خود چه بروید POK تا چه روید N || **8** عشق کوهر : کوهر A || کان تا PONFA : کان بود تا K || گوهر آیذ F : کوهرست PONA کوهر باشد K || **9** وچه کان NK : وچه‌کانست POA وجه وجه کانست F || گاه آفتاب NFKA : کاه عشق آفتاب PO || آسمان PONA : سمای F سیای K || خوذ چون : خود A چون PONFK || **10** تا خوذ چه K : تا چه PONFA || **11-10** تا خوذ که F : تا که PONKA || **11** بر PONFA : بر وی K || سر سرکشی FA : سر مرکش K سرکشی PN سرکش O || جانب : طرف P || **12** گرداند PFKA : کراید N بکرداند O || کرشمه : وکرشمه PO || **13** کام قهر وقت PO : قهر وقت A کام وقت K کام وقت روح F قهر وقت N || تا خوذ ... هلاک کنذ : — K | تا خوذ NA : تا POF | گزذ : کیرد NA کزاید F آید PO || چنانکه گفته است PO :— NFKA || **14** بیت NF : فصل A شعر K نظم O رباعی P || **15** a زمن نهان مکن FKA : نهان مکن زمن PON || **16** a بترس PONFA : بخش K

(2) این همه نمایشِ وقت بوَذ در تاوشِ علم که حدِّ او ساحل است اورا بلجّهٔ کار راه نیست ، اما جلالتِ او از حدِّ وصف وبیان وادراکِ علم دورست ، چنانکه گفت :

غزل

عشق پوشیذست هرگز کس ندیذستش عیان
لافهای بیهذه تا کی زنند این عاشقان
هرکس از پندارِ خوذ در عشق لافی میزند
عشق از پندار خالی واز چنین و از چنان

(3) هستیِ ذرّه در هوا محسوس است ونا یافتنش معلوم ، اما هر دو بتابشِ آفتاب گروست

بیت

خورشیذ توئی وذرّه مائیم — بی روی تو روی کی نمائیم
تا کی زنقابِ چهره؟ یکدم — از کوه بر آی تا بر آئیم

---

**17** نمایش PONFA : تابش K || در تاوش FA : در تابش K تا در تاوش N تابش PO || حد او PONFK : علم در A || **18** اما PONFA : آنرا که K || او PONFA : عشق K || حد وصف OF : حد وصفت A حد صفت K حد وصفت PN || علم : — N || **19** چنانکه گفت NFA : — K چنانکه کفته است PO **20** غزل NA : بیت F شعر K ابیات O رباعی P || **21** هرگز PONKA : وهرکز F || **23** میزند PONA : میزنند FK || **24** خالی PONKA : دور F || واز : از PO || **25** محسوس : محبوس A || ونا یافتنش PONK : ونا یافتنش FA || **26** گروست PONFA : بکرواست K || **27** بیت NK : — POFA || **28** a خورشید ... مائیم NFK : — POA || **29** - b a بی ... یکدم N : — POFKA || b از کوه ... آئیم NFK : — POA

(4) که نه همه دست ناداذن از بزرگی وتعـالیست ، از لطافت هم بوَذ واز فرط القرب هم بوَذ ، نهایتِ علم سـاحلِ عشقست ، اگر بر ساحل بوَذ ازو حدیثی نصیبِ او بوَذ ، و اگر قدم پیش نهذ غرقه شوذ،آنکه کی یارذ که خبر دهذ وغرقه شذه‌را کی علم بوَذ

بیت

حسنِ تو فزونست زبینائیِ من راز تو برونست زدانائیِ من
درعشقِ تو انبهست تنهائیِ من دروصفِ تو عجز است توانائیِ من

لا بل علم پروانهٔ عشـق است ، علمش برونـــِ کارست ، اندرو اول علم سوزذ آنکه ازو خبر کی بیرونـــ آرذ

---

**31-30** که نه همه ... القرب هم بوذ : — K

**30** تعالیست : تعالی بود PO || هم بوذ : بهم بود O هم باشد P || **31** واز : از PO || اگر بر ساحل بوذ PONFA : مگر بر ساحل K || **32** غرقه PONA : غرق FK || **33-32** کی یارذ که خبر دهد : کی یاود وکی خبر دهد A کسی باید که خبر دهد F که باید K که یارد که خبر دهد N که خبر یابد که خبر دهد O که خبر دهد یابد وکه خبر دهد P || **33** شـذه‌را کی PONFA : شده باشد که K || **34** بیت NFA : شعر K ابیات O رباعی P || **36** b : پیش از a K || a انبهست NKA : نهیست ز F انتهاست PO || **37** بل : بد PO || **38** ازو خبر کی POA : او خبر کی K او که F او خبر که N || آرذ : آید O

4.

## فصل

### فی الملامة

(1) کمالش ملامتست وملامت سه روی دارذ : یک روی در خلق ویک روی در عاشق ویک روی در معشوق ، آن روی که در خلق دارذ صمصامِ غیرتِ معشوقست تا باغیار باز نَنگرذ ، وآن روی که در عاشق دارذ صمصامِ غیرتِ وقتست تا بخوذ وا ننگرذ ، وآن روی که در معشوق دارذ صمصامِ غیرت عشقست تا قوت هم از عشق خورذ وبستهٔ طمع نگردذ واز بیرون هیچ چیزیش در نباید جُست

بیت

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان        هجران و وصالِ تو مرا شذ یکسان
بی عشقِ تو بوذنم ندارذ سامان        خواهی تو وصال جوی وخواهی هجران

2 فی الملامة : —F || 3 کمالش : عشق کمالش K || 3-4 یک روی ... ویک روی ... ویک روی FKA : یکی ... ویکی ... ویکی N یکی روی ... ویکی روی ... ویکی روی PO | 3 خلق : معشوق K || 4 معشوق آن NA : خلق آن K معشوق است اما آن F معشوق این O معشوق وآن P || 5 معشوقست : عشق است P || تا ... ننگرذ : —F || 6 صمصام NFKA : خنجر PO || بخوذ وا ننگرذ NA : بخود باز ننکرد POK با خود ننکرد F || 6-7 معشوق دارذ POFK : معشوقست NA || 7 صمصام : شمشیر P || وبستهٔ NFA : بستهٔ POK || 8 واز : آن O || بیرون ... جست A : بیرون هیچ چیزش در نباید جست K بیرونش هیچ نباید جست البته F برون هیچ چیزیش در نیابد N بیرون متحیری هیچ در نیابد ( نیاید P ) PO || 9 بیت NFKA : ابیات O رباعی P || 10 a چون از تو بجز PONKA : جانا بجز از F || نجویم NFKA : نخواهم PO || 11 b وخواهی KA : خواهی PONF

(2) وهر سه صمصامِ غیرتست در قطعِ نظر ازاغیار ، زیرا که این کار بوَذ که بجائی رسـذ که عاشق غبر بوَذ ومعشوق هم غیر بوَذ ، واین سلطنتِ تابشِ عشقِ بوَذ زیرا که قوّتِ کالِ عشق از اتّحـاد بوَذ و درو تفاصیلِ عاشق ومعشوق در نگنجذ ، آنکه وصال فراهم رسیذن داند وازان حال قوت خورذ آن نه حقیقتِ عشق بوَذ

بیت

بذ عهدم وبا عشق توام نیست نفس گر هرگز گویمت که فریاذم رس
خواهی بوصال کوش وخواهی بفراق من فارغم از هر دو ، مرا عشقِ تو بس

(3) عشق بایذ که هر دورا بخورذ ، تا حقیقة الوصال در حوصلهٔ عشق بوَذ امکانِ هجران برخیزذ ، واین هرکس فهم نکنند ، چون وصال انفصال بوَذ انفصـال عینِ وصـال بوَذ ، پس انفصـال از خوذ عینِ اتصـال بوَذ ،

---

**12** وهر : هر K || این کار NFA : این کاری K غیرت آن PO || **13** رسذ POKA : برسد F نرسد N || هم غیر بوذ A : هم غیر N غیر بود OF غیر PK || واین : این O || **14** عشق بوذ : عشق است P || قوت : — P || ودرو : ودر N || **15** در نگنجذ A : نکنجد N نبود PFK شود O || وصال NFKA : وصال را PO || وازان FK : وازین PONA || **16** حال A : — F حالی N حالت POK || قوت خورذ : خود O || آن نه حقیقت NA : نه POFK

**19-17** بیت ... تو بس NF : — POKA

**18** a بذ N : بر F || b گر هرگز گویمت که فریاذم N : هرکز نکویمت بفریادم F || **19** a وخواهی N : خواهی F || **20** عشق KA : عاشق PO فصل عشق NF || که PONKA : تا F || **21** بوذ امکان PONFA : شـود از کار K || هر کس K : کس ONA کم کسی F کس که P || نکنند : کنـند F || **22** انفصـال از ONFKA : انفصال او از P

اینجـا قُوتِ بی قوتی بوَذ وبوذ نابوذ ویافت نایافت ونصیب بی نصیبی

(4) وانجا هرکس راه نبرذ ، که مبادئِ او فوق النهایاتست ، نهایتِ او در ساحتِ علم کی گُنجذ ودر صحرای وَهم کی آیذ ؟ واین حقیقت دُرّیست در صدف وصـدف در قعرِ دریا وعلم را راه تا بساحل بیش نیست اینجا کی رسذ

(5) اما چون علم غرقه شوذ یقین گمان گردذ ، از علم واز یقین ظنّی متواری بر آیذ تا در لباسِ تلبیسِ « ظَنَنْتُ » (۲۰/۶۹) بدرگاهِ تعزّزِ این حدیث گذر یابذ ، « اَوَلم تُؤْمِنْ قال بَلَی ولکن » (۲/۲٦۰) اشـارت بذین چنین کاری بوَذ ، « انا عند ظَنِّ عبدی بی فَلْیَظُنَّ بی ماشـاءَ » همین بوَذ ، فالعبدُ متّصلٌ بالظنّ

23 قوت بی NFKA : قوت وی بی PO || وبوذ NKA : — F وبود وی PO || نابوذ ONFKA : نا بودی P || ویافت NKA : یافت F ویافت وی PO | ویافت نا یافت وبود نابود K || ونصیب NFKA : ونصیب وی PO || بی نصیبی ONF : بی‌نصیب PKA || 24 کس NK : کسی POFA || او : — F || النهایاتست NFA : النهایه است K النهایتست O نهایت است P || نهایت POFK : ونهایت NA || 25 وهم NF : اندیشه POKA || واین حقیقت NA : واین K این POF || دریست : POF در است NKA || 26 وصدف : — F || در قعر دریا FK : در در دریاء نیستی A در دریای نیستی N در دریا PO || راه تا بساحل بیش A : بساحل بیش راه F راه بساحل بیش POK راه تا ساحل بیش N || اینجا : آنجا F || 27 علم : — O || غرقه NF : غرق POKA || گردذ : شوذ K || از علم : واز علم P || 28 بر آیذ NA : بر آرند F بر آورند PK بردازند O || تلبیس : تلبس O || ظننت [ بغیر تنقیط ] A : ظنت F ظن K طینت N ظنی PO || گذر NFKA : راه PO || 29 ولکن : + لیطمئن قلبی N || بذین چنین کاری POF : باین چنین کاری KA بچنین کار N || بوذ NFKA : دارد PO || 30 فلیظن بی ما شاء همین بوذ NA :— POFK

30 مشکاة الانوار فیما روی عن الله سبحانه من الاخبار لابن العربی ( حلب ۱۹۲۷ ) ص ۱۹

والظنُّ متّصلٌ بالربّ ، آن ظنّ غوّاصِ این بحراست ، مگر آن گوهر بدستش افتذ یا او بدستِ آن گوهر افتذ

(6) ملامتِ خلق برای آن بوَذ تا اگر یک سرِ موی از درونِ او بیرون می نگرذ یا از بیرون متنَفّسی دارذ یا متعلّق ـ منقطع شوذ ، چنانکه غنیمتِ او از درون می بوَذ هزیمتش هم آنجا بوَذ « اعوذُ بك منك » ، شبع وجوعش از آنجا بوذ « اَشْبَعُ یومًا واجوع یومًا » ، بیرون کاری ندارذ

بیت

این کویِ ملامتست ومیدانِ هلاک  وین راهِ مُقامرانِ بازندهٔ پاک
مردی بایذ قلندری دامن چاک  تا برگذرذ عیّاروار ونا باک

---

**31** بالرب : + تعالی عن الاتصال K || آن ظن NFA : این ظن PO آن K || این بحر NFKA : آن بحر یقین PO || است : بود F || گوهر بدستش POA : گوهرش بدست NF در بدستش K || **33** برای آن NFKA : برای این PO || تا OFKA : که تا N تاانکه P || اگر NFKA : اگر کسی PO || یک سر موی FK : یکسر موئی PO سر یک موی A || از درون او FA : از درون وی K او N از درون و PO || **34** می نگرذ PONA : آید K نگرد F || متنفسی PONFK : متنفر (؟) A || دارذ PNFKA : — O || متعلق : + دارذ K || **35** او : — O . || **36-35** شبع وجوعش از آنجا بوذ PONA : شبع وجوعش ازو بوذ K شبع از آنجا بوذ وجوع از آنجا F || **36** اشبع یوما واجوع یومین PO || کاری PONFK : کار A || **37** بیت NFA : شعر K ابیات O رباعی P || **38** b مقامران بازندهٔ پاک POFKA : مقام بران با ژندهٔ N || **39** a قلندری POFKA : قلندر N || دامن چاک POFA : ودامن چاک N که من خاک K || b ونا باک FK : وچالاک A چالاک N بی باک O وبی باک P

بطمعِ کار از اغیار برگردذ وروی درکار آورذ وباک ندارذ تا درست آیذ

بیت

بل تا بدرند پوستینم همه پاک    از بهرِ تو ای یارِ عَیارِ چالاک
درعشق یگانه باش وازخلق چه باک    معشوق ترا وبر سرِ عالم خاک

(7) پس یکبارِ دیگر سلطنتِ غیرتِ معشوق بتابذ ، ملامت بانگ بر سلامت زنذ رویش از خوذ بگرداند ، در حقِ خوذ ملامتی گردذ ، « ربَّنا ظلمْنا » (۲۳/۷) اینجا روی نمایذ

(8) پس یکبارِ دیگر غیرتِ عشق بتابذ رویش از معشوق بگرداند، زیرا که بطمعِ معشوق از خوذ بر خاسته است ، داغ بر طمعِ او نهذ ، نه خلق ونه خوذ ونه معشوق ، تجرید بکمال بر تفریدِ عشق تابذ ، توحید

---

**40** بطمع ... آیذ NFKA : بیت دیگر هم برین معنی کفته است O دیکر همدرین معنی کفته اند P | بطمع NFK : بر طمع A | تا درست آیذ NF : — KA || **41** بیت ONA : شعر K رباعی P ، — F || **42** a بل : بد O || b چالاک N : وچالاک PO ناباک FK ونا باک A || **43** a واز POF : وز NK از A || b معشوق POKA : معشوقه NF || ترا ONFKA : مرا P || سر : + همه O || **44** بتابذ FA : بتاود N نیابد (؟) K بیاید PO || بانگ NF : باز KA بار PO || **45** رویش POFK : ورویش NA || بگرداند PNFK : برکرداند OA

**47-45** در حق ... بگرداند : — F

**45** در حق خوذ POK : ودر خود NA || **47** بتابذ NKA : بیاید PO || رویش NK : ورویش POA || بگرداند : برکرداند O || **48** بطمع PONKA : طمع F || خاسته POFK : خواسته NA || داغ NFKA : دل PO || نهذ ONK : نهند FA ننهد P || **49** ونه خوذ ونه NKFA : نه خود نه PO || معشوق : + داند K || تجرید بکمال PONK : تجرید وکمال A کمال تجرید F || بر : — O || تفرید عشق PONFA : تفرید K || تابذ F : تاود A نامد K تازد N یابد PO || **50-49** توحید اورا واو خوذ هم : توحید اورا واو وخود هم N توحید اورا واو خود F توحید وجود هم A توحید خود بهر (؟) K توحید خود هم PO

اورا واو خوذ هم توحید را بوَذ ، درو غیری را گنجایش نبوَذ، مادام که با او بوَذ قیـامِ او بذو بوَذ و قوّتِ او هم ازو بوَذ ، عاشق ومعشوق اورا همه غیر بوذ

(۹) چون بیگانـگان ازین مقام علمْ خبر ندارذ و اشـارتِ علم بذو نرسـذ ، چنـانکه عبارتش بذو نرسـذ ، اما اشـارتِ معرفت برو دلالت کنذ که معرفت را حدّ وآخرش نبوَذ (؟) یک حدِ او با خرابه است ، نه چون علم که حدودِ او همه عمارتست ، اینجا تلاطمِ امواجِ بحارِ عشق بوَذ ، بر خوذ شکنذ وبر خوذ گردذ

بیت

ای ماه بر آمذی وتابان گشتی — گردِ فلکِ خویش خرامان گشتی
چـون دانستی برابر جان گشتی — ناگاه فرو شـذی وپنهان گشتی

---

**51-50** درو ... بذو بوذ : — F

**50** درو KA : ودرو ON ، —P || غیری‌را گنجایش : غیری‌را کنجای A غیری‌را کنج NK غیری کنجایش O غیری‌را درو کنج P || **51-50** مادام که با او بوذ : مادام با او بود A مادام که او بود N ، — POK || **51** قیام او بذو NA: قیام او هم با او K قیام او هم بذو PO || وقوت او PONKA : وقوت F || عاشق PONFA : وعاشق K || اورا همه PNFK : اورا هم A هم اورا O || **52** غیر : غیرت P || **53** ازین مقام علم خبر ندارذ NK : ازین مقام خبر ندارد A ازین مقام علم وخبر ندارند F علم ازین مقام خبر ندارد PO || **54** چنانک ... نرسذ :— F | چنانکه POA : چنانچه NK || برو NA : بروی K بوی F بدو PO || **55** حد وآخرش نبوذ یک حد او با خرابه است A : حد واخرش نبود حد او بآخر ابدست N یک حد واجزانیست OK یک حد با خرابیست F یک جز واجزانیست P || **56** حدود او PONF : حدودش K حدود A || همه NKFA : را PO || امواج بحار POFKA : امواج N || بر ONFKA : چون بر P || **57** وبر POKA : وهم بر NF || گردذ POKA : گذرد NF || **58** بیت ONFA : شعر K رباعی P || **59** a و : — O || b گرد PONFK : گردی A || **60** a چون دانستی PONKA : دانسته شدی که F || برابر جان کشتی POA : برابری جان کشتی K عاشق روی توام NF

(10) هم او آفتاب وهم او فلک ، هم او آسمان وهم او زمین ، هم او عاشق وهم او معشوق وهم او عشق ، که اشتقاقِ عاشق ومعشوق از عشقست ، چون عوارضِ اشتقاقات بر خاست کار باز با یگانگیِ حقیقتِ خوذ افتاذ

.5.

## فصل

ملامت در عاشق ومعشوق وخلق گیرم که همه کس در آن راه برذ ، اینجا نقطهٔ هست مشکل وآن ملامت در عشق است ، که چون عشق بکمال رسذ روی در غیب نهذ وظاهرِ علم را وداع کنذ ، او پندارذ که رفت ووداع کرد واو خوذ در درونِ خانه متمکّن نشسته بوَذ ، واین از عجایبِ احوالست ، وداع در رفتن بوَذ نه وداع بر رفتن ، واین از مشکلاتِ

---

**61** وهم او فلک NA : هم او فلک PFK هم فلک O || هم او آسمان PNFKA : وهو آسمان O || وهم او زمین PA : هم او زمین NFK ، — O || **62-61** هم او عاشق NFKA : وهو PO || **62** وهم او معشوق POA : هم او معشوق NFK || عشق ... از : — F || **63** عوارض اشتقاقات N : عوارض اشتقاق PO عوارض واشتقاقات FKA || بر خاست : — F || باز K : — NFA او PO || با یگانگی PONFA : بیکانکی K || حقیقت PONFA :— K || **64** افتاذ POFA : افتد NK

**2** عاشق NFKA : عشق عاشق PO || کس (کسی A ) دران راه برذ OA : همه کس بدان راه نبرد K را راه بود دران F کس را درو راه بود N را دران راه برد P || **3** اینجا نقطهٔ هست N : اینجا نقطی هست A اینجا نکته هست K اینجا نقطیست F اما اینجا دقیقه ایست O اما دقیقه ایست P || مشکل : + همه کس بدو راه نبرد N || **4** در غیب POA : در عیت (!) خود K بغیبت F در غیبت N || وظاهر علم را POFKA : وظاهررا N || او POFA : و K ، — N || **5** واو FKA : او PO وان N || درون PONFA : اندرون K || نشسته بوذ FKA : نشسته باشد N نشسته است O کشته است P || **6** وداع POKA : آن وداع F این وداع N || در رفتن ... رفتن PONKA : در رفتن نه وداع رفتن بود F

این حدیث است وکمالِ کمالست ، هرکسی بذو راه نبرذ ، ومگر اشارت بذین معنی بوذ آنچه گفته اند :

بیت

ولیکن هوا چون بغایت رسذ    شوذ دوستی سر بسر دشمنی

6.

## فصل

## ملامت تحقیق عشق

هم بوَذ که عشق رخت بر گیرذ وعاشق خَجِل شوذ از خوذ واز خلق واز معشوق ، در زوال عشق متأسّف باشذ برِ آن دردی بخلیفتی بماند آنجا بَدَلِ عشق مُدّتی ، آنگاه تا خوذ بکجا رسذ آن درد ، وآن نیز رخت

7 هرکسی بذو راه نبرذ K : وهرکسی راه بآن نبرد F وهرکسی بدو راه نبرد N هرکسی‌را با او ( بدو O ) راه نبود OA هرکسی‌را راه بدو نبود P || ومگر NA : مکر POFK || 8 بذین NKA : به این F برین PO || آنچه PNFA : که OK

1 فصل POFKA :— N || 2 تحقیق A(؟)PONF : در تحقیق K | ملامت در تحقیق عشق : این کلها در K بحروف سرخ نوشته شده وراجع بعنوان فصل مینماید ودر نسخهای دیکر راجع بمتن می نماید || 3 که عشق رخت برگیرذ وعاشق خجل شوذ : که عشق رخت برکیرد او (و N) خجل شود NA که عاشق خجل شود K اکر خجل شود F که خجل شود PO || 4 در PNFA : ودر O وبر K || باشذ ONFA : شود K بود P || برِآن N : بران A بدان F زیرا که PO ، — K || بخلیفتی PONFK : بخلیفی A || بماند PONF : نماید KA || 5 آنگاه FA : آنکه N ، — POK || تا خوذ بکجا رسذ آن درد وآن N : تا بکجا رسد آن درد وآن A تا خود بانجا رسیده بود که آن درد K تا خود بکه رسد از درد آن F تا خود بکجا ( یکجا P ) رسد آن درد PO

برگیرذ تا کاری تازه شوذ، ونیز بسیار بوَذ که عشق روی بپوشذ از زرق (؟) نمایشِ عشق ودردی نموذن گیرذ که او بوقلمون است هر زمانی رنگی دیگر بر آورذ، وگاه گویذ که رفتم ورفته نباشذ

**7.**

## فصل

عشق را اقبالی وادباری هست زیادتی ونقصانی وکمالی، وعاشق را درو احوالست، در ابتدا بوَذ که منکر بوَذ آنگاه تن در دهذ، آنگاه ممکن بوَذ که متبرّم شوذ وراهِ انکار دیگر باره رفتن گیرذ، این احوال باشخاص واوقات بگردذ: گاه بوَذ که عشق در زیادت بوَذ وعاشق برو منکر، وگاه بوَذ که او در نقصان بوَذ وخذاوندش بر نقصان منکر، که عشق را

6 شوذ PONFA : بسود K || ونیز بسیار بوذ که NA : وبسیار بود نیز که PK وبسیاری بود نیز که F وبسیار بود که نیز O || عشق PONKA :— F || 7 زرق F : ورق PONKA || عشق PNFA : عشق OK || ودردی NFA : ودرد K ودر هر رنگ O ودر هر رنگی P || بوقلمون است POF : ابو قلمونست K بوقلمون وقتست NA || 8 رنگی دیگر بر آورذ و (و : — O) گاه POFA : برنگی وگاه K رنگی دیگر بر آرد وگاه F رنگی دکر بر آورد N || که ONA : —PFK || ورفته نباشذ A : ونرفته باشد POK ونه رفته بود F ورفته باشد N

2 اقبالی POFK : اقبال NA || هست : هست و O است P || زیادتی ونقصانی PONKA : زیادت ونقصان F || وکمالی PONA : وکمال K وکمالی هست F || وعاشق را PONFK : وعشق را A || 3 بوذ که NKA : که F ، — PO || 4-3 منکر بوذ آنگاه تن در دهذ آنگاه ممکن بوذ که PK : منکر بود آنگاه ممکن بود F منکر بود N منکر بود که O ، — A || 4 متبرم شوذ FKA : مبرم شود PO ، — N || وراه انکار دیگر باره NFKA : ودیگر بار راه انکار PO || این احوال KA : این حال F این N واین احوال PO || 5 گاه بوذ که K : گاه ONFA وگاه P || عشق در NFKA : عاشق در O عاشق منکر در P || بوذ PONFA :— K || 6 وگاه بوذ که : گاه بود که K وگاه PONFA || بوذ و PONFA : — K || که عشق‌را PONFA : و عشق را K ||

قلمهٔ عاشـق در خویشتن داری می بایذ گشـاذ تا رام شـوذ وتن در دهـذ

بیت

با دل گفتم که راز با یار مگو　　زین بیش حدیثِ عشق زنهار مگو
دل گفت مرا که این دگر بار مگو　　تن را ببلا سـپار وبسیار مگو

**8.**

## فصل

(1) خاصّیتِ آدمی این نه بس است کـه محبوبیش پیش از محبّی بوذ ؟ این اندک منقبتی بوَذ ؟ « یُحِبُّهُم » (٥٤/٥) چندان نُزل افگنده بوذ آن گذارا پیش از آمذنِ او که الی ابد الآباد نوش میکـنذ هنوز باقی بوَذ

(2) جوانمردا ، نُزلی که در ازل افگـنند جز در ابد چون استیفا توان

---

**7** می بایذ گشاذ POK : می بایذ کشادن A می باید کشود N می ببایذ F || **8** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **9** و **10** مگو PKA : مکوی ONF || **10** b وبسیار FKA : بسیار PON

**2** آدمی OK : آدم NFA عاشق P || این نه PONFK : نه A || بس است : بس باشد P بسبب O || محبوبیش پیش از محبي PONA : محبوب مس مس است محي K محبوبیش از محي F || **3** این اندک منقبتی بوذ POA : این اندک منقبتی نبود K این نه اندک منقبتی است F این نه اندک محي بود ومنقبتی N || چنـدان POKA : چندانی NF || نزل POFA : برک K بدل N || **4-3** آن گذارا NFK : ازکدارا A که این مشتی کدارا O آن مشتی کدارا P || **4** پیش از آمذن PONFA : نزکی پیش از آمدن (؟) K || او NFKA : ایشان PO || الی ابد الآباد : الی ابد الابد A ابد الاباده K من الازل الی الابد NF تا ابد الآباد PO || میکـنذ NFKA : میکـند PO || هنوز POKA : وهنوز NF || باقی بوذ PONKA : باقیست F || **5** جوانمردا نزلی که F : جوانمردا برکی کی A جوانمردی برکی که K جوانمردانرا که N جوانمردانرا P جوانمردانرا نزلی O || افگـنند NA : افکنده K افکـند F افکـندند PO || ابد POFN : ابد خود A اید K آید N || توان NFA : تواند K توانند PO

کرد؟ لا بل نُزلی که قِدَم در ازل افکنند حدثان در ابد چون استیفا تواند کرد؟ « فَلا تَعْلَمُ نَفسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ » (۱۷/۳۲)

(3) جوانمردا ، ازل اینجا رسید ، ابد بنهایت نتواند رسید ، نزل هرگز تمام استیفا نیفتذ ، اگر بسرّ وقتِ خویش بینا گردی بدانی که قابَ قوسینِ ازل وابد دلِ تست ووقتِ تو (۹/۵۳)

9.

فصل

(1) سرّ آن که عشق هرگز تمام روی بکس ننمایذ آنست که او مرغِ ازلست اینجا که آمذه است مسافرِ ابد آمذه است ، اینجا روی بدیذهٔ حدثان ننمایذ که نه هر خانه آشیانِ اورا شایذ که آشیان از جلالتِ

---

**7-6** لا ... کرد : — O | **6** نزلی PONFA : ترکی K | حدثان در ابد F : حدثان در ابد A چون حدثان در ابذ N حدیث ان در اید K حدثاً در آید PO. | **6** چون استیفا تواند NF : چون استیفا توان A استیفا توان K استیفا توانند PO || **8** جوانمردا PNFA : جوانمردی K جوانمرد O || ابد بنهایت نتواند رسیذ A : بدینجا نهایت نتوانند رسید K ابدرا بنهایت نتوان رسید F ابد بنهایت نه رسید N ابد هرگز بنهایت نتواند رسید PO || **9** تمام استیفا PONF : تمامی استیفا K استیفا تمام A
**10-9** اگر ... تو :— A
**9** خویش N : خود K ،—POF || گردی PONF : شوی K || قاب قوسین NFKA : تاب آفتاب PO || **10** ازل وابد PONKA : ابد وازل F || دل : —O || ووقت PONFA : بوقت K || تو NFKA : تست PO

**2** آن که OA : این که PFK آن N || عشق هرگز NFA : هرگز عشق POK || تمام روی ONA : روی تمام K روی F بتمام روی P || آنست که او NFA : که دستی که K بدانست او O بل آنست که او P || **3** اینجا که PO : اینجا NA که اینجا FK || مسافر ابد آمذه است N : مسافر به آمده است K مسافر آمده است A مسافرانه آمده است PO ، —F || روی : بروی P || **4** بدیذهٔ حدثان PONKA : بحدثان F || ننمایذ PONFA : نماید K || آشیان A : آشیانهٔ N ، —POFK || شاید PONKA : بشاید F || آشیان POFA : ایشان K ، —N

ازل داشته است ، گاه گاه وا ازل پرّذ ودر نقابِ پردهٔ جلال وتعزّزِ خوذ شوذ ، وهرگز روی جمال بکمال بدیذهٔ علم نموذه است ونمایذ

(2) برای این سرّ اگر وقتی نقدِ (؟) امانتِ ویرا بینذ آن وقت بوَذ که از علایق وعوایقِ اینجائی واز رهذ (؟) واز پنـدارِ علم وهندسـهٔ وَهْم وفیلسوفِ خیال وجاسوسیِ حواسّ باز رهذ

[غزل

بیاور آنک دلِ دوستان بهم کشذا　　نهنگ‌وار غمـان از دلم بدم کشذا

چو تیغِ باذه بر آهنجم از نیامِ قدح　　زمانه بایذ کز پیشِ من ستم کشذا

بیار(؟) پورِ مغان را بده بپورِ مغان]　　که روستم را هم رخشِ روستم کشذا

که ایشان هر دو آنجائی اند نه اینجائی

---

**5** وا ازل پرذ ودر FA : بزبان برد در K وا ازل بود در N او ( —O ) در ازل پرد در PO || **5-6** نقـاب پردهٔ جلال وتعزز خوذ شوذ NF : تعزز خوذ شود POA تعزز خود بود K || **6** بکمال بدیذهٔ علم نموذه F : بدیدهٔ علم نموده A بکمال بدیده علم نموده K بدیدهٔ علم بکمال نموده N باکمال بدیدهٔ علم نموده P خود بکمال یدیدهٔ علم نموده O || **7** برای این سر اگر NFA : وبرا این سر اکر K برای این سر که تا اکر PO || وقتی PONFA : —K || نقـد PO : نقطـه NFKA || ویرا بیند NA : اورا بیند PF اورا می بیند O ودیانت K || بوذ : — P || **8** وعوایق POFKA : واز عوایق N || اینجائی PF : اینجـا ONK ، — A || واز رهذ F : وار زهد NA باز رهد K وادهد O وارهد P || وهندسهٔ PONFA : واندیسه دهند K || **9** وفیلسوف PKA : فیلسوفی ONF || وجاسوسی حواس K : واز جاسوسی A وجاسوسی طبیعت PO وجاسوس N ، — F || باز رهذ NFKA : رسته باشذ PO

**10 — 13** a [ غزل ... قدح ] NA :—POFK

**10** غزل A بیت N || **11** a بیاور A : بیار N || آنک A : آنچه N || b بدم N : بدر A || **12** a باذه A : یاره N || آهنجم A : اپحم (؟) N || نیام A : میان N || **12** b — **13** a زمانه ... مغان A :— POFKN | **12** b پیش ؟ : بیش A ولعله نیش—؟ || **13** b روستم ( رستم ) را POKNA : رخت رستم را F || کشذا A : کشد PONF کشاد K || **14** که PONFA : — K || آنجائی اند نه اینجائی PONF : آنجا اند نه اینجا A انجاند ونه انجا K || + که ایشان هر دو از عالم ملکوتند نه از عالم ملک N

**10.**

## فصل

او مرغ خوذست وآشیان خوذست ، ذات خوذست وصفات خوذست ، پر خوذست وبال خوذست ، هوا خوذست وپرواز خوذست ، صیّاد خوذست وشکار خوذست ، قبله خوذست ومستقبِل خوذست ، طالب خوذست ومطلوب خوذست ، اوّل خوذست وآخر خوذست ، سلطان خوذست ورعیّت خوذست ، صمصام خوذست ونیام خوذست ، او هم باغست وهم درخت ، هم شاخست وهم ثمره ، هم آشیانست وهم مرغ

---

**1** فصل PONFK : — A || **2** ذات ... وصفات خوذست : وذات ... وصفات‌خوذست PK وذات خودست A ذات خودست وصفات خود F وصفات خودست وذات خودست N وذات خودست وصفات O || **3** پر OF : وپر PNKA || وبال خوذست PONKA : وبال خود F || هوا خودست : وهوا خودست POK وهوای خودست NA ، — F || وپرواز خوذست PONKA : وپرواز خود F || **4-3** صیاد ... وشکار خوذست : وصیاد ... وشکار خوذست NA وصید ... خودست PO صید ... خود F ، — K || **4** قبله K : قبلهٔ F وقبلهٔ PONA || ومستقبل خوذست K : واقبال خود F واقبال خودست N ، — POA || طالب خوذست NFK : وطالب خودست PO وطالب A || **5** خوذست PONKA : خود F || اول NFKA : واول PO || وآخر خوذست PONKA : وآخر خود F || سلطان NFKA : وسلطان O || **6-5** ورعیت خوذست ONKA : ورعیت خود F | **7-5** سلطان ... وهم مرغ : وهم باغست وهم درخت وهم ثمره وهم آشیان وهم مرغ وهم سلطان خودست ورعیت خودست وصمصام خودست ونیام خودست P | **6** صمصام NFKA : وصمصام O | ونیام خوذست ONKA : ونیام خود F | **7-6** او هم ... وهم مرغ : او ... درخت هم آشیان وهم مرغ وهم ثمره A هم باغست وهم درخت وهم مرغ هم آشیان هم شاخست وهم ثمره هم صیاد هم شکار K او هم ... درخت هم آشیانست وهم مرغ هم شاخست وهم ثمره F او هم ... درخت وهم ... ثمره وهم ... مرغ N وهم ... درخت وهم ثمره وهم آشیان وهم مرغ O

بیت

ما در غمِ عشق غم‌گسارِ خویشیم     شوریده وسرگشتهٔ کارِ خویشیم
محنت‌زدگانِ روزگارِ خویشیم     صیّادانیم وهم شکارِ خویشیم

**11.**

## فصل

(1) کرشمهٔ حُسن دیگرست وکرشمهٔ معشوقی دیگر، کرشمهٔ حسن را روی در غیری نیست واز بیرون پیوندی نیست، اما کرشمهٔ معشوقی وغنج ودلال وناز: آن معنی از عاشق مددی دارذ، بی او راست نیایذ، لا جرم اینجا بوَذ که معشوق را عاشق در بایذ، نیکوئی دیگرست ومعشوقی دیگر

## حکایت

آن ملک که گلخن‌تابی بر وی عاشق بوذ ووزیر با او گفت
ملک میخواست که اورا سیاست کنذ، وزیر گفت: تو بعدل معروفی،

---

**8** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **9** a ما POFKA : تا N || عشق PONFA : خویش K || b کار POFK : کاری NA || **10** a محنت زدگان PO : سودازدگان NFKA || روزگار PONFK : روزکاری A || b A وهم PONFA : وخود K || شکار PONFK : شکاری A

**2** معشوق O : معشوق PNFKA || کرشمهٔ حسن NFKA : که کرشمهٔ حسن O که کفته حسن P || **3** غیری نیست NFA : غیری K غیر نیست P غیریت است O || پیوندی نیست PONKA : پیوندی ندارد F || معشوق POFKA : معشوق N || **4** آن NFKA : این PO || بی او راست NFKA : بی او O ــکه نی اوراست P || لاجرم PONKA : —F || **5** نیکوئی : نیکی N || **7** تابی بر وی PONA : تاوی در وی K تابی برو F || بوذ POKA : شد NF || ووزیر با او گفت A : — N وزیر با او بکفت OK وزیر با او کفت P وزیر ملک با وی بکفت F || **8** ملک ... کند : او خواست که اورا سیاستی کند A وخواست که اورا سیاست کند K ملک میخواست تا اورا سیاست کند F ملک میخواست که اورا سیاستی فرماید N او خواست که اورا سیاست کند PO || گفت PONF : + که KA || معروف PONKA : مشهوری F

این لایق نبَوَذ که سیاست کُنی بر کاری که آن در اختیار نیایذ ، از اتّفاق راه‌گذرِ ملک بر گلخنِ آن گدا بوذ واو هر روز بر راه نشسته بوذی منتظر تا ملک کی بر گذرذ ، و،ملک چون آنجا رسیذی کرشمهٔ معشوق پیوندِ کرشمهٔ جمال کردی ، تا آن روز که بملک می آمذ واو نشسته نبوذ وملک کرشمهٔ معشوقی در پیوسته بوذ آن کرشمهٔ معشوق را نظارهٔ نیازِ عاشق در بایست ، چون نبوذ او برهنه بماند که محلِّ قبول نیافت ، بر ملک تغیّری ظاهر گشت ، وزیر زیرک بوذ بفراست آنرا در یافت ، خدمتی

---

9 سیاست PONFK : سیاسق A || کنی PONFA : کند K || بر PONKA : —F || که آن ... نیایذ FK : که در اختیار نیاید NA که دران اختیار نبود P آن اختیاری نبود O || 9-10 از ... گلخن : واتفاق راه کذر ملک بر کاخن A از اتفاق‌را کذار بر کلخن K واز اتفاق ره‌کذر ملک بر F واز اتفاق ره کذر ملک بر کاخن N واز اتفاق راه آن ملک بر کلخن PO || 10 روز PNFKA : روزی O || 10-11 بر راه ... تا N : بر راه نشسته منتظر تا FA براه بکذشتی منتظر بوذی تا K بر راه منتظر نشسته بوذی تا PO || 11 کی NF : — POKA || بر گذرذ : بکذرد O || وملک چون POKA : چون ملک F وملک N || 12 کرشمهٔ : — N || معشوق NFKA : + را PO

13-12 کردی ... معشوق : — F

12 تا آن روز که NKA : تا روزی PO || می آمذ PONA : آمد K || واو نشسته نبوذ ONA : وکلخن تباو بسته بود K کدا بر راه نبود P || 13 وملک NKA : ملک PO || آن NF : و K ، — POA || معشوق‌را ONFKA : اورا P || 14 عاشق ONFKA : عاشق P || بایست NFKA : می بایست PO || چون NFKA : چون کدا PO || بماند PONK : ماند FA || قبول NF : — POKA || 15-14 بر ملک تغیری K : تغیری NFA و(—O) تغیری در وی PO || 15 گشت PNKA : آمد F شد O || زیرک NKA : نیک زیرک PO مترصد آن حالت F || بفراست آنرا در یافت F : بفراست آن در یافت P بفراست در یافت O حسن آن نه یافت A بسحی آن در یافت K حس کرد ان را بیافت N

بکرد وگفت که ما گفتیم که اورا سیاست کردن هیچ معنی ندارذ که ازو زیانی نیست ، اکنون خوذ بدانستیم که نیازِ او در می بایذ

(2) جوانمردا ، کرشمهٔ معشوقی در حسن وکرشمهٔ حسن همچون ملح در دیگ ببایذ تا کالِ ملاحت بکمالِ حسن پیوندذ ؛ جوانمردا ، چه گوئی اگر با ملک گفتندی که او از تو فارغ شذ وبا دیگری کاری بر ساخت وعاشق شذ ، ندانم تا هیچ غیرتی از درونِ او سر بر زذی یا نه

بیت

هرچه خواهی بکن ای دوست مکن یار دگر
کانکهی پس نشوذ با تو مرا کار دگر

**16** بکرد NKA : کرد FO واجب دید F || وگفت که NA : وگفت POK کفت F ||
اورا سیاست کردن NKA : سیاست برو F سیاست کردن او P سیاست کردن O ||
معنی ONFKA : وجه P || که : —O || **17** زیانی نیست PONA : زیان نبود K هیچ زیانی
نیست F || خوذ : ( بعد از ) او K || بدانستیم NKA : ندانستم O دانستم P معلوم شدF ||
نیاز او NFA : زیان او K ناز را نیاز او PO || در می PONKA : می در F ||
**18** وکرشمهٔ حسن POKA : —NF || ملح PNA : نمک OFK || **19** در PONFA :
— K || ببایذ PONKA : در باید F || بکمال : بجمال P || جوانمردا : — O ||
**20** اگر : — A || گفتندی PONF : کفتند A کفتی K || او : — O ||
**21-20** وبا ... شذ : — PO | کاری بر ساخت NA : کار برساخت F شناخت K |
**21** شذ NKA : کشت F || تا هیچ PNFKA : چه O || غیرتی ONKA : غیرت PF ||
از ... زذی PO(؟)KA : از درونش سر زدی F سر از درون او بر زدی N ||
یا نه : + ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء ( ٤٨/٤ ) N ||
**23** یار PONFK : یاری A || **24** کانکهی پس نشوذ (نبود P) PO : کانکهی می نشود A
وانکهی بس نشود K که ازان پس نشود F که بس انکه نشود N || دکر (دیکر)
POF : بسر NKA || + تا نپنداری که این طاماتست حاشا وکلا که این ترجمهٔ این
آیتست که فرمود قوله تعالی ان الله لایغفر ... ما دون ذلك لمن یشاء F

(3) عشق رابطهٔ پیوندست ، تعلّق بهر دو جانب دارذ ، اگر نسبتِ او در سمتِ عاشق درست شوذ پیوند ضرورت بوَذ از هر دو جانب که او خوذ مقدّمهٔ یکیست

## 12.

## فصل

سر روی (؟) هر چیزی نقطهٔ پیوندِ اوست ، وآیتی در صنع متواریست ، وحسن نشانِ صنعست ، وسر روی (؟) آن رویست که روی درو دارذ ، وتا آن سر روی (؟) نه بیند هرگز آیتی در صنع وحسن نه بیند ، آن روی جمالِ « وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ » (۵۵ ۲۷) است ، دیگر خوذ روی نیست که « كُلُّ مَنْ عليها فَانٍ » (۵۵/۲۶) ، وآن روی قبح است تا بدانی

---

**25** رابطهٔ NFKA : واسطهٔ PO || تعلق POFK : وتعلق NA || نسبت PONKA : نسب F || **26** در سمت NA : با جانب FK در حدیث PO || عاشق PONFA : عشق K || شوذ : آید P || بوذ PNFA : شود OK || که : — O || **27** .قدمهٔ PONFA : در مقدم K

**2** سر روی : سرو روی FA سروری PON بر روی K || اوست ... متواریست PONFA : است K || **3** صنعست POFKA : صنع اوست N || وسر روی آن رویست که : وسرو روی آن رویست کی FA وسروری آن رویست که N ودلالت بر آیت وحسن وصنع آن روی است که K وآن ( آن—O ) سروری آن دروست که PO || روی ( رو F ) درو دارذ PONF : روی دو رو دارد A روی درو باید K || **4-3** وتا ... بیند : ونشان سر" وی نبیند A وبا آن بر روی پیوند K وتا آن سرو روی نبیند F وتا آن سروری نه بیند N و (—O) تا این ( آن O ) سروری نه بیند PO || **4** آیتی PONFA : آیت K || در صنع وحسن K : وصنع وحسن A صنع وحسن N وحسن وصنع F وصنی وحسنی PO || آن NF : وان K از POA || **5** ربك : + ذوالجلال PN + والاکرام N || دیگر POFKA : دکری N || که :—K || **6** وآن POF : آن NA ، — K || قبح : هیچ PO || تا بدانی PONA : تا دانی K ونا دانی F

## 13.

## فصل

(1) دیذهٔ حسن از جمالِ خوذ بر دوخته است که کمالِ حسنِ خوذرا در نتواند یافت اِلاّ در آینهٔ عشقِ عاشـق ، لا جرم ازین روی جمال را عاشق در باید تا معشوق از حسنِ خوذ در آینهٔ عشق وطلبِ عاشـق قُوت تواند خورد ، واین سرّی عظیمست ومفتاحِ بسیار اسرارست

(2) پس خوذ عاشق بحسنِ معشوق از معشوق نزدیک‌تراست کـه معشوق بواسطهٔ او قوت میخورذ از حسن وجمـالِ خوذ ، لا جرم عاشـق معشـوق را از خوذیِ خوذش خوذتر است ، وبرای اینست که برو از دیذهٔ او غیرت برذ ، واندرین معنی گفته است :

بیت

یا رب بستان داذِ من از جانِ سکندر کو آینهٔ ساخت که در وی نگری تو

---

2 دیذهٔ حسن از جمال خـوذ NFKA : معشـوق دیدهٔ حسن خود از جمال خود PO || کمال :— N || خوذرا PONF : خود A که خودرا K || 3 نتواند POFA : توان K || عشق عاشق NFKA : عشق وطلب عاشق تا PO || 6-3 جمال را ... از معشوق :—N | 4 عاشق PKA : عاشق F ، — O | بایذ K : باید POFA | خوذ FA : خویش POK | وطلب عاشق : بطلب عاشق K | 5 واین POKA : این F | سرّی : سر A | و : —A | بسیار FKA : کنوز PO | PO + نظم ( رباعی P )

مستی فزودنم زرخش بی سبب نبود — می بود جای بود حریف طرب نبود
مستغفرم اکر تو بکوئی تو بودهٔ — او بود در طلب که مرا این طلب نبود

6 خوذ POKA : —F || 7 معشوق NF : — POKA || میخورذ POFKA : بخورد N || 8 معشوق‌را POFKA : معشوق خودرا N || خوذی خوذش NK : خودش A خودی خود POF || خوذ تر NFKA : نزدیکتر O خود نزدیکتر P || وبرای : واز برای A || 9 برذ PONFA : است K || واندرین ONA : ودرین PF ونه ازین K || گفته است OF : کفت انکس کی کفت A کفته اند PK کفته‌است که N || 11 b آینهٔ POF : آینه را NKA || که ... تو PONKA : تا تو در وی نکری F

(3) اینجا که عاشق معشوق را ازو اوتر بوَذ عجایب علایقِ پیوند تمهید افتذ بشرطِ بی پیوندیِ عاشق با خوذ ، تا بجائی رسذ که اعتقاد کنذ عاشق که معشوق خوذ اوست ، واگر در عینِ راندگی وفراق ونا خواست بوَذ پنداردذ که ناگزرانست ومعشوق خوذ اوست

بیت

چندان نازست زعشقِ (؟) تو در سرِ من    تا در غلطم که عاشقِ تو برِ من
یا خیمه زنذ وصالِ تو بر درِ من    یا در سرِ این غلط شوذ این سرِ من

---

**12** ایجا : انجا P || اوتر OFKA : واتو N او اقرب تر P || بوذ PONFA : ست K || علایق پیوند NA : علایق K خلایق F بود علایق PO || **13** عاشق PONKA : عشق F || با خوذ تا FA : تا خود PONK || بجائی رسذ : انجا برسد K || کنذ PONFK : برد A || **14** عاشق که NA : که عاشق که K کـه OF عاشق P || اوست : + کـه انا الحق وسبحانی نکتهٔ آنست N || عین راندگی و NF : عین راند که و A عین راید که K غیرت داند که PO || **15** بوذ PONFK : — A || پندارذ PONFA : وپندارد K || ناگزرانست ومعشوق A : ناکزیراست ومعشوق K ناکزیر ازانست کـه معشوقه F ناکزیر آنست که معشوق N تاکذرانست ومعشوق PO || خوذ : — A || **16** بیت ONFA : شعر K رباعی P || **17** a نازست PNFA : بارست K ناسازست O || زعشق (؟ غیر موزون) POFKA : عشق N || b تو بر PNFKA : تو در بر O || **18** a بر در PK : بر سر NFA در بر O || b غلط POF : هوس NKA || شوذ POFKA : رود N || (در لوایح عین القضاة (ورق ۱۷ آ) این رباعی دیده میشود :)

چندان بارست زعشق با جان وتنم    گوئی که تو عاشق معشوق منم
دانم غلط است این بکذار مرا    تا در سر آن شوم که خویشتنم

## 14.

### فصل

معشوق با عاشق گفت : بیا ، تو من گرد ، که اگر من تو گردم آنگاه معشوق در باید ودر عاشق بیفزایذ ونیاز ودربایست زیادت شوذ ، وچون تو من گردی در معشوق افزایذ ، همه معشــوق بوَذ عاشق نی ، همه ناز بوَذ نیــاز نی ، همه یافت بوَذ دربایست نی ، همه توانـگری بوَذ ودرویشی نی ، همه چاره بوَذ وبیچارگی نی

## 15.

### فصل

(1) باشذ که این کار بجائی رسذ که از خوذش غیرت آیذ وبر دیدهٔ خوذ غیرت برذ ، واندرین معنی گفته اند :

---

**2** با عاشق NFKA : عاشق را PO || من گرد که FK : من شــو کی A من شــو N من کرد O بر من کرد و P || من تو گردم FK : من تو شوم NA نه تو می (؟) کردم O نه من کردم P || آنگاه POFK : انکه NA || **3** ودر عاشق ONFKA : عاشق عشق P || ونیاز و KA : ونیاز عاشق و OF ونیاز عاشق PN || **4-3** زیادت ... نی همه :— K || **5-4** عاشق ... یافت بوذ : — O | **4** عاشق نی FA : عاشق N عاشق نه P | **5** نیاز نی FA : نیاز K نیاز نه PN | یافت بوذ PNFA : یافته بود و K || نی FA : نه PON ، —K || همه PONF : وهمه A ، — K || **6-5** بوذ ودرویشی نه همه چاره بوذ K بود وچاره A بود چاره F وچاره درویشی N بود وفقر نه وچارهٔ بود O بود وچاره P || وبیچارگی : بیچارکی O || نی FA : نه ONK ، — P

**1** فصل :—P || **2** باشذ که NF :—POKA || رسذ PONFA : برسد K || از خوذش غیرت آیذ A : از خویش غیرتش آید K از خودش غیرت بود F ازخودش غیرت N از خود غیرت آید P در خویش غیرت آید O || **3** خوذ : خوذش PO || واندرین ONA : ونه ازین (؟) K ودرین PF || معنی : + لایق این حال F || اند NFKA : است PO

**بیت**

ای دوست ترا بخویشتن اوست نَیَم  وز رشکِ تو با دیدهٔ خوذ دوست نَیَم
غمگین نه از آنکه با تو اندر کویم  غمگینم از آنکه با تو در پوست نَیَم

(2) واین نکته بجائی می رسذ وقت وقت که اگر روزی معشوق با جمال‌تر بوَذ او رنجور شوذ وخشم آیذش، واین معنی تا کسی را ذوق نبوَذ دشوار تواند فهم کردن

**16.**

**فصل**

عشق بحقیقت بلاست وأُنس وراحت درو غیرست وعاریتست، زیرا که فراق بتحقیق در عشق دوّیست ووصال بتحقیق یکیست، باقی همه پندارِ وصالست نه حقیقتِ وصال، وبرای این گفت :

---

**4** بیت ONFA : شعر K رباعی P || **5** a اوست نیم FA : دوست نه ام K دوست نیم PON || b نیم : نه‌ام K || **6** a غمگین نه از آنکه PA : نه غمگینم که K محزونم از انکه F غمگین نه ازانم که N غم کنی از انکه O || b-a اندر ... آنکه : — O | اندر کویم PNK : اندر کفتم A در کفو نیم F || b نیم : نه ام K || **7** واین : وآن O || نکته NK : نقطه F نقط A لفظ PO || که : — PO || روزی PONFK : روی A || باجمال‌تر NA : بجمالتر POFK || **8** وخشم PONFK : واورا خشم A || ذوق : ذوقی K || دشوار PONFA : دشخوار K || **9** تواند فهم کردن A : تواند فهم کرد F فهم تواند کرد PK فهم تواند کردن N فهم شود O

**1** فصل PNKA : فصل غریب O ، بس F || **2** بحقیقت N : حقیقت FKA بحقیقت در PO || وانس NFA : ونفس K ، — PO || درو غیرست O : درو غیرت FA در غیب K درو غریب N درو غربت P || وعاریتست PONKA : وعاریت F || فراق : — P || **3** تحقیق NFKA : بحقیقت PO || در عشق POFA : — NK || دویست POKA : دوریست N || تحقیق POFK : بحقیقت NA || **4** وصال : — O || و : — K || گفت NFA : کفته اند POK

بیت

بلاست عشــق منم کز بلا نپرهیزم چو عشق خفته بوَذ من شوم بر انگیزم
مرا رفیقان گویند کز بلا پرهیز بلا دلست من از دل چگونه پرهیزم
[درختِ عشق همی رویذ از میانهٔ دل چو آب بایذش از دیذگان فرو ریزم]
اگرچه عشق خوش و ناخوشست اندُه عشق مرا خوش است که هر دو بهم بر آمیزم

17.

فصل

(1) چون عشق بلاست قُوّتِ او در علم از جفاست که معشوق کنذ ، آنجا که علم نبوَذ خوذ حقیقتِ قوّتش از یکی بوَذ
(2) تا حجّت بر معشوق بوَذ وتا پیوندی ضرورت وقت آیذ جنگی باختیارِ دوست دوست تر از ده آشتی دارذ

---

5 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 6 a منم کز NFK : ومنم کز A ومن آن کز O تو من از P || b چو NF : چون POA چه K || خفته بوذ PFA : بود K خفته شود ON || من شوم NFA : من روم K من O شور من P || 7 b — 9 a بلا ... عشق :— F | 7 b من PON : ومن KA | 8 | درخت ... ریزم ] N :— POFKA | 9 a اگرچه ... اندہ A : اکرچه ... خوش ناخوش است اندر K اکرچه عشـق ترا نا خوشست واندر N نظم ( بیت P ) اکر چه عشـق خوشست ووفا خوش آمد عشق PO || b دو POFKA : دم N

1—14 فصل ... شوذ : — K

2 او در علم : در علم او A در علم NF او در عالم PO || 3 علم NFA : عالم PO || قوتش PONA : خویش F || 4 وتا NF : یا OA ویا P || ضرورت PONA : در قوة F || جنگی PONA : خشک F || 4-6 باختیار ... وجنگ : — F | 5 دوست دوست تر PO : دوست تر A دوست اید N | ده NA : ده هزار PO || دارذ POA :— N

(3) ابتدای عشـق از عتاب وجنگ در پیوندذ که دل پاسِ انفاسِ او داشتن گیرذ که ازو بر هیچ چیز اِغضا نتوانذ کرد [ تا بعاقبت تأسّف خورذ ودستِ خوذ از ندامتِ فراق می خایذ ودستِ تحیّر بر فرقِ ندامت میزنذ ، میگویذ :

بیت

چون بوذ مرا با صنمِ خویش وصال | با وی بعتاب وجنگ بوذم همه سال
چون هجر آمذ پسـنده گشتم بخیال | ای چرخ ، فضولیم ، مرا نیک بمال!]

پس در میانِ جنگ وصلح وعتاب وآشتی وناز وکرشمه این حدیث مُحکَم شوذ

18.

## فصل

(1) خوذرا بخوذِ خوذ بوذن دیگرست وخوذرا بمعشـوقِ خوذ بوذن دیگر ، خوذرا بخوذِ خوذ' بوذن خامیِ بدایتِ عشـق است ، چون در راهِ

---

6 ابتدای NA : وابتدا P ودر ابتدای O | عتاب : + بود P || 7 ازو PONA : از وی F || بر هیچ چیز PON : بر هیچ A هیچ چیز F || اغضا FA : اقتضا N مواسا PO || کرد POA : کردن NF

12-7 [ تا بعاقبت ... بمال ] NF : —POA | 8-9 ودست تحیر... میکویذ N :—F

12 a آمذ F : آیذ N || پسنده گشتم F : پسند کردم N || بخیال N : بجمال F || b فضولیم F : فضولم N

14-13 پس ... شوذ PONA : — F

13 جنگ وصلح وعتاب وآشتی وناز : جنک وعتاب وصلح وآشـتی وناز NA جنک وصلح وناز وعتاب وآشتی وناز PO || این PON : آن A

2 بخوذ ONKFA : بخودی P || خوذ POF :—NKA || 3 بخوذ FKA : بخودی PON || خامی : جام A

پختگی خوذرا نبوَذ واز خوذ برسذ آنگاه اورا فرا رسـذ ، آنگاه خوذرا با او ازو فرا رسذ

(2) اینجا بوَذ که فنا قبلهٔ بقا آیذ ومردِ محرم پروانه وار از سرحدّ بقا بفنا پیونذذ ، واین در علم نگنجذ الاّ از راهِ مثالی ، واین بیت مگر بذین معنی دلالت کنذ که من گفته ام بروزگارِ جوانی :

بیت

تا جامِ جهان نمای بر دستِ منست  از روی خرذ چرخِ برین پستِ منست
تا کعبهٔ نیست قبلهٔ هستِ منست  هشیارترین خلقِ جهان مستِ منست

(3) « هذا ربّی » و « انا الحق » و « سـبحانی » همه بوقلمونِ این تلوینست واز تمکین دورست

---

4 واز خوذ POFKA : واز خودی N || برسد PONA : ترسد FK || 5-4 آنگاه اورا فرا رسـذ آنگاه خوذ را با او ازو فرا رسـد N : آنگاه اورا فرا رسد انكاه خودرا با واز فرا رسد A انكاه او بدو فرسند (؟) K انكه بدو ازو فرا رسد F انكاه اورا بدو فرا ( افرا P ) رسد PO || 6 اینجا PONFA : ازینجا K || 7-6 ومرد ... پیونذذ PONFK : — A | 6 ومرد ONF : ومر م P میروم K | محرم POK : محرم بسته F محرم شـود بطواف کعبهٔ قدس واز سرحد فنا بخطهٔ بقا نقل کند N | سرحد بقا POFKA : سر بقا N || 7 واین PONFA : وان K || واین بیت NFA : + که من کفته ام POK || مگر NFA : — POK || بذین PNKA : برین OF || 8 کنذ ONFA : می کند PK || که ... جوانی : که کفته ام بروزکار جوانی N که من کفته ام بروزکار FA که من کفته ام O ، — PK || 9 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 10 a بر PNFA : در OK || 11 a کعبهٔ . قبله PONF : قبلهٔ ... کعبهٔ KA || b هشیارترین PONK : هشیار تر FA || 12 وانا الحق وسبحانی POFKA : وسبحانی وانا الحق N || 13 تلوینست NFA : تلون اند K نمونه O نمونه است P || واز ... دورست :—O | دورست PNFA : دور اند K

## 19.

## فصل

(1) تا بخوذِ خوذ بوَذ احکامِ فراق ووصال وقبول وردّ وقبض وبسط واندوه وشـاذی واین معانی برو روان بوذ واو اسیرِ وقت بوَذ ، چون وقت برو در آیذ تا وقت چه حکم دارذ اورا بحکمِ رنگِ وقت بایذ بوذ ، اورا برنگِ خوذ بکنند ، وحکم وارادت وقت را بوَذ ، در راهِ فنـا از خوذ این احکام محو افتذ واین اضداد بر خیزذ زیرا که مجلسِ طمع وعلّتست

(2) چون ازو در خوذ واخوذ آید راهِ او بخوذ ازو بوَذ وبرو بوَذ ، چون راهِ او بخوذ ازو بوذ وبرو بوذ این احـکام برو نروذ ، احکامِ فراق ووصال اینجا چه کنند ، قبول وردّ اورا دامن کی گیرذ ، قبض وبسط واندوه وشاذی گرد سراپردهٔ دولتِ او کی گردذ ، چنانکه این بیت گفته است :

---

2 خوذ : PONFA خود را K || 3 واین : POFKA این N || برو : NFKA بروی PO || روان : POFK روا NA || بوذ : PNFA شود OK || بوذ : PONFA گردد K || 4 برو : ONFA بروی K بدو P || دارذ : PONFA در آرد K || اورا بحکم رنگ وقت باید بوذ : NA — POFK | بحکم رنگ : A بحکم ورنگ N || اورا : وی را K || 5 بکنند : FKA کند PON || وارادت : PON وارد A واردهٔ F ، —K || در : PONKA —F || 6 مجلس : PONA محلش FK || 7 در خوذ واخوذ : PONA در خورد واخود F در خود خودرا خود K || راه او بخوذ ازو بوذ وبرو بوذ : POFA راه بخود برد وبرو بود K راه بخود ارو بود وبرو بو– N || 8 چون راه او بخوذ ازو بوذ وبرو بوذ : A — NFK ، چون راهش بخود ازو بود وبرو شود PO || برو نروذ احکام : PFK بروی نرود احکام O برو بود احکام A ، — N || 9 دامن کی : PO کی F که NKA || 10 کی : PONFA که K || چنانکه : چنانچه O || این بیت گفته است : POFA این ... اند K گفت N

بیت

دیذیم نهـاذِ گیتی وأصـلِ جهـان    وز علّت وعالّ برگذشتیم آسـان
وان نورِ سـیه زلا نقط برتر دان (؟)    زان نیز گذشتیم نه این ماند ونه آن

(3) اینجا او خذاوندِ وقت بوَذ ، چون بآسمانِ دنیا نزول کنذ بر وقت در آیذ ، نه وقت برو در آیذ ، واو از وقت فارغ

(4) بلی وجـودش بذو بوَذ وازو بوَذ ، واین مگر فراقِ این حال بوَذ ، وفناش ازو بوَذ ودرو بوَذ ، واین را اختفا در کنهِ اِلاّ گویند ، وگاه موی شذن در زلفِ معشوق خوانند ، چنانکه گفته است

بیت

از بس که کشیذه ام ززلفِ تو ستم    موئی گشتم أزان دو زُلْفَیْنِ بخم

---

**11** بیت NFA : شعر K نظم O رباعی P || **12** a دیذیم FA : دیدیم و P دیدم ON جستیم K || نهاذ K : نهان PONFA || جهان : دو جهان P || b وزعلت وعال F : وزعلت وعار KA از علت وعار N وز غیب وعیـان O واز ضل عیال P || گذشتیم : گذشـتم O || **13** a وان PONFA : زان K || سیهز ONFA : سینهز P سیاه K || نقط ONFA : نقطه PK || برتر دان PONFA : بود بران K || b ماند ونه آن NFA : ماند نه آن PO زمانه وان K || **14** او PONFA : دو K || وقت PONFA : وقتی K || نزول NFA : منزل K تنزل PO || **15** نه وقت برو PONA : نه او بر وقت K ووقت درو F || از وقت فارغ POFK : ازو فارغ بود NA || **16** بلی FKA : بل N بلکه PO || بذو (برو K) بود وازو بوذ NFKA : ازو بود بدو O ازو بود بدو بود P || مگر NFKA : کل PO || این حال NFA : آن حال K از خیال PO || بوذ PONFK : شود A || **17** وفناش NFKA : وحب وقیاس P وحب بود قیاسO || ودرو بوذ : — F || واین را PF : این را K واین O اینجا NA || الا : —K || **18** خوانند POFK : خواند A خواهد N || گفته است POFKA : گفت N || **19** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **20** a کشیذه ام P : کشیده ایم Pm کشیدیم NA کوشیدم K کشیدم OF || b گشتم POK : گشتیم NA کشته ام F || زلفین PNFKA : زلف تو O

زین پس چه عجب اگر بوَم با تو بهم      در زلفِ تو یک موی چه افزون وچه کم

**20.**

## فصل

(1) چون این حقیقت معلوم شد بلا وجفا قلعه گشاذنِ منجنیق اوست دربستیِ توئیِ تو تا تو او باشی

(2) تیری که از کانِ ارادتِ معشوق روذ چون قبله توئیِ تو آمذ گو خواه تیرِ جفا باش وخواه تیرِ وفا ، که حرف (؟) در علّت بوَذ یا نه : تیررا نظر بایذ وهدف قبلهٔ وقت بوَذ ، تا همگیِ او روی در تو نیاورذ چون تواند انداختن وانداختن را در تو علی التعیّن لا بُدّ از تو حسابی بایذ ،

---

**21** a زین پس KFNA : این بس PO || چه عجب NFA : نه شگفت PO نشگفت K || b تو یک POFKA : یکی N

**2** این PONFA : ان K || **3-2** قلعه ... توئی تو A : قلعه کشادن است منجنیق اویست درسی تویی K قلعه کشادنست منجنیق اوست در بستی قوی تو FK قلعه کشادن است ومنجنیق اوست در بستی توئی تو ( تو : — O ) PO منجنیق اوست در قلعه کشادن ودر بستن تویی تو N ( تصحیح بعدی مینماید ) | جفاء معشوق بر عاشق دال قلعه کشاذن است روا بوذ که معشوق وجود عاشق را در منجنیق بلا نهذ ... زخم بر وجودت می اندازذ برای آنست تا توئی ترا در تو نیست کنذ وبخوذی خوذت هست کند — لوایح عین القضاة ورق ۲۰ || **3** تا تو او باشی OK : تا او باشی P تا تو باشی F تا توی او نباشی A تا تو بی او نباشی N || **4** روذ : ریزد P || قبله PONFA : هدف قبله K || آمذ NFA : اند (؟) K بر تو آید PO || **5** گو POKA : که N ، — F || جفا — وفا : وفا — جفا K || وخواه NKA : خواه POF || حرف : صرف PONFK ضرب A || بوذ PONKA : روذ F || یا نه NKA : یا نی F تا PO || **6** بایذ : بود باید P || وهدف NFKA : وهدف باید PO || وقت : بوقت K || بوذ : — F || نیاورذ FKA : نیارد PON || **7** انداختن وانداختن را : انداخت وانداختن K انداختن را A انداختن PONF || التعین KA : التعیین PN الیقین OF || حسابی PONFA : حال حسابی K || بایذ PNFKA : نباید O

این چندین پیوند چون کفایت نبوَذ وخوذرا یکی ازین جمله پسنده بوَذ ؟ اینجا بوَذ که گفته است :

بیت

یک تیر بنامِ من از ترکش برکش  وانگه بکمانِ سختِ خویش اندرکش
گر هیچ نشانه خواهی اینک دلِ من  از تو زدنِ سخت وز من آهی خوش

**21.**

## فصل

(1) بدایتِ عشـق آنست که تخمِ جمال از دستِ مشـاهده در زمینِ خلوتِ دل افگنند، تربیتِ او از تابشِ نظر بوَذ، اما یک رنگ نبوَذ، باشذ که افگندنِ تخم وبرگرفتن یکی بوَذ، وبرای این گفته اند :

---

**8** چندین FKA : چنین PON || نبوذ PONFK : بود A || وخوذ را یکی ازین جمله پسنده ( بنده F ) FA : وخودرا ازین جمله یکی پسند K وخود یکی ازین جمله پسندیده N ویکی ازین جمله خودپسند ( پسنده P ) PO || **9** اینجا بوذ که گفته است PONFA : اینجا ... اند K اینجا بود که کفته است O وازینجا کفته است P || **10** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **11** b وانگه : انکه O || سخت خویش اندر PONFA : ابروانت در K || **12** a گر NKA : ور POF || هیچ POFKA : تیر N || دل من NFKA : دل وجان PO || b زذن PNKA : زذنی OF ( وله وجه ) || سخت PONFA : تیر K || آهی PONFA : ناله و K

**1** فصل PONK : — FA || **2** جمال NFKA : حال PO || دست PONFA : — K || مشاهده POFKA : مشاهدهٔ معشوقه N || **3** دل POFK : دلی A ، — N || افگنند F : افکند PONKA || او از تابش K : او تاوش NA او تابش F اورا تابش PO || یک PONFA : بیک K || رنگ : یک F || **4** وبرگرفتن NA : وبکرفتن POFK || وبرای POFK : برای A از برای N

بیت

اصلِ همه عاشقی ز دیدار افتذ　　　چون دیده بدیذ آنگهی کار افتذ
در دام بطمع مرغِ بسیار افتذ　　　پروانه بطَمْعِ نور در نار افتذ

(2) حقیقتش قِران بوَذ میانِ دو دل ، اما عشقِ عاشق بر معشوق دیگرست وعشقِ معشوق بر عاشق دیگر ، عشقِ عاشق حقیقتست وعشقِ معشوق عکسِ تابشِ عشقِ عاشق در آینهٔ او

(3) ازان راه که در مشاهده قران (؟) بوذه است عشقِ عاشق ناگزرانی اقتضا کنذ وذلّت واحتمال وخواری وتسلیم در همه کارها ، وعشقِ معشوق جبّاری وکبریا وتعزّز

بیت

زانجا که جمال وجاهِ آن دلبرِ ماست　　　ما درخورِ او نه‌ایم او درخورِ ماست

5 بیت NF : این بیت A این شعر K ابیات O رباعی P || 6 a اصل POFKA : اصلی N || 6 b a و 7 b a افتذ NFKA : آید PO || 7 a بطمع FKA : طمع N بدانه PO || 8 قران NFK : فراق A قرار PO || بر معشوق PONFK : در معشوق A || 9-10 بر عاشق ... معشوق POFKA : — N || 10 عشق : — N || 11 که : — K. || قران NK : فراق FA قرا PO || ناگزرانی : نا کذرانی NA نا کزیرانی POK نا کزیری F || 12 وذلت PONF : ودولت A ومدلت K || واحتمال NFKA : — PO || وخواری PONFA : — K || وتسلیم NFKA : واختیار وتسلم O واختیار واحفال (؟) وتسلیم P || 13 وکبریا FKA : وکبریائی PON || 15 a جمال وجاه K : جمال وحسن PN جمال حسن OFA || آن PNFKA : این O || b ماست : F +

عشق نه باندازهٔ ما در سر ماست　　　این طرفه که رخت ما فزون از خر ماست

(4) اما ندانم تا عاشق کذام است ومعشوق کذام ، واین سرّی بزرگست زیرا که ممکن بوَذ که اوّل کشش ِ او بوَذ آنگاه انجامیذن ِ این ، وانجا حقایق بعکس گردذ « وما تشاؤن اِلاّ اَن یشاءَ الله » (۳۰/۷٦ و ۲۹/۸۱) « یُحِبُّهم » پیش از « یُحبّونه » بوَذ بلا بُد ، بایزید گفت رضی الله عنه : بچندین گاه پنداشتم که من اورا میخواهم خوذ اوّل او مرا خواسته بوذ

[ رباعی

مستی فزوذنم زرُخش بی سبب نبوذ    می بوذ جای بوذ حریفِ طرب نبوذ
مستغفرم اگر تو بگوئی تو بوذهٔ    او بوذ در طلب که مرا این طلب نبوذ ]

## 22.

## فصل

اگرچه در ابتدا دوست ِ اورا دوست بوَذ ودشمن ِ اورا دشمن چون کار بکمال رسذ بعکس گردذ ، از غیرت دوست ِ اورا دشمن گیرذ باز دشمن ِ اورا

---

**16** تا عاشق کذامست PA : تا عاشق کذامست وعشق چه K تا عشق کذامست ONF || سری بزرگست PFK : سر بزرگست OA سر بزرگیست N || **17** بوذ POFK : نشود NA || کشش POFA : کش (؟) K کس N || وانجا : این جا وآنجا P || **18** یحبهم NFKA : ویحبهم PO || **19** پیش PNFKA : پس O || رضی الله عنه FA : رحمة الله علیه PON ، — K || بچندین گاه POKA : چندین گاه F ولوایح عین القضاة ورق ۲۹ ب ، چندین گاهست N || **20** اول او ONFK : او اول PA || **23-21** [ رباعی ... طلب نبوذ ] PO : — NKA ، F اینجا آن رباعی را دارد که در N در فصل آینده بعد از کلمهٔ « فضلا منه » ( سطر 4 ) دیده میشود ، رجوع شود بحواشی ص 42

**2** ودشمن اورا PONKA : ودشمن را F || دشمن POFKA : دشمن کیرد و N || کار ONFKA : کار دوست P || **3** رسذ PONF : شود KA || بعکس POFKA : عکس N || گردذ PONKA : شود F || دوست اورا ONKA : اورا P || باز NA : یا FK تا PO

دوست گیرذ ، بر نامش غیرت برذ ، فضلاً منه : نخواهذ که کس در نظرگاهِ او شرکت دارذ

بیت

نتوانم دیذ که باذ بر تو گذرذ      وز خلقِ جهان کسی بتو در نگرذ
خاکی که کفِ پای تو آنرا سپرذ      چاکرت بر آن خاک همی رشک برذ

**23.**

**فصل**

(1)تا بدایتِ عشق بوَذ هر جا که مشابهِ آن حدیث بینذ همه بدوست گیرذ ، مجنون چندین روز طعام نخورده بوذ ، آهوئی بدامِ او افتاذ اِکرامش نموذ ورها کرد ، [ پرسیذند چرا چنین کردی ؟ ] گفت : ازو چیزی بلیلی می ماند جفا شرط نیست

---

**4** فضلا منه : N + واین مجبست

بیت

ازپس که دلم طریق عشقت سپرذ      اشکم به من وتو بر همی رشک برذ
بنگر که بدیذه در همی چون گذرذ      تا نگذارذ که دیذه در تو نگرذ

(که F : — N | در تو F : بر خود N) ( رجوع شود بحواشی ص 41 )
نظرگاه POFK : نظاره‌گاه NA || **5** او PONK : او در علم او A او در عالم او F || **6** بیت NFA : شعر K چنانکه کفته است ( اند P ) رباعی PO || **7** a نتوانم دیذ POFKA : می نگذارم N || که : — A || بر PONFA : در K || **8** b چاکرت FKA : این بنده PON || بر آن POFA : بدان NK

**1** فصل **23-25** : — K
**2** تا ... گیرذ POFA : حکایت N | جا که PFA : کجا O | مشابه A : مشابهت F نشانه O نشان P || همه POF : هم (؟) A || بدوست FA : دوست PO || **3** چندین NA : بچندین F مدتی O چندین مدتی P || آهوئی NA : ناکاه آهویی F روزی آهوئی PO || بدام او NFA : در دامش PO || افتاذ POFA : افتاده N || نموذ NA : کرد POF || ورها کرد FA : ورهاش کرد N وبکذاشت PO || **4** [پرسیذند چرا چنین کردی] F : —PONKA || گفت : وکفت O || ازو ONFA : او P || می ما ند NA : ماند POF || جفا PONA : جنان F

(2) اما این هنوز قدمِ بدایتِ عشق بوَذ ، چون عشق بکمال رسـذ کالْ معشوق را دانذ واز اغیـارْ اورا شبهی نیـابذ ونتوانذ یافت ، اُنسش از اغیـار منقطع گردذ الاّ از آنچه تعلّق بذو دارذ چـون سگِ کوی دوست وخاکِ راهش وآنچه بذین مانذ

(3) وچون بکمال تر برسذ این سلوت نیز بر خیزذ که سلوت در عشق نقصان بوَذ وجدش زیادت شوذ ، وهر اشتیاق که وصـال ازو چیزی کم توانذ کردن آن معلول ومدخول بوَذ ، وصـال بایذ که هیزمِ آتشِ شـوق بوذ ، شوق ازو زیادت شوذ ، واین آن قدمست که معشوق را کال دانذ واتّحـاد طلب کنذ وهرچه بیرونِ این بوَذ اورا سـیری نکنذ ، واز وجودِ خوذ زحمت بینذ ، چنانـکه گفت :

بیت

در عشقِ تو انبُهست تنهائیِ من      در وصفِ تو عجز است توانائیِ من

---

**6** کال معشوق را NFA : کلی معشوق را O کلی را معشوق P || شبهی A : شبهتی POF تشبهی N || نیابذ : نیاید PO نماید N نیاورد A || **7-6** ونتوانذ ... گردذ : — P | یافت ONA : بود F | **7** گردذ ONA : شود F || از آنچه POA : آنچه F از انجا N || **9** بکمال‌تر برسذ N : بکمال رسـد FA کامل گردد O کامل شـود P || نیز ... سلوت : — F || در PONA : بر F || **10** وجدش PONA : وحدس F || زیادت NFA : زیاده PO || شوذ ONFA : بود P || وهر PONF : هر A || وصال PONA : — F || **11** کردن NA : کرد POF || آن PONA : — F || معلول : معلوم O || **12-11** شوق بوذ شوق ازو : شوق بود شوق F شوق ازو NA شوق آید O عشق آید P || **12** زیادت شوذ NF : در زیادت شود A ، — PO || آن ONFA : بیان آن P || واتحاد NA : اتحاد POF || **13** اورا سیری نکنذ PNFA : ازو سیری بکند O || واز وجود خوذ PFA : ازو وجود خود N ( وله وجه ) وازین وجود O || **14** گفت ONA : کفته اند F کفته است P || **15** بیت : نظم O || F +

عشق (!) تو برونست ز بینائی من      راز تو فزونست ز دانائی من

**16** انبهست N : انبهیست FA انتهاست PO | رجوع شود بصحیفهٔ 11 س 35-36

**24.**

## فصل

در ابتدا بانگ وخروش وزاری بوَذ که هنوز عشق تمام ولایت نگرفتست ، چون کار بکمال رسذ وولایت بگیرذ حدیث در باقی افتذ وزاری بنظاره ونزاری بَدَل گردذ که آلوذگی بپالوذگی بَدَل افتاذست ، چنانکه گفت :

بیت

زاول که مرا بعشق کارم نو بوذ همسایه بشب زنالهٔ من نغنوذ
کم گشت کنون ناله چو دردم بفزوذ آتش چو همه گرفت کم گردذ دوذ

**25.**

## فصل

چون عاشق معشوق را بینذ اضطرابی در وی پیذا شوذ زیرا که

---

1 فصل PONF : — A || 2 تمام ولایت NA : ولایت F ولایت تمام PO || 3 نگرفتست NA : نکرفته‌است POF || وولایت NFA : وعشق ولایت O وعشق ولایت تمام P || حدیث POA : وحدیث N ، — F || افتذ ONFA : شود P || 4 بنظاره ونزاری بدل NA : نظاره بیزاری POF || که NFA : و PO || بدل افتاذست : افتادست A بدل افتاده است F بدل افتاده بود N بدل افتد PO || 5 گفت ONA : گفته است PF || 6 بیت NFA : رباعی PO || 7 a بعشق کارم N : بعشق کاری A عشق نکارم POF || b بشب NA : من POF || زنالهٔ : زیاد O || 8 a کم گشت کنون NA : کم کشت مرا F اکنون کم شد PO || چو دردم N : ودردم A چو عشقم F وعشقم O ودر عشق P || بفزوذ : فزود P || b همه NF هوا POA

1 فصل PONF : —A || 2 اضطرابی NA : اضطراب POF

هستیِ او عاریتست وروی در قبلهٔ نیستی دارذ ، وجودِ او در وجد مضطرب شوذ تا با حقیقتِ کار نشیند ، وهنوز تمام پخته نیست ، چون تمام پخته شـوذ در التقا از خوذ غایب شوذ زیرا که چون عاشق پخته شذ در عشق عشق نهاذِ اورا بگشـاذ ، چون طلایهٔ وصـال پیذا شوذ وجودِ او رخت بر بندذ بقدرِ پختگیِ او در کار

## حکایت

آورده اند که اهلِ قبیلهٔ مجنون گِرد آمذند وبقومِ لیـلی گفتند : این مرد از عشق هلاک خواهذ شـذ ، چه زیان دارذ اگر یکبار دستوری باشـذ تا او لیـلی‌را بینـذ ؟ گفتند : مارا ازین معنی هیچ بُخلی نیست ولیکن خوذِ

---

**3** نیستی NFA : فنا PO || دارذ PNFA : داد O || **4-3** وجود ... مضطرب شوذ : وچون او در ... شود P وجود وی در ... شـود O وجود در ... شـود F وجود در ... شـوذ A وخود را در ... کند N || **4** تا با NFA : تا از O ار P || نشـیند NF : نشنید A به نشیند O بیند P || وهنوز NFA : که هنوز PO || تمام پخته ONFA : تمام وپخته P || چون NFA : وچون PO || تمـام پخـه ONA : تمام وپخه P تمام F || **5** در POFA : آنجـا در N || التقا F : الفات PONA || پخته شد FA : پخته در شـد N پخه شـود PO || عشق عشق NA : عشق وعشق POF || **6** اورا POF : او NA || بگشاذ NFA : در بگشاد PO || چون POFA : وچون N || طلایهٔ NFA : طلیعهٔ PO || بندذ NFA : گیرد PO || **7** بقدر POFA : وبقدر N || **8** حکایت POF : در حـکایت A ودر حکایت N || **9** اهل قبیـلهٔ POFA : اهل وقبیله N || گرد PONA : بگرد F || گفتند : گفته اند O || این NA : که این POF || **10** خواهذ شذ POFA : شد N || یکبار دستوری باشذ ONF : یکبار دستور باشد A دستوری باشد یکبار P || **11** تا OFA : —P که N || لیـلی را ONFA : روی لیلی P || مارا ... نیست A : مارا ... بخل ( بخیـلی O ) نیست OF مارا خود ازین ... نیست N ازین معنی مارا هیچ بخلی نیست P || خوذ POF : — NA

مجنون تابِ دیذارِ او ندارذ ، مجنون‌را بیاوردند ودرِ خرگاهِ لیلی برگرفتند ، هنوز سایهٔ لیلی پیذا نگشته بوَذ که مجنون‌را مجنون در بایست گفتن ، بر خاکِ دَرْ پست شذ ، گفتند : ما گفتیم که او طاقتِ دیذار او ندارذ

ایجا بوَذ که با خاکِ سرِ کوی او کاری دارذ

بیت

گر می ندهذ هجر بوصلت بارم          با خاکِ سرِ کوی تو کاری دارم

زیرا که ازو قوت تواند خورد در هستیِ علم اما از حقیقتِ وصال قوت نتواند خورد که اوئیِ او بماند

---

**12** دیذار او OFA : او N دیدار وی P || مجنون را بیاوردند NFA : — PO || ودر NFA : وحالی در O وخاکی در P || لیلی PONA : لیلی‌را F || گرفتند ONFA : داشتند P || **13** نگشته ONFA : نشده P || مجنون در NFA : جنون در PO || **14-13** گفتن ... گفتند : گفتند FA گفتن N بر خاک در پست ( در نشست O ) شد گفتند PO || **14** که او POFA : که N || او ONFA : وی P || **15** اینجا ... دارذ F : اینجا بود که A اینجا بود N مگر مجنون با خاک سر کوی لیلی کاری داشت PO || **16** بیت : رباعی P || **17** a گر ... بارم POFA : ار می ندهد زوصل هجرت بارم N || **18** ازو قوت PA : ازو قوتی F قوت N از قوت O | تواند NFA : نتوان PO || علم PONA : عالم F || از PONF : در A || **19** نتواند : نتواند A نتواند او F نتواند N بتوان PO || که POF : —NA || اوئی او بماند A : او بماند F اوئی اورا بماند N اورا او بماید PO

## 26.

## فصل

(1) گریزِ معشوق از عاشق برای آنست که وصال نه اندک کاریست ، چنانکه عاشق‌را تن در می باید داذ تا او او نبوَذ معشوق‌را هم تن در می باید داذ تا عاشق او بوَذ ، تا در درون او اورا تمام نخورذ واز خوذش نشمارذ وتا بکلّی قبولش نکند ازو گریزان بوَذ ، که اگرچه او این حقیقت نداند در ظاهرِ علم دل وجانِ او داند که نهنگِ عشق که در نهاذِ عاشقست ازو چه می کشذ بدم یا بذو چه میفرستذ

(2) آنگاه آن اتحاد انواع بوذ : گاه او شمشیر آیذ این نیام وگاه بعکس ، گاه حساب‌را درو راه نبوَذ

---

1 فصل OFKA : — PN || 2 گریز معشوق از عاشق FKA : معشوقرا گریز از عاشق N گریز عاشق از معشوق PO || برای‌آنست PONFA : ازانست K || نه اندک NFKA : را نداند ( بداند P ) که PO || 3 عاشق را ONFKA : عاشق P || در می PNA : می در FK می O || هم NKA : هم نیز O نیز P، — F || 4-3 در می باید داذ PNF : در می باید A می باید داد K میداد O || 4 بوذ PONFA : نبود K || در درون او اورا NA : درون او اورا OK درون اوزا PF || تمام نخورذ : تمام نخورد F تمام میخورد A تمام بخورد POF تمام عورد K نخورد N || خوذش : خود بیش O || 5 وتا NA : ور K و F ، — PO || ازو NFKA : او ازو PO || که PONA : — FK || او NFKA : — PO || 6 نداند ONFKA : ندارد P || علم NFKA : عالم PO || داند POFA : دانند K نداند N || عشق PONA : عشق FK | 7 می کشذ بدم NKA : می کشد بدن F میکشاید PO || یا بذو NFA : با بدو و K یا برو O تا برو P || 8 آن NFKA : این PO || انواع PONFA : بانواع K || آیذ ONFKA : بود P || این PONFA : ان K || وگاه NA : گاه POFK || 9 بعکس گاه POFA : بعکس که K بعکس بود کاه N || حساب‌را NFK : حسام را A حساب حسب O حساب حسب را P

**27.**

## فصل

(1) ازین معنی معلوم شوذ که اگر فراق باختیارِ معشوق بوَذ آنست که برگِ یکی ندارذ ، واگر باختیارِ عاشق بوَذ هنوز ولایت تمام نسپرده است وتمام رامِ عشق نشذه است

(2) وبوَذ که از هر دو جانب تسلیم ورضا بوَذ اما فراق حکمِ وقت بوَذ ویگانهٔ روزگار بوَذ که بیرون از اختیارِ ایشان کارهاست ، الاّ کاری که بیرون از آن هیچ چیز نبوَذ

**28.**

## فصل

(1) فراق بالای وصالست بدرجه ، زیرا که تا وصال نبوَذ فراق نبوَذ که بر پیش(؟) پیوند آمذست ، ووصال بتحقیق فراقِ خوذست چنانکه فراق بتحقیق وصالِ خوذست الاّ در عشقِ معلول که هنوز عاشق تمام پخته نگشته باشذ

---

2 شوذ PONFA : شد K || که : — N || باختیار POK : اخیار NFA || آنست : — PO || 3 هنوز NFKA : آن هنوز P وهنوز O || تمام NFK : — POA || 4 وتمام NKA : و F تمام و P ، تمام O || 6 ویگانه روزگار بوذ PFKA : که ویکانهٔ ... بوذ N ، — O || 7 از آن K : از FA آن N ، — PO || شرح N : یعنی عشق را بوجود خود استغراق بود که فراغت تصدیع هر دو طرف ندارد که سلطان ذات خود است اکر فراق اختیار افند نتیجهٔ وقت بود || چیز POFKA : خبر N

1 فصل :— N ، + وصال قوت تواند خورد که او بی او بماند A ( رجوع شود بنهایت فصل 25 ) || 2 بدرجه OK : بدرجهٔ PNF ، — A || فراق نبوذ : فراق P || 3 بر پیش پیوند آمذست : برینش بیوند آمدست A برنش بیوند آمده است N بریش ار ار سوند است K بر عشق پیوندست F بر برینش (نیش O) پیوند استPO || چنانکه PONFA : چنانچه K || 4 هنوز عاشق POFK : عاشق A عاشق هنوز N || نگشته PONFA : نشده K

[ بیت

جانرا تبعِ جانِ تو خواهم کردن کلّیّتِ خوذ آنِ تو خواهم کردن
از دیذه ودین ودل یکی عرشِ بزرگ شکرانهٔ هجرانِ تو خواهم کردن ]

(2) وآن خطائی که بر عاشق روذ از قهرِ عشق از هلاک کردنِ خوذ : طلبِ فراقِ خوذ میکنذ که وصال بذو گروست ، وبوَذ نیز که بر نا یافت بوَذ از قهرِ کار یا از غلباتِ غیرت

**29.**

## فصل

(1) تا بدایتِ عشق بوَذ در فراق قُوت از خیال بوَذ ، وآن مطالعهٔ دیذهٔ علمست صورتی‌را که در درون مُثبَت شـذه است ، اما چون کار بکمال شوذ وآن صورت در درونِ پردهٔ دل شوذ نیز علم ازو قوت نتواند خورد زیرا که مدرکِ خیـال همان محلِّ خیالست ، تا او تمـام جای نگرفتست ازو چیزی

---

**7-5** [ بیت ... کردن ] F : — PONKA || **8** وآن PONF : واین K واز A || خطائی PONKA : خطاهائی F || روذ POKFA : برود N || از قهر NK : در قهر POFA || از هلاک POFKA : آن هلاک N || **9** میکنذ PONKA : میکوید F || بذو POFKA : برو N || گروست OFKA : کرده است N کردست P || نیز POFKA : — N || **10-9** بر نا یافت FA : بر نا یافتن K نا یافت N از نا یافت PO

**1** فصل **29-33** : — K

**2** وآن NF : واز A واین PO || **3** درون PONA : برون F || شذه NFA : — PO || شوذ ONFA : رسد P || **4** وآن ONA : واین F آن P || دل شـوذ PNFA : دل O || نیز : نیز نه O || ازو POFA : از خود N || نتواند NFA : بتواند PO || خورد PONA : خوردن F || **5** همان : همه آن P || تا POFA : که N || نگرفتست NA : نگرفته است POF

فارغست که ازو خبری باز دهذ با ظاهرِ علم تا خبری یابذ ، اما چون ولایت تمام فرو گرفت ازو چیزی بر سر نیست تا ازو خبر یابذ تا قوت خورذ (2) ونیز چون در درون رفت ظاهرِ علم نقدِ درونِ پردهٔ سِرّرا نتواند یافت ، پس یافت هست اما از یافت خبر نیست که همه عینِ کارست ، ومگر « العَجْزُ عن دَرَكِ الادراكِ اِدراكٌ » اشارت بچیزی بوَذ ازین جنس

**30.**

## فصل

عاشق نه وجودِ بیرونیست تا بر دوام از خوذ خبر دارذ ، این وجودِ بیرونی نظارگیست ، گاه بوَذ که نقدِ درون روی بذو نمایذ وگاه بوَذ که ننمایذ ، گاه بوَذ که نقدِ خویش برو عرض کنذ وگاه بوَذ که نکنذ ،

---

**7-6** ازو ... گرفت : — N | خبری باز دهذ FA : خبر ( چیزی P ) وا میدهد PO | با ظاهر F : واز ظاهر A یا ( ویا P ) از ظاهر PO | تا خبری یابذ : تا خبر می باید A اما خبری یابد F خبر می یابد O خبر می دهد P | چون ولایت : ولایت چون O || **7** چیزی بر سر PO : چیزی برتر A خبری ترکسی F چیزی بی سر N || خبر ONA : خبری F چیزی P || تا NF : یا POA || **8** در درون NA : درون F اسرار در درون PO || پردهٔ : وپردهٔ N || سرّرا NFA : اسرار PO || **9** نتواند یافت POF : بتواند یافت A نتواند دید N || از یافت خبر PON : خبر از یافت A در یافت F || ومگر PONA : مکر F

**2** عاشق نه وجود NFA : عشق نه در وجود PO || بیرونیست NFA : بیرون است PO || این PONF : واین A || **3** بیرونی ONFA : بیرون P || نظارگیست FA : نظارهٔ کیست N نظاره گاهست PO || که POFA : — N || درون PONF : درون وقت A || روی NFA : ازوی PO || وگاه NA : گاه POF || **4** برو OA : بر وی N بدو PF || عرض POFA : عرضه N || وگاه NA : گاه POF

عالمهای درون را بذین آسانی در نتوان یافت وآنچنان آسـان نیست ، که آنجا استارست وحُجب وخزاین وعجایب است ، اما این مقام احتمالِ آن بیان نکنند

**31.**

## فصل

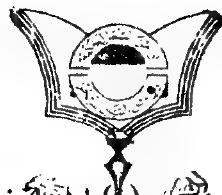
(1) اگر در خواب بیند سببِ آنست که او روی در خوذ دارذ ، همه دیذه روی گشته است وهمه تن دیذه گشته ودر معشوق آورده یا در صورتِ او که بر هستیِ او نقش افتاذه است

(2) اما اینجا سِرّی بزرگست وآن آنست که آنچه جِدِّ عاشقست ملازمِ معشوقست و بُعد خوذ اورا حجاب نکنذ که خوذ قُرب بُعدست ودستِ قرب بدامنِ او نرسذ ، طلبِ آن نقطه دیگرست وطلبِ ظاهر دیگر

---

**5** عالمهای FA : علمهای PON || درون را POFA : درونی را N || نتوان PONA : نتواند F || وآنچنان NA : وچنان POF || که آنجا NFA : بلکه اینجا P بلکه O || **6** استارست PF : اسرارست NA راست است O || وخزاین وعجایب است FA : خزاین وعجایب است N وخزاین است وعجایب است O وخزاین عجایب است P || آن بیان NA : بیان F بیان آن PO

**2** سبب آنست NF : سبب اینست PA بسبب اینست O || **3** روی POF : روی او NA || وهمه تن دیذه گشته NA : — POF || یا در OF : تا A تا در PN || **4** او نقش PNA : او پیش F نقش O | آنچ عاشق معشـوق را در خواب بیند سبب آنست که همیشه روی دل بدو دارذ بر در خانهٔ انتظار مقیم مانده ... او همه دیذه گشته ودیذه همه انتظـار گشـته — لوایح عین القضـاة ورق ۵۲ ب || **5** سِری بزرگست POFA : سر بزرگیست N || جد عاشق است O : جد عاشق هست P عاشقست NA عاشق‌راست F || **6** معشوقست POF : عشق معشوقست NA || وبعد خوذ PO : وبعد F وقرب وبعد NA || اورا PFA : اوراست N ، — O || **7-6** که خوذ قرب بعدست ودست قرب بدامن او نرسـذ : کی خود بعد ودست قرب بدامن او نرسد A که خود بعد انجا نرسـد POF که خود قرب بعد اوست بدامن او نرسد N | آنچ از معانی انسان قابل عشق است هم از عالم معشوق است وهم ملازم عتبهٔ عزت معشوق است واورا بعد نبوذ از فرط قرب واین سِری غامض است — لوایح عین القضاة ورق ۵۳ آ || **7** آن NA : این PO ، — F



(۵) اما چون در خواب بیند آن بوَذ که از روی دل چیزی دیده بوَذ وآگاهی فرا علم دهد تا خبر از درونِ حُجُب بیرون آرذ

32.

## فصل

(1) عاشق‌را ریائی هست با خلق وبا خوذ وبا معشـوق ، ریای او با خلق وبا خوذ بذان رویست که بدروغی که خوذ بگویذ شـاذ شوذ اگرچه داند که دروغ میگویذ ، وسببِ آنست که ذهن چون آن حدیثِ وصـال قبول کنذ در وی حضورِ معشوق درست شوذ در خیال ، وذهنِ او از وصال نصیب بینذ ، لاجرم در وقت ازو قُوت خورذ

(2) وتا مادام که خوذرا خوذ بوَذ از ریا خالی نبوَذ وهنوز از ملامت ترسان بوَذ ، چون رام شوذ باک ندارذ واز انواعِ ریا برهذ

(3) وریا با معشوق آن بوَذ که نورِ عشق در درونش تابذ وظـاهر پنهان دارذ ، تا بحدّی که بوَذ که مدّتی از معشوق عشق‌را پنهان دارذ وپنهان ازو

8 دل : — O || دیذه بوذ POFA : دیده باشد N || 9 وآگـاهی POA : آگاهی F وکاهی N || تا : یا F || خبر POA : خبری F خبر اورا N || حجب : حجت A || آرذ : آورد F

2 ریائی هست PO : ریا هست F ریائیست NA || با خلق وبا خوذ PNFA (؟) : با خود وبا خلق O با خود Pm || ریای F : وریای NA اما ریای PO || 3 رویست NA : بدانی POF || بدروغی : دروغی F || خوذ بگویذ POF : بکوید NA || شاذ : وشاذ N || شوذ : نشود P || اگرچه PONF : واکرچه NA || داند NFA : میداند PO || که : — N || 4 ذهن NA : —POF || آن N از : A ، — POF || در وی N : در POA که در F || 5 درست شوذ در خیال N : درست در خیـال POA خیال F || 6-5 وذهن او از وصال نصیب بیند A : وذهن را نصیبی باشد F وذهن او از نصیب بیند N وذهن ووصال ونصیب بهم ( بهمه P ) PO || 7-6 لا جرم ... خود بوذ : — N | 6 خورذ FA : بخورد PO || 8 ندارذ واز POFA : تا بدایت عشق بود از N || برهذ POFA : زهد N || 10-9 نور ... پنهـان دارذ NA : درو درویش داند F در دویش بماند O در درون تابش باید P || 10 تا بحدی که بوذ که F : تا بحدی بود که O تا بحدی که NA تا بحدی رسد که P || 11-10 مدتی ... پنهان دارذ ( دارذ — N ) ... ورزذ NA :

عشق می ورزذ ، اما چون علّت بر خیزذ وتسلیم افتذ نیز در رویش بتابذ که همگیِ خوذرا درو باخته است ، ودرین حالت جلالتِ یکی بوَذ چه جای روی باز بستن بوَذ ؟

**33.**

## فصل

(1) بارگاهِ عشق ایوانِ جانست که در ازل ارواح را داغِ « الستُ بربّکم » (۱۷۲/۷) آنجا بار نهاذه است ، اگر پردها شقافند او نیز از درونِ حُجُب بتابذ

(2) وانجا سِرّی بزرگست که عشقِ این حدیث از درون بیرون آیذ وعشقِ خلق از بیرون در درون روذ ؛ اما پیذاست که تا کجا تواند رفت ،

---

مدتی پنهان دارد عشق OF عشق را مدتی پنهان دارد P || **11** علت NFA : غفلت PO || **12-11** در رویش بتابذ : در درونش بتابد ( ساید N ) NA درویش نباید F در دویش نباشد O در رویش نباشد P || **12** خوذ را PONA : خود F || درو باخته است NA : در باخته است PO درو باخته بود F || ودرین حالت جلالت : ودرین حالت ملامت NA جلات F حالت PO || چه POFA : وچه N || **13** روی باز بستن A : روی بستن N دوئی یابسین F روی وریا یافتن P دوئی بایستن O ولعله : بابستن = وابستن (؟)

**2** جانست POFA :جائیست N || در ازل NA : در دار F درو P در O || ارواح را داغ NA : داغ PO ، — F || **3** بار نهاذه است P : بار بنهاده است F بار بنهادست O باز نهاده است NA || پردها شقافند NA : پردهای شغاف آید F پردهاء شغاف P(؟) پردها شغاف Pm پردهاء شقاق O || از PONA : -- F || **4** حجب PONA : حجاب F || **5** سری بزرگست FA : سر بزرگست N نیز سری بزرگست PO || این PON : آن F از A || **6** از بیرون در درون NA : از بیرون درون OF از درون خلق بیرون P || پیذاست : بنداشت N || که تا : — O

نهایتِ او تا شَغاف است که قرآن در حقِّ زلیخا بیان کرد « قد شَغَفَها حُبًّا » (۱۲/۳۰) وشغاف پردهٔ بیرونیِ دلست ودل وسطِ ولایت است وتنزّلِ اشراقِ عشق تا بدو بوَذ

(3) واگر تمامِ حُجُب بَر خیزذ نَفس نیز درکار آیذ اما عمری بباید درین حدیث تا نفس در راهِ عشق آیذ ، مجالِ دنیا وخلق وشهوات وامانی در پردهای بیرونی دل است ، نادر بوَذ که بدل رسذ وخوذ هرگز نرسذ

## 34.

## فصل

(1) ابتدای عشق چنان بوَذ که عاشق معشوق‌را از بهرِ خوذ خواهذ ، واین کس عاشقِ خوذست بواسطهٔ معشوق ولیکن نداند ، که میخواهذ که اورا در راهِ ارادتِ خوذ بکار برذ ، چنانکه گفت :

---

7 او تا OFA : او PN || شغاف PNFA (؟) : شقاق O شفاف Om || قرآن PONA : قران مجید F || بیان کرد NFA : بیان کند O خبر میدهد P || 8 وشغاف : وشغف N || بیرونی F : بیرون PONA || دلست PONA : دل باشد F || وتنزل PONA : وتنزیل F || اشراق NFA : واشراق PO || 10 واگر N : اگر POFA || تمام PONA : تمام بود F || 11 مجال PN : محال OFA || وشهوات PON : شهوات A وشهوت F || وامانی NFA : دامانی ~~که~~ PO || 12 در پردهای بیرونی ( بیرون O ) دل است POF : در پردهای دل بود بیرونی NA || رسذ ONF : رسد A که بدل افد که بدل رسد P || هرگز NA : — POF

2 چنان : بجان K || عاشق PONFK : عشق A || بهر PONFK : براء A || 3 خوذست ... معشوق POFK : بواسطهٔ معشوق بوذ A خوذ بوذ بواسطهٔ معشوق N || نداند NFKA : نمیداند PO || که میخواهذ POFKA : میخواهد N || که NFKA : تا PO || 4 گفت OF : کفته اند KA کفتم N کفته است P

بیت

6 گفتم صنمی شذی که جانرا وطنی    گفتا که حدیثِ جان مکن گر شمنی
گفتم که بتیغِ هجّتم چند زنی    گفتا تو هنوز عاشقِ خویشتنی

(2) کمالِ عشق چون بتابذ کمترینش آن بوَذ که خوذرا برای او خواهذ
9 ودر راهِ رضای او جان داذن بازی داند ، عشق این بوَذ باقی هذیان
بوَذ وعلّت

## 35.

### فصل

عشق مردم خوارست ، او مردمی بخورذ وهیچ باقی نگذارذ ، وچون
3 مردمی بخورذ او صاحب ولایت بوَذ حکم اورا بوَذ ، اگر جمال بر کمال بتابذ
بیگانگیِ معشوق نیز بخورذ ، ولیکن این سخت دیر بوَذ

---

**5** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **6** a صنمی شذی FK : صنما توئی NA
صنما مکر PO || b حدیث جان PONFA : منی K || شمنی NFA : زمنی POK ||
**7** a هجتم PONKA : محنتم F || زنی NFKA : کشی PO || b تو FK : که PONA ||
**8** کمترینش NFKA : کمترین کارش PO || آن : این O || بوذ : باشد P ||
برای ONFA : برابر K از برای P || **9** داذن POFK : در باختن NA ||
باقی : وباقی P || **9-10** هذیان بوذ وعلت : هذیان وعلت بود F هذیانات وعلت N
بازی بود وعلت KA بازی وعلت بود PO

**2** مردم خوارست : مردخوار است O || او POFK : واو NA || مردمی بخورذ FA :
مردم می بخورد K مرد میخورد N مردی بخورد O مردم خورد P || باقی نگذارذ
NKA : نگذراد باقی F نگذارد PO || وچون PONA : چون FK || **3** مردمی
بخورذ POFA : مردم می بخورد K مردی نخورد N || او PONFA : و K || ولایت
بوذ NFKA : ولایت شود PO || جمال PONA : کمال F ، — K || بتابذ NFK :
بتاید A نیابد PO || **4** ولیکن POFKA : ولیک N || سخت NFKA : سخن PO ||
دیر NFKA : دیرتر PO | + بیکانکی آنکه بخورد که یکانکی بود K

**36.**

## فصل

هرگز معشوق با عاشق آشنا نشوذ واندر آن وقت که خوذرا بذو واورا بخوذ نزدیکتر داند دورتر بوَذ زیرا که سلطنت اوراست والسُّلطانُ لا صَدیقَ لَه ،| حقیقتِ آشنائی در هم‌مرتبتی بوَذ واین محالست میانِ عاشق ومعشوق زیرا که عاشق همه زمینِ مذلّت بوَذ ومعشوق همه آسمانِ تعزّز ، آشنائی چون باشذ ؟ اگر بوَذ بحکمِ نفس ووقت بوَذ واین عاریت بوَذ

بیت

همسنگِ زمین وآسمان خون خوردم     تا چون تو شکرلبی بدست آوردم
آهو بمَثَل رام شـوذ با مردم     تو می نشوی ، هزار حیلت کردم

جبّاریِ معشـوق با مذلّتِ عاشـق کی فراهم آیذ ؟ نازِ مطلوب با نیـازِ طالب کی باهم افتذ ؟ او چارهٔ این واین بیچارهٔ او ، بیمار را دارو ضرورتست

2 واندر آن NFKA : دران O ودران P || 3 داند : کرداند N || بوذ : باشد O || زیرا که : که F || 4 حقیقت PNKA : که حقیقت OF || در : درو F || 5 مذلت بوذ : مذلتست F || همه آسمان NF : آسمان POKA | تعزز POF : تعزز وتکبر بود NA تعزز بود K || آشنائی NFKA : — PO || چون باشذ N : — POFKA || 6 بحکم NA : حکم POFK || نفس ووقت NFKA: نفس وقت PO || بوذ NFKA : تو PO || واین NA : — POFK

9-7 بیت ... حیلت کردم : — K

7 بیت NFA : رباعی PO || 8 a خون A ولوایح عین القضاة ورق ۴۲ آ : چـون P غم ONF || b تا چون تو شکرلبی بدست آوردم NA : نی (نه F) سیر شدم نه یار دگر کردم POF ولوایح || 9 b هزار PNFA : اکرچه O چه کرد ـ لوایح || 10 جباری : هزار جباری O || معشوق : ممشوقO || با مذلت NA : ومذلت F وذلت K با ذلت PO || عاشق NFKA : عاشق PO || کی : که N || 11-10 مطلوب ... طالب NA : مطلوبی ... طالبی POFK || 11 کی : که NK || باهم NA : فراهم OK بهم P جمع F || افتذ : شودP || او چارهٔ ... بیچارهٔ او : — K || ضرورتست PONK ولوایح : ضروریست A ضرورتیست F

اما دارو را بیمار هیچ ضرورت نیست [ چه بیمار از نایافتنِ دارو ناقص آیذ وباز داروزا از بیمار فراغت حاصل هست ] ، چنانکه گفته اند :

بیت

[عاشق چه کنذ که دل بدستش نبَوَذ مفلس چه کنذ که برگِ هستش نبَوَذ]
نی حسنِ ترا شرف زبازارِ منست بت‌را چه زیان که بت‌پرستش نبَوَذ

**37.**

**فصل**

حقیقتِ عشق جز بر مرکبِ جان سوار نیایذ ، اما دل محلِّ صفاتِ اوست واو خوذ بحُجُبِ عزِّ خوذ متعزّز است ، کس ذات وصفاتِ او چه داند ؟ یک نکتهٔ از نُکَتِ (؟) او روی بدیذهٔ علم نمایذ از روی لوحِ دل ، بیش

---

**12** اما ... نیست : — F | هیچ POKA : — N

**13-12** ] چه ... هست [ NF : — POKA | **12** دارو N : — F | **13** هست N : — F || چنانکه گفته اند A : چنانچ گفته اند K چنانکه گفت N چنانکه در شعر گفته اند ( — اند P ) PO ، — F || **14** بیت PNFKA : نظم O

**15** ] عاشق ... نبوذ [ NA : — POFK ولوایح ورق ۴۱ ب | **16-15** ترتیب مصرعها کذا در N : **4—1—2—3** A | **15** b برگ N : زر A || **16** a نی PO ولوایح : نه NA مر FK || زبازار OKA ولوایح : بازار P ببازار F نکاراز N || b زیان : محل N || که POA ولوایح : چو NFK

**2** صفات POFKA ولوایح ورق ۴۲ آ : صفای N || **3** واو خوذ PONKA : واو F || عز خوذ PONFK : عز A || کس NKA : وهیچکس F که کسی را PO || چه داند NFKA : جز PO

**6-4** یک ... ندارذ : — K

**4** نکتهٔ N : نقطهٔ POA نکت F || از نکت : از نهمت A از نهمت PO ، — NF || از POF : که از NA

ازین ممکن نیست که ازو بیانی یا نشانی تواند داذ، اما در عالمِ خیال تا روی خوذرا فرا نمایذ گاه بوَذ که نشانی دارذ علی التعیّن وگاه بوَذ که ندارذ

**38.**

[ فصل

(1) گاه نشان بزلف وگاه بخط بوَذ وگاه بخال وگاه بقدّ وگاه بدیذه وگاه بروی وگاه بغمزه وگاه بخندهٔ معشوق وگاه بعتاب

(2) واین معانی هر یک از طلب جانِ عاشق نشانی دارذ، آنرا که نشانِ عشق بر دیذهٔ معشوق بوَذ قوّتش از نظرِ معشوق بوَذ واز علّتها دورتر بوَذ که دیذه دُرِّ ثمینِ دل وجانست، عشق که نشان بدیذهٔ معشوق کنذ در علمِ (؟) خیال دلیلِ طلبِ جان ودلِ او بوَذ واز عِلَلِ جسمانی دور بوَذ، واگر بابرو بوَذ طلبِ بوَذ از جانِ او، اما طلایهٔ هیبت استاذه بوَذ در کمینِ آن طلب زیرا که ابرو نصیبِ دیذه آمذ

(3) وهمچنین هر یک ازین نشانها در راهِ فراستِ عشق از عاشق طلبِ روحانی یا جسمانی یا علّتی یا عیبی بیان کنذ زیرا که عشق را در هر پردهٔ از پردهای درون نشانیست واین معانی نشانِ اوست در پردهٔ خیال، پس نشانِ او مرتبهٔ عشق بیان کنذ]

---

**5** بیانی POFA : پیای N || یا FA : و PON || تواند PONF : توان A || داذ NA : بود POF | **5-2** : عشق را کب مرکب جان است اگرچه جان متصرف این عالم ارکان‌است اما دل محل صفات عشق شوذ بذین نسبت عشق غیبی بوذ چون نفس از تحجب عزت خود محتجب است ذات وصفات او یک نکتهٔ نقطه بیش نیست—لوایح ورق ۴۲ آ || **6-5** تا روی خوذ را فرا A : تا روی چون فرا F تا روی خود N ناز وی چون PO || **6** نشانی POA : نشان NF || علی التعین PA : علی التعیین Pm علی الیقین NF عین الیقین O || وگاه OA : کاه NF وکاه التعیین P

**13-1** [ فصل ... بیان کنذ ] NA : — POFK

**2** وگاه بخط N : متحد A || **4** جان : جاه NA || **6** علم NA : لعله عالم (؟) || **8** اما A (؟) : واما N || کمین : یقین NA || ابرو N : برو A || دیذه A : دید N || **9** ازین : درین NA || **10** عشق را A : عشق N || **11** از A : — N

## 39.

## فصل

(1) حقیقتِ عشق چون پیذا شوذ عاشـق قوتِ معشوق آیذ نه معشوق قوتِ عاشـق ، زیرا که عاشق در حوصلهٔ معشوق تواند گنجیذ اما معشوق در حوصلهٔ عاشق نگنجذ ، عاشق یک موی تواند آمذ در زلفِ معشـوق اما همگیِ عاشق یک موی معشوق‌را بر نتابذ ومأوی نتواند داذ

(2) پروانه که عاشقِ آتش آمذ قوتِ او در دوری اشراقست ، طلایهٔ اشراق اورا میزبانی کنذ ودعوت کنذ واو ببرِّ همّتِ خوذ در هوای طلبِ او پروازِ عشق می زنذ ، امّا پرش چندانـــ بایذ تا بذو رسذ ، چون بذو رسیذ نیز (؟) اورا رَوِشی نبوَذ ، رَوِش آتش را بوَذ درو واورا نیز قوّتی نبوَذ قوت

---

**1** فصل : — K || **2** چون : — K || آیذ PONFA : دید K || **3** اما PONFA : فاما K || **4** حوصلهٔ عاشق ONFA : معشوق K عاشـق معشوق P || نگنجذ PNKA : نگنجید O نتواند گنجید F || آمذ : بود O || **5** را بر نتابذ OKA : را برنیاید N را بر نیاید P بر نگیرد F || ومأوی نتواند داذ : وباوی نتواند داد A وماوا نتواند داشت K : — PONF || **6** آمذ NFKA : آید PO || در دوری اشراقست OFA : اشراق اوست K دوری اشراقست N در روی اشراقست P || طلایهٔ : — PO || **7** اورا : را P || میزبانی کنذ KA : میزبانی میکند OF میزبانی همی کند P دیده دیده‌بانی کند N || ودعوت کنذ A : ودعوت میکند N ، — POFK || ببر NF : نیز POKA || همت NFKA : بهمت PO || او ONKA : — PF || **8** پرواز عشق NFKA : پرواز O پروانهٔ عشق P || می زنذ NFKA : میکنند PO || پرش ONFKA : روشنی P || چندان بایذ PONKA : چندانست F || تا بذو PNFKA : که بدو O || رسیذ PONFK : رسد A || **9** نیز PONKFA : لعله ببر(؟) || روشی A : روش F روشن N روشنی PO روشی K || روش FA : روشی K روشن N وروشنی PO || آتش‌را : آتش K || درو NKA : در وی F در O ، — P || **10-9** واورا ... آتش را بوذ NA : — POFK | قوتی A : ترقی N

آتش را بوَذ ، واین بزرگ سِرّیست ، یک نَفَس او معشوقِ خوذ گردذ ، کمالِ او اینست ، وآن همه پرواز وطواف کردنِ او برای این نَفَس است تا کی بوَذ که این بوَذ ، وپیش‌ازین بیان کرده بوذیم که حقیقتِ وصال اینست ، یکساعت صفتِ آتشی اورا میزبانی کنذ وزوذ بدرِ خاکستری بیرونش کنذ ، ساز همه چندان می بایذ که تا بذو رسذ ، وجود وصفاتِ وجود همه سازِ اینست ، « اَفْنَیْتَ عُمْرَکَ فی عِمارة الباطِنِ فأَیْنَ الفناءُ فی التوحید »

(3) این بوَذ آنچه عاشق‌را بتواند بوذ ، واین همه است وهیچ چیزی دگر نیست که سازِ وصال تواند آمذ ، سازِ وصال معشوق را تواند بوذ ، سرّی بزرگست که وصال مرتبهٔ معشوق است وحقِ اوست ، فراقست که

---

**10** واین : وان K || بزرگ سریست NFKA : سری بزرگست P بزرگ هنریست O | + که F || معشوق PONFA : با معشوق K || گردذ : کردن K || **11** وآن PNKA : واین OF || پرواز وطواف POF : پرواز طواف K پرواز ازو بطواف A پرواز وطلب N || کردن او K : کردن NA کرد او POF وله وجه || برای : بران K || این POFKA : آن N || نفس PONKA : یکنفس F || کی PONFA : که N || **12** که : وگه O || وپیش PONFK : پیش A || بیان کرده بوذیم که A : بیان کردیم که ONK کرده ایم و F بیان کرده ام P || اینست POKA : آنست که F اینست که N || **13** آتشی PONKA : آتش F || کنذ وزوذ NA : کند و POF و K || بدر خاکستری بیرونش NFKA : بدرجهٔ خاکسترش پس بیرون PO || **14** همه NFKA : هم PO || چندان PONKA : چندانی F || که ONA : — PFK || وجود وصفات وجود NFK : وجود وصفات او خود A وخود وصفات خود O وخود ودر صفات خود P || **15** اینست NA : راهست POFK || **17-16** این ... معشوق را تواند بوذ : — K | **16** آنچه N : از انچه POFA | بتواند NA : میتواند F تواند PO | واین همه است A : واین همه آنست N ، — POF | وهیچ NA : هیچ POF | **17-16** چیزی دگر N : چیز OFA خبرP | **17** تواند آمذ ساز وصال : تواند بود وصال O ، — P | معشوق‌را POA : معشوق NF || **18** سری A : سر N واین سری PF واین هم سری K این همه سرO || مرتبهٔ : قرینهٔ A || وحق اوست NFKA : — PO || **18** فراقست که PK : وفراقست که NA که فراق است که O وفراق F

مرتبهٔ عاشقست وحقِ اوست ، لا جرم وجودِ عاشق سازِ فراقست ووجودِ معشوق ســازِ وصال ، عشق خوذ بذاتِ خوذ ازین علایق وعِلَل دورست که عشق را از وصال وفراق هیچ صفت نیست ، این صفاتِ عاشق ومعشوق است ، پس وصـــال مرتبـهٔ تعزّز وکبریای معشوقست وفراق مرتبـهٔ تذلّل وافتقـارِ عاشقست ، لا جرم ســازِ وصال معشوق‌را تواند بوذ وسازِ فراق عاشق را ، ووجودِ عاشق یکی از سازهای فراقست

مصراع

در عشقِ تو انبهست تنهائیِ من

آنرا که وجودش زحمت بوَذ وسازِ فراق بوَذ اورا سازِ وصـال از کجا آیذ ؟ (4) زمینِ وصـال نیستی آمذ وزمینِ فراق هستی آمذ ، تا شـاهد الفنا

---

**19** عاشقست ONKA : عاشق F عاشق تواند بود P || وحق PONFK : حق A || فراقست : وصالستP || **20** وصـال PONFA : وصال است K || عشق POKA : وعشـق NF || بذات خـود NKA : بذات خویش P ، — OF || ازین علایق وعلل PONA : از علایق وعلل K ازین علل وعلایق F || **21** وصـال وفراق : فراق ووصال F || هیچ : دور N || عاشق ومعشوق است POFKA : عاشق ومعشوقیست N || **22** مرتبهٔ ... وفراق :—F | تعزز وکبریای POK : کبریا وتعززNA || **23** عاشقست NFKA : عاشق PO || **24** ووجود عاشق : ووجود عاشـق را P || از : — K || **26-25** مصراع ... منPONA : — FK | **25** مصراع PO : بیت A ، — N | **26** انبهست : آنبهست N انبهیست A انتهاست PO| رجوع شود بصحیفهٔ 23 س 16 a و ص 11 س 36 a || **27** آنرا که وجودش : آنرا وجود N || زحمت بوذ و : — K || آیذ POKA : می آید NF || **30-28** زمین ... برخیزذ NA : این فقره در NA دو باره دیده میشود یکی اینجا ویکی درمیان سخن نمکفروش س 45-47 ، ودر F بعد از « لا بل »

در صحبت بوَذ وصال وصال بوَذ ، چون او باز گردذ حقیقتِ فراق سایه افگند امکانِ وصال بر خیزذ

(5) در حکایت آورده اند که روزی سلطان محمود نشسته بوذ ببارگاه ، مردی بیامذ وطبق نمک بر دست نهاذه در میانِ حلقهٔ بارگاهِ محمود آمد وبانگ میزذ که نمک که می خرذ ؟ محمود هرگز آن ندیذه بوذ بفرموذ تا اورا بگرفتند ، چون بخلوت نشست اورا بیاورد وگفت : این چه گستاخی بوذ که تو کردی وبارگاهِ محمود چه جای منادیِ نمک فروشی کردن بوذ ؟ گفت :

---

س 40 آمده است ودر POK هیچ موجود نیست ؛ وچون جای اصلیش‌را نمیدانیم کجا بوده است به NA پیروی کرده در هر دو جای اثبات کردیم

**29** صحبت : صحت NA || او A : — N || حقیقت A وحقیقت N

**47-31** در حکایت ... بر خیزذ : — K

**31** در PONA : فصل F || سلطان محمود POF : محمود NA : | + رحمة الله علیه F || نشسته بوذ ببارگاه NA : نشسته بود در بارگاه سلطنت خویش ناگاه F نشسته بود در بارگاه O در بارگاه نشسته بود P || **32** مردی : + بود O || وطبق نمک NF : طبق نمک PO وطبق نمکی A || نهاذه در NFA : ودر PO || میان حلقهٔ بارگاه محمود آمذ NA : میان مجلس آمد F میان حلقهٔ بارگاه محمود نهاد PO || **33** وبانگ میزذ که نمک که می خرذ FA : وبانگ ... میخورد N وبانگ میزد که نمک می خرد O وندا میکرد کیست که نمک من خرد P || هرگز آن OA : هرگز این حال F آن هرگز N این هرگز P || بفرموذ : فرمود N || **34** بگرفتند PONA : بداشتند F || بخلوت PONA : خلوت F || نشست ONA : بنشست P شد F || بیاورد و NA : بخواند F بیاوردند و PO || **35-34** گستاخی بوذ که تو ( تو : — N ) NA : سازی بود که تو F خسارت است که تو O جسارت بود که تو ندا P || **35** وبارگاه NA : بارگاه POF || محمود NFA : ما O مارا P || منادی ... بوذ N : منادی کردن نمک فروشی بود A منادی کردن نمک است PO نمک فروختنست F | + ای نمک فروش این چه بی نمکی بود که تو کردی N

ای جوانمرد مرا با ایاز کاریست نمک بهانه بوذ ، گفت : ای گدا تو که باشی که با محمود دست در یک کاسه کنی ؟ مرا که هفتصد پیل بوَذ وجهانی ملک وولایت وترا یک شبه نان نبوَذ ! گفت : قصّه دراز مکن ! این همه که تو داری وبر داذی سازِ وصالست نه سازِ عشق ، سازِ عشق دلیست بریان وآن مارا بکمال است وبشرطِ کارست . لا بل یا محمود دلِ ما خالیست از آنکه درو هفتصذ پیل‌را جایگاه بوَذ وحساب وتدبیرِ چندین ولایت بکار نیست مارا دلیست خالی سوختهٔ ایاز ، یا محمود ، سرّ این نمک دانی چیست ؟

---

**36** جوانمرد NA : شاه جوانمرد F امیر PO || مرا با ایاز کاریست NA : دل مرا با این کاریست O دل مارا با ایاز کاریست P عشق ایاز مرا بخود اینجا آورد F || بهانه بوذ NA : بهانه است OF بهانهٔ او P || گفت NFA : محمود بگفت PO || گدا : — O || **37** که با : با N || محمود ONFA : ما P || در یک کاسه NA : در کاسه OF در این کاسه P || مرا که PNA : مرا O که مرا F || **37-38** بوذ وجهانی ملک وولایت : بود وجهانی ملک ولایت A بود جهانی ملک وولایت N وعالمی مطیعست F بود وجهانی ملک ولایت بود O وجهانی وملک وولایت P || **38** یک شبه : یکشب P || نان نبود NA : نان نیست F نانی نه O نان نی P || قصه دراز مکن ONFA : محمود قصه مدر P | + که FA || **39** داری وبرداذی PO : برداذی NA داری F || عشق : عاشق P || ساز عشق دلیست بریان A : که عشق را دلی بریان سازد وچشم گریان F دلیست بریان وچشمیست گریان N ساز عشق ( عاشق P ) دل بریانست PO || **40** وآن مارا ONA : واین مارا F ومارا آن P کارست PONA : کار لا بل زمین وصال نیستی ... بر خیزذ F ( رجوع کنید بحواشی س 28-30 )

یا ONA : لا بل یا F ای P || **40-41** دل ما خالیست ( عالیست N ) از آنکه درو هفتصد پیل را ( هفتصد پیل را درو A ) جایگاه ( جای N ) بوذ NA : که دل ما خالیست که درو هفتصد پیل را جای نمی باید F مارا ( مرا P ) دلی خالی است که درو ... جایگاه نمی ماند PO || **41** وحساب : وبا حساب O || بکار NFA : کار PO || **42** مارا دلیست خالی سوختهٔ ایاز N : مارا دلی ( دل ؟ ) خالی سوختهٔ عشق ایاز A دلی خالی وسوختهٔ ایاز F بل دلی سوختهٔ ایاز O بل دل ما سوختهٔ ایاز است P || یا : — N || نمک : — N || چیست POFA : که چیست N

آ نکه در دیگِ عشقِ تونمکِ تجرید وذلّت در می بایذ که بس جبّاری ، واین صفتِ عشق نیست

[ (4) زمین وصال نیستی آمذ وزمین فراق هستی تا شاهد الفنا در صحبت 45
بوَذ وصال وصال بوَذ ، چون او باز گردذ حقیقتِ فراق سایه افگنذ امکانِ وصال بر خیزذ ]

(6) و آن آیاتِ ملأ اعلی دان که « ونَحْنُ نُسَبِّحُ بحمدِك ونقدّس لك » (۲/۳۰) 48
با ششصذ پرِ طاوسی . گفت : تجریدی که شرطِ این کارست شمارا در می بایذ ، وچون بوَذ آ نکه شما نه این باشیذ ، وشمارا برگِ آن نبوَذ که بترکِ خوذ بگوییذ

---

**43** آ نکه NA : — POF || که بس NA : که تو بس F پس PO || **44** واین صفت عشق نیست F : — OAN | NA + : ساز وصال ( عشق ساز وصالست N ) هم معشوق را تواند بوذ نه عاشق را وآن جمال وکمالست وخد وزلف وخال بود که | جمال ... زلف A : جمال کمال وخد وزلف N

**47-45** [ زمین ... خیزذ ] : رجوع کنید بحواشی س **30-28**

**45** تا A : که تا F با N || صحبت NF : صحت A || **46** وصال وصال NA (س 29) : وصال NA ( اینجا ) ومثال وصال F || فراق NF : وصال A || امکان NA ( س 30 ) F : آ نکه NA ( اینجا ) || **47** بر خیزذ : + که عاشق را ساز وصال نتواند بود ( بودن N ) NKA | + که آن وظیفهٔ معشوقست NA

**48** — فصل **41** س **9** وآن ... حساب نیست : — K

**48** وآن آیات ملأ اعلی دان که NA : ملایکهٔ ملأ اعلی را که کفتند F این ( آن P ) ملأ اعلی را دان PO || **49** با ششصد : با شصد A ششصد N وششصد PO با ششصد هزار F || طاوسی : طاوس P || گفت NFA : دارند که در زیبای دولت ( دوست P ) خود می نازند وبر تو خزان کذر نکرد که قدر بهار دانی کفت PO || تجریدی که NF : کی تجرید A تجرید وذلت که PO || در می POF : می در NA || **50** بوذ NA : باشد F نبود PO || آ نکه شما NFA : انکاه شما P شما انکاه O || آن POF : این NA

(7) یا محمود ، این همه که تو بر داذی سازِ وصالست وعشق را از وصال هیچ صفت (؟) نیست ، چون نوبتِ وصال بوَذ ایازرا خوذ سازِ وصال بکمال است

(8) یا محمود ، این هفتصذ پیل واین همه ولایتِ سند وهند بی ایاز هیچ ارزذ یا بجای یک موی از زلفِ او قیام کنذ ؟ گفت : نه ، گفت : بازو در گلخنی یا در خانهٔ تاریک بهشتِ عدن بوَذ ؟ گفت : بوَذ ، گفت ووصال بکمال بوَذ ؟ گفت : بوذ ، گفت : پس این همه که تو بر داذی سازِ وصال هم نیست ، چون عاشق را سازِ وصال نتوانذ بوذ ، واین آیاتِ حسن است

(9) ازینجا بدانستی که از وصال واز فراق عشق را هیچ صفت نیست واز سازِ وصال عاشق را هیچ چیز معلوم نیست ونتوانذ بوذ ، سازِ وصال

---

**51** برداذی ONA : داری PF || **52-51** وعشق را از وصال هیچ صفت نیست : وعشق را از وصال هیچ صفت حبر نیست ( = خبر نیست ؟ ) ( حیر نیست A ؟ ) NA : وهیچ چیز نیست عشق را از صفت وصال F عشق را در وصال هیچ صفت نیست PO || **52** چون : وچون O || نوبت POFA : مرسه N || بوذ : — O || خوذ : —O || **54** واین همه NA : و POF || سند وهند F : هند وسند NA سند وهند وخراسان O هند وخرسان P || بی PONA : در جنب F || **55** کنذ : + در عالم عشق F || بازو NA : ازو F با او ای امیر O با ایاز P || **56** یا OFA : ویا P ، — N || **57-56** بهشت ... پس : بهشت عدن بود ووصال بکمال بود پس A با وصال او بهشت برین بود کفت بود ووصال بکمال بود کفت بود کفت F بهشت عدن ووصال بود کفت بود کفت بود پس N بهشت عدن بود ووصال بکمال بود کفت بود پس O بهشت عدن بود کفت بود پس P || **57** که : — N || برداذی ONA : داری PF || **58** هم OFA : — PN || چون NA : که POF || واین : وآن O || آیات NA : آیت F زیادت PO || **59** از اینجا : ازانجا P || بدانستی PONA : توان دانست F || از وصال واز فراق عشق را ( عاشق را N ) NA : از فراق ووصال عشق را PO عشق را از فراق ووصال F || **60-59** صفت ... چیز A : صفت نیست واز سال هیچ چیز N بهرهٔ نیست از ساز وصال عاشق را هیچ چیز F هیچ چیز PO || **60** ساز NFA : وساز PO

وجودِ معشوقست وسازِ فراق وجودِ عاشق است وعشق از هر دو بی نیاز ، اگر سعادتِ وقت مساعدت کنذ این وجود فدای آن وجود آیذ ، اینست وصال بکمال

بیت

عشق بکمال ودلربائی بکمال دل پرسخن وزبان زگفتن شذه لال
زین نادره‌تر کجا بوَذ هرگز حال من تشنه وپیش من روان آبِ زلال

40.

فصل

اگر ممکن بوذی که عاشق از معشوق قُوت توانستی خورد مگر در حوصلهٔ دل بوذی ، ولیکن چون عاشق بی دلی بوَذ این معنی چون شوذ ؟ پس بی دل قُوت در کجا خورذ ؟ دلش بِرُبایذ وقُوت می فرستذ تا ناخورده

---

**61** وجود : — O || است NA : — POF || وعشق ... بی نیاز NF : — POA || **62** این NFA : همه P ، — O || **63** وصال NFA : وصال وعشق PO || **64** بیت NFA : رباعی PO || **65** a عشق ... ودلربائی ONFA : این است ره وصال وعشق P || بکمال : لعله بجمال(؟) || b دل : دیدم P || وزبان ( زبان F ) زگفتن A ( کفتن A ) شده POFA : کنتن ز کفتن N || **66** b روان NFA : یکی O بسی P

**2** قوت PNA : قوتی OF || خورد : خوردن N || **3** دل : — P || ولیکن چون ... چون شوذ NA : وعشق بی دلی بود F وعاشق بیدل بود PO || **4** بی (—N) دل قوت در کجا خورذ NA : بی دل قوت از کجا تواند خورد F بی دل قوت از کجا خورد PO || دلش POFA : که دلش N || **5-4** نا خورده وا پس می برذ A : خورده را زپش من برد N نا خورده از بس می زید F با خوردهٔ آتش میزند PO

واپس می برذ ـ قوت از معشوق می گویم ، وین دور دورست ، آن قوتِ پندار (؟) از حـدیث بسمع واز جمـال ببصر : آن نمی خواهم که آن نه وصـال است ، آن درینِ ورق نیست ، که نِگرندگان بآفتاب بسیار اند اما کس‌را ازو بتحقیق هیچ قوت نیست ونبوَذ ، او جهانِ روشن است

## 41.

## فصل

(1) از آنجا که حقیقتِ کارست

ع معشوق را زعشق نه سوذست نه زیان

---

**5** قوت NFA : وقوت PO || می گویم POmNFA : میکیرم O || دور دورست NF : دود درست A دور کذشت O دور کذاشت P || **6-5** آن قوت ( قوّت F ) پندار F : آن قوت مبندار (!) N : ان قوت بندارد A از ( واز P ) قوت می پندار PO ، ولعله مپنـدار (؟) || **6** بسمع NFA : بی یسـمع PO || ببصر F : بدیذهٔ ببصر NA بی یبصر PO || آن نه NA : این نه F از PO || **7** آن PONF : این A || درین : در تن N || نگرندگان OFA : نکردندکان N کزیدکان P || بآفتاب بسیاراند A : آفتاب بسیارند F بآفتاب بسیارست N با جال O باقبال سازند P || **8-7** اما ( — N ) کس را ... قوت NA : اما بتحقیق کسر را ازو قوت F اما کس را بتحقیق ازو هیچ قرب PO ونبوذ ... روشن است NA : — POF | روشن : لعله روشنی

**1** فصل POA ولوایح ورق ٤٧ آ : — NF || **2** آنجا : اینجا P || که : که این F || **3-2** کارست ع معشوق را : کارست معشوق را POA ولوایح ، کارست چنانک کفت ع ( ع : — N ) معشوق ( معشوقه F ) را NF
( یعنی این دو نسخه اینجا فصلی نو آغاز نمیکنند واز جملهٔ اخیر فصل گذشته با اولین جملهٔ این فصل یک جمله میسازند : « کس را ازو بتحقیق هـیچ قوت نیست از آنجا که حقیقت کارست چنانک گفت » واین معنی بد نیست ولیکن چون لوایح اینجا هم مثل POA فصلی نو آغاز میکند ما روایت اینها را اختیار کردیم )

**3** ز عشق F : از عشق NA از غیرت عشق ( + عاشق O ) PO || نه PNF : ونه OA

ولیکن از آنجا که سنّتِ کَرَمِ عشقست او عاشق را بر معشوق بندذ ، عاشق بهمه حالی نظرگاهِ معشوق است از راهِ پیوندِ عشق

(2) اینجا بوَذ که فراق باختیارِ معشوق وصال‌تر بوَذ از وصال باختیارِ عاشق ، زیرا که در اختیارِ معشوق فراق‌را عاشق نظرگاه آیذ دلِ معشوق را واختیار ومرادِ اورا ، در راهِ اختیار عاشق وصال را در وصال هیچ نظر از معشوق در میان نیست واورا بازو هیچ حساب نیست ، واین مرتبهٔ بزرگست در معرفت ، اما کس این بکمال فهم نتواند کرد ، پس نظرِ معشوق بعاشق ترازوست در تمیزِ درجات وصفاتِ عشق در کمال وزیادت ونقصان

---

**4** سنت OFA : حقیقت سنه N سبب P || بر معشوق بنذذ NA : بر معشوق ببندد F از معشوق نبرد PO || **5** بهمه حالی FA : همه حالی N بهمه حال PO || معشوق است NA : معشوق آید POF || **8-7** اختیار معشوق ... راه : — F | **7** فراق را عاشق POA : فراق عاشق را N | **7** دل : که دل P | **8** واختیار ومراد اورا A : واختیار ومراد را اورا N ومراد اختیار او PO || وصال را در وصال : در وصال‌را A وصال N در وصل F در وصال P ، — O || **9** هیچ نظر از معشوق در میان A : هیچ نظرگاه معشوق در میان N عاشق ( — O ) نظرگاه معشوق POF || بازو A : از اوی N از وی F ازو O ، — P || نیست : ( اینجا حذفی که در K بود بسر میرسد ، رجوع شود بص 64 ) || **10** مرتبهٔ بزرگست PONA : مرتبتی بزرگست K مرتبت بزرگترست F || کس این بکمال NKA : این کس بکمال F هیچ کس کمال آن را ( کمال این P ) PO || کرد : کردن F || **11** معشوق NFKA : عشق معشوق است O عشق ومعشوق P || ترازوست ONA : او ترازوست FK پروازست P || **12-11** عشق ( وعشق K ) در کمال وزیادت ونقصان POFK : عاشق در کمالست یا در زیادت یا در نقصان NA

## 42.

### فصل

هر چه عزّ وجبّاری واستغنا وکبریاست در قسمتِ عشق صفاتِ معشوق آمذ ، وهر چه مذلّت وضعف وخواری وافتقار ونیاز وبیچارگی بوَذ نصیبِ عاشق آمذ ، لا جرم قُوتِ عشق صفاتِ عاشق است که عشق خداوندِ روزگارِ عاشق است یا (؟) روزگارِ عشق که صفتِ عاشق آمذ (؟) واین بوقت بگردذ ، امّا این صفاتِ معشوق در ظهور نیایذ الا بظهورِ اضدادش بر عاشق ، تا افتقارِ این نبوَذ استغناء او < رو > نمایذ وهمچنین جملهٔ صفات از آن رو اورا درخورست

## 43.

### فصل

لا جرم چون چنین باشذ عاشق ومعشوق ضدَّین باشند لاجرم فراهم نیایند الا بشرطِ فدا وفنا ، وبرای این گفته اند :

---

**2** عز ... وکبریاست NA : عز وجباری واستغناست وکبریا K کبر وجباری وعزت واستغناست F عز ( در عز P ) وجباریست واستغنا وکبریا PO || قسمت عشق صفات : قیمت عشق وصفات P || **3** آمذ NFA : است K آید PO || **4-3** وهرچه ... آمذ NA : واضدادش صفات عاشق امد K وضدش F واضدادش صفات عاشق آید PO || **4** لاجرم قوت عشق : — F || است NA : امد K آید PO ، — F || **5** خداوند : خداوندکار K || یا (؟) : با A با K تا F اما N نه PO || **6-5** روزگار عشق که صفت ( عاشق کی صفات A ) عاشق آمذ واین بوقت بکردد اما ( واما N ) این صفات NA : روکاز لقا صفات K روزکارش اما صفات POF || **6** معشوق : عاشق PO || **8-7** تا ... در خورست NA : — POFN | **7** افتقار N : افتقار را A | او N : — A | **8** رو A : او N

**1** فصل POFA : — NK || **2** باشند : بود P || عاشق ومعشوق : معشوق وعاشق F || ضدین POFK : ضدان NA || **3** نیایند : نیاید K || فدا وفنا NFA : فنا وفدا K فنای ضد PO وله وجه || وبرای این گفته اند NKA : برین معنی کفته اند F از برای این کفته اند ( اند — O ) PO

بیت

چون زرد بدیذ رویم آن سبزنگار گفتا که دگر بوصلم امیذ مدار
زیرا که تو ضدِ ما شذی در دیذار تو رنگِ خزان داری وما رنگِ بهار

44.

## فصل

(1) معشوق خوذ بهمه حالی معشوقست ، پس استغنا صفتِ اوست ، وعاشق بهمه حالی عاشق است پس افتقار صفتِ اوست ، عاشق را همیشه معشوق در بایذ ، پس افتقار همیشه صفتِ او بوَذ ومعشوق را هیچ چیزی در نبایذ که همیشه خوذ را دارذ ، لاجرم استغنا صفتِ او بوَذ

---

**4** بیت NF : این بیت A شعر K رباعی PO || **5** a زرد بدیذ رویم F : زرد دید رویم ـ لوایح ورق ۳٤ آ ، رویم زرد دیذ KA زرد رویم دید ON دید برویم P || سبز نگار NFA : سبز عذار K شیرین کار O ولوایح ، بت شیرین کار P || b گفتا : گفت او ـ لوایح || بوصلم : بوصل N || **6** a شذی : شوی ـ لوایح || در PONA ولوایح : از FK || b وما NFA : ومن PK ولوایح ، من O

**2** خوذ بهمه ONKA : خود در همه F بهم P || **2** و **3** حالی KA : حال PONF || **3** پس افتقار صفت اوست POFK : وافتقار همیشه صفت او NA | **4-3** صفت اوست ... افتقار : — P | همیشه معشوق OFKA : همه معشوق N | **4** بایذ OFKA : می باید N | افتقار : درویشی F || همیشه : — F || و : — O || چیزی KA : چیز OF جائی P ، — N || **5** در نبایذ A : در نباید N در نمی باید OF می باید K در نمی آید P || همیشه : — F || استغنا صفت او بوذ PONKA : صفت وی توانگریست واین لایقست F

بیت

[ اشکم زغم تو هر شبی خون باشذ      وز هجر تو بر دلم شبیخون باشد ]
تو با توئی ای نگار زان با طربی      تو بی تو چه دانی که شبی چون باشذ

بیت

همواره تو دل ربوذهٔ معذوری      غم هیچ نیازموذهٔ معذوری
من بی تو هزار شب بخون درخفتم      تو بی تو شبی نبوذهٔ معذوری

(2) واگر ترا این غلط افتذ که بوَذ که عاشق مالک بوَذ ومعشوق بنده تا در وصال او در کنارِ عاشق بوَذ آن غلطی بزرگست ، که حقیقتِ عشق طوق بر گردنِ معشوق نهذ وحلقهٔ بندگی بر دارذ ، که هرگز معشوق مِلک نتواند بوذ

(3) وبرای اینست که آنها که دم از فقر زنند جان ودل در بازند ودین ودنیا وروزگار در میان نهند همه کاری بکنند واز همه چیزی بر خیزند

---

6 [ اشکم ... شبیخون باشد ] NA : — POFK | a هر شبی A : همیشه N
7 بعد از 10 F || a زان NKA : ازان POF || با طربی : ناظر نی F || b چه دانی NFA : ندانی POK || باشد PONKA : باشی F || 8 بیت A : — PONFK
9-10 FNA : — POK | 10 a خفتم A : بودم NF
11 که بوذ که PF : که بود OK که NA || و : — O || 12 تا ONFA : یا K ، — P || در کنار NKA : در کار F کنار PO || عاشق بوذ NFKA : عشق بود O عاشق نهد P || آن POA : این NKF || غلطی بزرگست PFKA : غلط بزرگیست N غلطی بزرگ بود O || 13 گردن معشوق : گردن عاشق N || وحلقهٔ ... معشوق : — O | که NF : — PKA || 14 ملک نتواند بوذ NA : ملک نتواند آمدن OF در ملک نتواند آمدن K مالک نتواند آمدن P || 15 که آنها که ONA : آنها که PF که اینها K || از فقر NFKA : نقد O فقر P || زنند PONFA : زده اند K || جان POFK : وجان NA || 15-16 ودین ودنیا وروزگار NA : ودین ودنیا K وروزگار ودین ودنیا F دین ودنیا وروزکار PO || 16 میان : میانه K || چیزی FKA : چیز PON

واز سر نیز نترسند وبر کَونَین سپرند اما چون کار بنقطهٔ عشق رسذ هرگز معشوق در میان ننهند ونتوانند نهاذ زیرا که مِلک بوَذ که در میان توان نهاذ نه مالک، معشوق مالک بوَذ، دستِ آزادگی بر دامنِ عشق وعاشق نرسذ، چنانکه همه بندها آنجا گشاذه شوذ ــ اعنی در آزاذگیِ فقر ــ همه گشاذها اینجا بند شوذ ــ اعنی در بندگیِ عشق

(4) چون این حقایق معلوم شذ جلالتِ عشق مگر پیذا شوذ که عاشق‌را سوذ (؟) خوذ زیان کنذ تا از عِلَل بر خیزذ واز سوذ وزیان برهذ

---

**17** واز سر نیز نترسند NA : — POFK || وبر PONKA : وپای بر F || چون کار : کار چون K || بنقطهٔ PNKA : بمنطقه F بنقد O || **18** معشوق PNFKA : معشوق را O || در میان ننهند ... بوذ که : — N | ننهند ونتوانند نهاذ F : نتوانند نهاذ POA نتواند نهاد K | **19-18** زیرا که ملک بوذ که در میان توان نهاذ FA : در میان توان نهاد N زیرا که ملک بود که در میانه توان نهاد K زیرا که ملک بود که مالک در میان تواند بود O زیرا که ملک بود در میان توانند بود P || **19** نه ( — N ) مالک معشوق مالک بوذ ONFKA : نه مالش معشوق مالک بود P || دست POK : ست A باست (؟) N که دست F || وعاشق PONKF : وعاشق A || **20** نرسد PFA : برسد ON رسد K || آنجا POFK : اینجا NA || اعنی NFKA : یعنی PO || فقر NFK : نقد PO کی فقر A || همه PONA : بس همه K وهمه F || **21** گشاذها POK : کادها A کارها N کشادکیها F || بند POFKA : بنده N || اعنی ONFKA : یعنی P || در بندگی عشق NFK : بندکی که در عشق A در بندکی PO || **22** این : — O || شذ FKA : شده N شود PO || مگر : — K || **23** سوذ : بربود A بود NFK بوجود PO || خوذ NFKA : —PO || تا از ONFKA : تا این P

**45.**

## فصل

(1) بدانکه هر چیزی را کاریست از اعضـای آدمی تا آن نبوَذ او بی کار بوَذ ، دیذه را کار دیذنست وگوش را شنیذن وکارِ دل عشق است ، تا عشق نبوذ بی کار بوذ ، چون عاشق آمذ اورا نیز بکارِ خوذ فراهم دیذ ، پس یقین آمذ که دل را برای عشق وعاشق آفریذه اند وهیچ چیزِ دیگر نداند

(2) آن اشکها که بروی دیذه فرستذ طلایهٔ طلبست تا از معشوق چه خبرست ، که بدایت از دیذه است ، متقاضی باو فرسـتذ که این بلا از راهِ تو آمذ وقوتم از راهِ تست

**46.**

## فصل

(1) قَدَمی هست در عشق بلعجب که در آن قدم مرد عاشقِ مشاهدِ(؟) نَفْسِ خوذ میگرددذ ، زیرا که نفسِ آینده وشونده مرکبِ معشوق می آیذ ازان

---

**8-1** فصل ... تست : — PO

**1** فصل FKA : — N || **2** بدانکه NKA : — F || را FKA : — N || **3-2** تا آن ( آن : دیدن A ) نبود او بی کار بوذ NA : چنانکه F ، — K || **3** دیذه را کار دیذنست NA : دیده را دیدن FK || شنیذن FKA : شنیدنست N || وکار NA : کار FK || عشق است FK : عاشقیست NA || تا NFA : وتا K

**8-4** چون ... از راه تست NA : — FK

**5** نداند A : ندارند N || **6** بروی N : بر روی A || فرستذ A : می فرستد N || طلبست A : طلبیست N || تا A : تا که N

**1** فصل : — N || **2** در عشق NFKA : — PO || بالعجب که در آن قدم NA : که POFK || عاشق NA : — POFK || مشاهد ONFKA : مشـاهدهٔ P ، ولعله شـاهد (؟) || **3** میگرددذ NA : میـاید POFK || مرکب معشـوق NFKA : ومرکب معشوق O ومرکب ومعشوق P

روی که دل مسکنِ اوست ، ونَفس بوَذ که از دل بُوی ورنگِ او گیرذ (2) اینجا بوَذ که مردرا روی در خوذ بوَذ واز بیرون کاری ندارذ تا بحدّی که بوَذ که [اگر معشوق بیایذ اورا از نفس پروای آن نبوَذ ،] اگر معشوق اورا از نفسِ خویش مشغول کنذ بارِ آن نتوانذ کشیذ ، زیرا که این مشاهده در نفس مسامحتی دارذ بار بر گیرذ ، ودیدارِ معشوق بار بر نهذ وسیاستِ او سایه افکنذ ، از درِ درون چون قوت پیذا شوذ مسامحتی دارذ ، اما بارِ نازِ معشوق کشیذن دشخوارترست

بیت

زان من بدرِ سرای توکم گذرم ۔ کز بیمِ نگهبانِ تو من بر حذرم
تو خوذ بدلم دری نگارا شب وروز ۔ هر گه که ترا خواهم در دل نگرم

---

**4** از دل PONFA : اول K || ورنگ NA : — POFK | او POFNA : — K || **5** اینجا بوذ ... کاری ندارذ NA : — POFK | مرد را A : مرادرا N | ندارذ A : نداند N || **6** که بوذ که F : بود که PA که ONK

[ اگر معشوق بیایذ ... نبوذ ] POFK : — NA | بیایذ POK : بیابد F | اورا از نفس POK : آن نفس اورا F | آن POF : او K

**9-6** اگر معشوق اورا ... افکنند NA : — POFK | **7** از A : — N | بار آن A : بان N | این N : — A | **8** ودیدار N : ودیده را A

**9** از A : واز P آن N واین OFK || قوت NFKA : وقت P ، — O || **10-9** بار ناز : باز ناز O بار NK ناز PFA || **10** معشوق : — A || دشخوارترست K : دشخوارست N دشوارست POFA || **11** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **12** a من بدر ONK : بی بدر A بر در F بدر P || گذرم : کردم P || **13** a بدلم دری POKA : بدل اندری NF | P +

بیت

بر شاخ طرب هزار دستان توئیم ۔ دل داده بدان نعمت ودستان توئیم
از دست مده که زیردستان توئیم ۔ بگذر زگناه ما که مستان توئیم

## 47.

## فصل

عشق نوعی از سُکرست که کمالِ او عاشـق را از دیذن وادراکِ کمالِ معشوق مانعست، زیرا که عشق سُکرست در آلت وادراک (؟) مانعست از کمالِ ادراک (؟)، وسرّی دارذ که چون حقیقتِ ذاتِ عاشـق بادراکِ ذاتِ معشوق مشغولست پروای اثباتِ صفات چون بوَذ از روی تمیز؟، واگر ادراک بوَذ پروای ادراکِ ادراک نبوَذ، العَجزُ عن دَرَكِ الادراكِ ادراكٌ این بوَذ

بیت

عمریست که با منی نگارا　　وقت غم ووقتِ شـاذمانی
والله که هنوز عاجزم من　　کز خوبیِ تو دهم نشـانی

---

**1** فصل POFA : — NK || **2** سکرست : پیکراست O || عاشق را NA : — POFK || از : را PO || دیذن و NA : — POFK || کمال : بکمال P || **3** مانعست ... وادراک NA : —POFK | در آلت وادراک : لعله در آلت‌ادراک و، ویا : وادراک ادراک || **3-4** ازکمال ادراک N : — POFKA || **4** وسری دارذ OFK : که سری دارد P اگرچه سر لطیفست ورای این وآن آنست N ، — A || که چون ONFKA : وچون P || حقیقت NA : — POFK || عاشق NA : — POFK || ذات : — P || **5** معشوق NA : — POFK || صفات : صفات او K || **6** ادراک ادراک : ادراک F || **7** این بوذ NKA : ادراک این بود P اینجا حقیقت شود F ، — O || **8** بیت NFA : که گفته است شعر K رباعی O قطعه P || **9** a با منی PFKA : من N منی O || b وقت غم ووقت KA : وقت غم وگاه F وقتم غم ووقت N در وقت غمان و P در وقت غم O || **10** a والله ONK : فالله A حقا PF || که : — O || b خوبی POKA : چونی NF وله وجه

**48.**

## فصل

اگرچه معشوق حاضر وشاهد ومشهوذِ عاشق بوَذ ، ولیکن بر دوام غیبتِ عاشق بوَذ ، زیرا که اگر حضورِ معشوق غیبتِ کلّی نیارذ ـ چنانکه در حکایتِ مجنونست ـ باری کم از دهشتی نبوَذ ، چنانکه آن مرد از نهر المعلّی آن زن را در کرخ دوست داشتی وهر شب در آب زذی وپیشِ او رفتی ، چون یکشب خالی بر رویش بدیذ گفت که این خال از کجا آمذ ؟ او گفت که این خال ماذرزاذست اما تو امشب در آب منشین ، چون در نشست بمُرد از سرما ، زیرا که با خوذ آمذه بوذ تا خال می دیذ ، واین سرّی بزرگست واشارت بذین معنی است :

---

**1** فصل POFA : — NK || **2** اگرچه F : اگر NKA ، — PO || حاضر : حاضر بود F || ولیکن NA : لکن K لیکن F اگر O واگر P || **3** غیبت POFK : غیب NA || حضور : خصومت K || معشوق : — O || غیبت ONFKA : غیب P || نیارذ چنانکه : نیاورد چنانچه K || **4** حکایت : — O || مجنونست ... چنانکه : — K | باری NA : با لیلی O که با لیلی P ، — F || آن POFK : — NA || از NFA : که از PK که او O || **5-4** نهر للعلی NFKA : تجرالخوان O بهر خلق P || **5** آن PONKA : که آن F || در کرخ NA : از کرخ OFK او اگرچه P || داشتی PN : داشت FKA می داشت O || وهر : او هر F || شب POFKA : شبی N || در آب زذی و : بر آب زدی و N بخود در آب زدی و F ، — POKA || او : وی F || **6** بر رویش بدیذ F : برویش بدید NA بدید بر رویش POK || گفت : وگفت N || که NA : — POFK || کجا آمذ : کجاست F || **7** که NA : — POFK || اما N : — POFKA || منشین : + که غرق شوی نشنید F || چون در نشست NA : در نشست POK در آب رفت F || **8** بمرد NKA : وبمرد PO جان بداد F || از سرما : — F || با خوذ NFKA : بعادت PO || تا خال می دیذ POF : تا خال می ندید A تا خود می ندید K خال دید N | رجوع شود بحدیقهٔ سنائی ( نول کشور ۱۸۸۷ ) ص ۳۷۸ـ۳۷۹ || سری PFK : سر ONA || **9** واشارت بذین معنی است POFK : واشارت بدین معنی A ، — N | + که کفته اند F

بيت

نز عاشق آگهم نه از عشق  نز خويشتن آگهم نه از يار

49.

فصل

چون عقول را ديده بر بسته اند از ادراکِ جان وماهيت وحقيقتِ او وجان صدفِ عشق است بلؤلؤِ مکنون که درآن صدفست کی بينا شوذ الا بر سبيلِ همانا

بيت

عشق پوشيذست هرگز کس نديذستش عيان  لافهای بيهُذه تا کی زنند اين عاشقان

50.

فصل

بارگاهِ عشق ايوانِ جانست وبارگاهِ جمال ديذهٔ عاشقست ، وبارگاهِ سياستِ عشق دلِ عاشقست ، وبارگاهِ درد هم دلِ عاشق ، وبارگاهِ ناز غمزهٔ

---

11 a نز KA : نه‌ز N نه از POF || نه از A : نه برار K نه‌ز NF نی‌ز PO || b نز KA : نه‌ز N نه از POF || نه از KA : نه‌ز PNF نی‌ز O

1 فصل OFKA : — PN || 2 عقول را POFKA : عقل را N || از : — N || وحقيقت او A : وحقيقتش POK وحقيقت وی NF || 3 وجان : جان N || عشق است : + در چون بصدف علم را راه نيست A || بلؤلؤ PNFA : ولؤلؤ K لؤلؤ لالا O || در آن POKA : در NF || صدفست PONFA : صدف نسود که بينا دران صدف‌است K || کی OA : کا K که PNF || 4 بر : به P || همانا NFA : همانايی K همانای P همتائی O || 6-5 بيت ... عاشقان : — K | 5 بيت PNFA : نظم O || 6 a هرگز PONA : وهرگز F | b تا کی زنند POFA : کی ميزنند N | رجوع شود بصحيفهٔ 10 س 21—22

2 ديدهٔ عاشقست NFKA : ديدهٔ عاشق PO || 3-2 وبارگاه سياست ... هم دل عاشق : — F | 3 عشق دل عاشقست NKA : عشق دل عاشق PO | هم دل POKA : سينهٔ N || ناز غمزهٔ NFK : نياز غمزهٔ A ناز وغمزهٔ P سياست ناز وغمزهٔ O

معشوقست ، نیـاز وذلّت خـوذ حلیتِ (؟) عاشـق تواند بوذ

**51.**

## فصل

در فصلِ اول بیانـــ کردیم که عشــق را بقبلهٔ معیّن حاجت نیست تا عشق بوَذ ، اکنون بدان که « اِنَّ اللهَ جمیلٌ یُحِبُّ الجمـال » عاشقِ آن جمال بایذ بوذ یا عاشقِ محبوبش ، وایـنـــ سرّی عظیم است ، ایشـان محلِّ نظر واثر جمـال ومحلِّ محبّتِ او بینند ودانند وخواهند وبیرونِ این چیزی دیگر کرّا (؟) نکنند ، وبوَذ که عاشق خوذ این نداند ولیکن خوذ داش محلِّ آن جمال ونظر طلب کند تا بیابذ

**4** معشوقست NFKA : معشوق PO || نیـاز وذات خوذ A : نیـاز ومذلت خود K وذلت F نیاز دولت خود N نیاز وذلت که خود PO || حلیت F : جبلت K حیلت NA حیلهٔ PO || بوذ : — O

**1** فصل POFKA : — N || **2** فصل اول NFKA : فصل O فصول اول P | رجوع شود بصحیفهٔ 5 || کردیم ONA : کرده ایم FK کرده ام P || که POKA : — NF || **3** تا عشـق FKA : که تا عاشـق N تا عاشق PO || آن : از A || **4** بایذ FK N (متن) PO ولوایح ورق ۷۹ آ : تواند NA (شرح) || یا عاشق محبوبش : — K | یا POF : با A تا N (متن) با N (شرح) | محبوبش PO ولوایح : محبوبیش NA خویش F || سری عظیم است NF (شرح) : عظیمست A سری عظیم K سر بزرگست N (متن) O سری بزرگست P || ایشان OF : اسان A انسان K ایسان N که ایشان P || **5** واثر جمال POA : واثر جمال اند K واثر وجمال F این جمال N || ومحل محبت او FK : ومحل محب او A ومحل محنت N ومحبت او O ومحل محبت P || بینند ودانند PNFKA : بیند وداند O || **5-6** وخواهند...نکنند : — K | **5** وخواهند NFA : وخواهد O ، — P | وبیرون PNF : بیرون OA | این ONA : آن F ازین P | **6** کرا نکنند F : نکنند PNA نکند O || خوذ این NKA : این F آن PO || **7** تا بیابذ A : باشد N ، — POFK

52.

## فصل

هیچ لذّت در آن نرسذ که عاشق معشوق را بیند بحکمِ وقت ومعشوق از عشقِ عاشق (؟) غافل ونداند که او ناگزرانِ اوست ، آنگه درخواهش میکنذ وسؤال وتضرّع وزاری وابتهال ، اگر دیرتر جواب دهذ یا دیرتر اجابت کنذ می دانی که از آن حدیث قوت میخورذ که لذّتی عظیم دارذ وتو ندانی

---

**1** فصل POFKA : — N || **2** در آن POKA : بدان NF || **3** ومعشوق از عشق عاشق غافل N : واز عشق غافل بود F از عشق عاشق غافل A عاشق از عشق غافل K از عشق وعاشق غافل O عشق از عاشق غافل P || ونداند که او NFKA : وبداند که او P ، — O || ناگزران FK : ناگزیران NA ناگذاردن O ناگذردن P || **4** آنگه PNFA : آنگاه OK || در خواهش NA : درو خواهش POFK || وسؤال وتضرع وزاری NA : وزاری وسؤال وتضرع FK وزاری وتضرع PO || وابتهال : وابتهال مینماید PO || اگر دیرتر NOFKA : دیرترش P || **5** دهذ : باز دهد K || یا دیرتر اجابت کنذ NKA : — POF || حدیث PONFA : احادیث K || قوت PONFK : شرب A || **6** لذتی POKA : لذت NF | شرح N : معشوق در بدؤ حالت که هنوز از ناگزیرانی خود بی خبرست عزم ناز وکرشمهٔ وتسلط نکرده است واستغنا وکبریای خود را کار نه ساخته تملقات عاشق را وکلمات ویرا اصغا میکند ولذتی می یابد اگرچه دیر اجابت کند ابتهال عاشق را تا چندانکه حقیقت کار مطالعه کند آنگه ناز آغاز کردن گیرد

## 53.

### فصل

(1) عشق چنانست که جفا از معشوق در وصال < در > عشق فزایذ وهیزمِ آتشِ عشـق آیذ، که قوّتِ عشـق از جفاست لاجرم زیادت شـوذ (2) تا در وصـال بوَذ برین صفت بوَذ، اما در فراق جفای معشوق دست گیرذ(؟) سلاسل بوَذ مادام که بر درِ اختیـار بوَذ وازو چیزی لظارگی کار بوَذ، اما چون رامِ عشق شذه بوَذ بتمامی وکمال وسلطنتِ عشـق بتمامی ولایت فرو گرفته باشذ چون زیادت ونقصان را آنجا راه بوَذ ؟

## 54.

### فصل

اسرارِ عشق در حروفِ عشق مُضْمَر است، عین وشین عشق بوَذ وقاف اشـارت بقلب است، چون دل نه عاشـق بوَذ معلّق بوذ، چون عاشق بوذ آشنائی یابذ، بدایتش دیده بوَذ ودیذن، عین اشارت بذوست در ابتداء حروفِ عشـق، پس شرابِ مالامالِ شوق خوردن گیرذ وشـین اشـارت بذوست، پس از خوذ بمیرذ وبذو زنده گردذ، قاف اشارتِ قیام بذوست، واندر ترکیبِ این حروف اسرارِ بسیارست واین قدر در تنبیه کفایت است

---

فصل 53-56 در NA فقط : — POFK

**2** چنانست N : حیاتست A || **4** برین A : بدین N || **4-5** دست گیرذ سلاسل N : دست کیرد سل‌وسل A، ولعله : دست گیرذ وسلاسل، ویا : دستگیر سـلاسل (؟) | شرح N : اما در فراق جفـای معشوق دست کیرد یعنی اگر در فراق فراغت معشوق مطالعه افتد بهم هلاک عاشق بود ولیکن جفا نوعی ازدیاد ( لعله : از ریاء ) معشوق است مر عاشـق را وسلسلهٔ پیوند است مر انقطاع را || **6** شذه A : — N || وسلطنت A : سلطنت N || عشق N : — A || **7** بوذ N : نبود A

**1** فصل A : — N || **4** یابذ N : یافت A || **5** پس A : — N || **7** در A : در دل N

55.

## فصل

(1) بدان که عاشق خصم بوَذ نه یار ومعشوق هم خصم بوَذ نه یار ، زیرا که یاری در محوِ رسومِ ایشان بسته است ، مادام که دوئی بوَذ وهر یکی خوذ بخوذِ خوذ بوَذ خصمی بوَذ مطلق ، یاری در اتّحاد بوَذ ، پس هرگز نبایذ (؟) که عاشق ومعشوق را از یکدیگر یاری رسذ که آن نبایذ (؟) ، ورنجِ همهٔ آن اینست که هرگز یاری نبایذ (؟) ، والله عجب کاری که درو وجودی (؟) زحمت است صفاتِ وجود (؟) کجا درگنجذ ؟

(2) پس بدانستی که در عشق رنج اصلیست وراحت عاریتی ، البتّه هیچ راحتِ اصلی ممکن نیست در وی پندار

(3) تا که نگهبان از بیرون بوَذ همگیِ آن سهل بوَذ ، نگهبان بتحقیق آیات الجمال وسلطنت العشق بوَذ که ازو حَذَر نبوَذ وهیچ گریزگاه نبوَذ ، قُوّت بکمال از بیمِ سلطنت هرگز نتواند خورد الاّ مشوب بلرزهٔ دل وهیبتِ جان

---

فصل A : — N || 2 ومعشوق ... نه یار A : — N || 3 یاری A : یار N || 4 خصمی بوذ مطلق A : خصم مطلق بوذ N || نبایذ A : نساید N ولعله نیایذ (؟) || 5 ومعشوق را A : معشوقرا N || آن A : این N || نبایذ : نساید A نبا ند N ولعله نیایذ (؟) || 6 آن A : — N || نبایذ : نساید NA ولعله نیایذ(؟) || درو وجودی : در وجودی N در وخودی A || 7 زحمت : رحمت NA || وجود N : وخود A || 9 اصلی A : اصل N || 10 تا : یا A نا N || همگی N : همکی که A || 11 الجمال وسلطنت العشق بوذ A : الجمال است وسلطنت العشق N || وهیچ A : هیچ N || 12 نبوذ N : ندارد A

## 56.

### فصل

اگر ممکن گردذ که عاشق از معشوق قُوْت تواند خورد آن نبَوَذ الاّ در غیبت از صفتِ عالمِ (؟) ظاهر ، که آن شبیهِ سُکْریست (؟) که یار نبَوَذ وقوت بوَذ ، واین غیبت مثـالِ بی هستی (؟) دارذ یا با طلایهٔ معشـوق دارذ (؟) ، چنانکه گفت :

### بیت

در خواب خیالِ تو مرا مونس ویار    از خواب مکن مرا نگارا بیذار
زیرا که ترا هست نگهبان بسیار    مارا بخیـالِ بی نگهبان بگذار

## 57.

### فصل

عشق که هستِ بنای قدسست بر عینِ پاکی وطهارت ، از عوارض وعلل دورست واز نصیب پاک ، زیرا که بدایتِ او اینست که « یُحِبُّهم » واندرو

---

**1** فصل A : — N || **2** عاشق از N : از عاشق A || **3** عالم A : علم N || سکریست A : نیکوست N ، ولعله پیکریست (؟) || که یار نبوذ وقوت A : کر (؟) یار نبود قوت N || **4** واین غیبت N : وآن غیب A || بی هستی N : بی هشتی دارو A ولعله بهشتی (؟) | شرح N : مادام که ناظر حسن معشوق باشد در حضور ویرا از ذوبان یا از مشاهدهٔ سلطنت معشوق که بوی رسد مشغولی بتذلل وانکسار حاصل بود مگر در غیبت که از جفای ذوبان وسلطنت اندکی فراغت یابذ وقوت تواند خورد || **7** a خیال تو مرا A : وخیال مرا توبی N || b از N : در A || **8** b نگهبان A : نکهبانی N

**1** فصل : — N || **2** هست : سست (؟) N || بنای : ثنای F || از : بدایت واز P || **3** دورست POFK : دور NA || پاک : + واز طمع منزه K || یحبهم : + ویحبونه PO || واندرو ONFA : واندران K ودرو P

4 البتّه خوذ امکانِ علّت ونصیب نیست ، اگر از معنیِ علّت ونصیب جائی نشـانی
بوَذ آن از بیرونِ کارست وعارضیست ولشکری وعاریتیست

58.

## فصل

(1) اصلِ عشـق از قِدَم روَذ ، نقطهٔ بآءِ (؟) « یُحِبُّهُمْ » تخمی در زمینِ
3 « یُحِبّونه » افگندند ، لا بل آن نقطـه در « هُمْ » افگندند تا « یُحِبّونَهُ »
بر آمذ ، چون عبهرِ عشق بر آمذ تخم همرنگِ ثمره بوذ وثمره همرنگِ تخم
(2) اگر « سبحانی » رفت یا « انا الحق » رفت ازیـن اصـل رفت ،

---

**4** البته خوذ NKA : خود البته اورا F خود O وجود P || ونصیب : نصیب F ||
از POFK : ان NA || جائی PFK : جاه A جای ON || نشـانی FK : نشـان
PONA || **5** بوذ PONKA : بودی F || آن از NA : ان POK از F ||
وعارضیست ولشکری وعارتیست A : وعارض است ولشکری وعاریتست K وعارض است
ولشکرین است F وعا ض ولشـکری وعاریتـت N وعاریت این ولشـکر وی عاریت است O
وعارضست آن وفلکی عاریت است P

**1** فصل : — N || **2** قدم POFN : تدم قدم NA || روذ POFA : بود K
دور N || نقطهٔ POFA : ونقطهٔ K واز نقطه N || بآء F : یآء NA با K ، — PO ||
تخمی PO ولوایح ورق ۸۷آ : تخی NA تخم FK || **3-2** در زمین یحبونه N : در زمین A
در یحبونه FK در نقد یحبـونه PO || **3** افگندند PFK : افکنده اند A افکنده N
افکند O || درهم : هم P || افگندند POFKA : افکند N | خواجه احمـد غزالی
... کفه است نقطهاء یحبهم را در زمین فطرت افکندند تخمی یحبونه بر آمد ـ لوایح ||
**5** سبحانی رفت PONKA : سبحانی F || انا الحق رفت POFK : انا الحق NA ||
ازین : از O || اصل رفت PONA : اصل بود FK

یا نُطقِ نقطه بوذ یا نُطقِ خداوندِ نقطه بوذ ، یا روی دعوی علاقهٔ علاوهٔ ثمره بوذ وثمره عینِ تخم

59.

## فصل

نشانِ کمالِ عشق آنست که معشوق بلای عاشق گردذ چنانکه البتّه تابِ او ندارذ وبارِ او نتواند کشیذ واو بر درِ نیستی منتظر بوَذ ، دوامِ شهود در دوامِ بلا پیذا گردذ

[ بیت

کس نیست بذینسان که منِ مسکینم کز دیذن ونا دیذنِ تو غمگینم ]

---

**6** یا نطق ... خداوند نقطه بوذ ( بوذ : — F ) FA : یا سخن نقطه بود ویا سخن خداوند نقطه بود K یا نطق نقطه بود خداوند نقطه بود N یا تعلق نقطه بود یا نطق خداوند نقطه O تانطق نقطه یا نطق خداوند نقطه P || یا روی : تا روی N باری A باری POK بار F || دعوی : دعوة NFKA ، P — O || علاقهٔ علاوهٔ : علاقت علاوة K علاقهٔ NA علاوت F علاوهٔ P علاود و O || **7** ثمره بوذ POFKA : ثمرها بود N || تخم POF : تخم بود NKA

**1** فصل : — N || **2** بلای NFKA : + دوام PO || چنانکه PONFA : چنانچه K || البته : آینه N || **3** ندارذ NFKA : نیارد PO || کشیذ PONFK : کشیدن A || **3** واو بر در نیستی منتظر بوذ ONFA : وروی بر در نیستی دارد K وبر در او نیستی منتظر بود P || **4-3** دوام شهود در ONA : بود دوام مشهود در K بر F دوام شهود و P || **4** گردذ : شود P

**6-5** [ بیت ـ غمگین ] NF : — POKA | **6** a من F : منی N

وخوذ را جز در عدم هیچ متنفَّسی نداند ودرِ عدم بر و بسته که بقیّومیّت او ایستاذه است ، دردِ ابد اینجا بوَذ که اگر شاهد الفنا یک ساعت سایه افگند واورا در سایهٔ بی عَلَمی میزبانی کنذ اینجا بوَذ که یک ساعت بر آسایذ

60.

[فصل

لا جرم بلا شایذ] زیرا که بلای او بر دوام شاهدِ ذاتِ او شذه است وبذو احاطت گرفته است وسمع وبصرش فرو گرفته است وازو اورا هیچ چیز باز نگذاشته است الاّ پنداری که منزلِ تیماری آیذ یا یقینی که مرکبِ حسرتی

---

7 وخوذ را ONA : خود را PFK || در ONFA : از P ، — K || متنفسی NFKA : منقبتی PO || نداند PONKA : نه بیند ونداند F || و : — O || برو بسته FK : برد بسته P بدو در بسته NA بیرون نشسته O || 7-8 که بقیومیت او NFA : که بر قیومه او K فی قصرمنه O پی قصرمنه P || 8 دردِ ابد (اید N) اینجا PONA : درد در ابتدا اینجا واینجا K در ابد ازینجا F || که NFA : — POK || 9 بی علمی NKA : بی علتی F علمی PO || کنذ POFKA : می کند N

2-1 [ فصل لا جرم بلا شایذ ] PO : — NFKA

3-2 ذات ... وازو : و K | 2 وبذو POF : وبرو NA | 3 احاطت گرفته است A : احاطه گرفتست N احاطت گرفته POF | وسمع ... است PONF : — A | فرو گرفته است N : فرو گرفته F فرود گرفته است O فرود گرفه P | وازو N : ازو POFA || چیز ONFA : چیزی P ، — K || 4 باز نگذاشته (نگذشته N) است NA : باز نگذاشته K وانگذاشته F نگذاشته است PO

6-4 الا ... الوجوه : — K | 4 تیماری F : بیماری PO بنداری A بنداری N | یقینی NA : نفستی F نفسی PO

بوَذ « وأَحاطَ بِهِم سُرادقُها وإِنْ يستغيثوا يُغاثوا بماءٍ كالمُهْلِ يَشْوِي الوُجوهَ » ( ۲۹/۱۸ )

**61.**

## فصل

(1) هر زمان معشوق با عاشق از یکدیگر بیگانه‌تر باشند ، هر چند عشق بکمال‌تر بوَذ بیگانگی بیشتر بوَذ ، وبرای این گفته است :

### بیت

بفزوذی مهر ومعرفت کردی کم      پیوندش با بریذنش بوذ بهم
تقدیر چنین کرد خذای عالم      نیکی زپس بذی وشادی پس غم

---

**5** بوذ PNA : شود O ، — F || لوایح ورق ۸۹ ب — ۹۰ آ : عاشق را جز دران ساعت که از خوذ واز غیر خوذ < جز > معشوق بی شعور شوذ لذت نبوذ واین خوذ هرگز نبوذ زیراک او بکلی بذین محیط شذه است وولایت وجودش را فرو گرفته وسمع وبصرش ربوذه وعقل وعلم ودین ازو سلب کرده اورا با این درماندگی از حضیض نیستی بر دارذ نه اورا بذو گذارذ بل که هر لحظه دردی بوی گمارذ تا دمار از نهاذ او بر دارذ احاط بهم الآیة

**1** فصل : — N || **2** زمان : زمانی K || معشوق با عاشق NA : معشوق وعاشق OFK عاشق ومعشوق P || هر چند POF ولوایح ورق ۹۰آ : هر چند که K هر چه NA || **3** عشق : + عاشق K || بکمال‌تر بوذ NFKA : بکمال‌تر رسد PO || بوذ و NKA : شود و PO ، — F || این NFKA : این معنی PO || گفته است POKA : گفت F گفته اند N || **4** بیت NFA : شعر K رباعی PO || **5** a مهر ومعرفت FKA : ومهر معرفت N قهر ومعرفت O مهر معرفت P || b پیوندش POKA : پیوند تو NF || بریذنش POF : برش این A ما زبیستی K با تواین N || **6** a کرد : + که N || b زپس PONKA : زپی F | وشاذی PONFA : وراحت K || پس PONKA : پی F

## (2) حکایت

روزی محمود با ایاز نشسته بوذ ، می گفت : یا ایاز ، هرچند من در کارِ تو زارترم وعشقم بکمال‌ترست تو از من بیگانه‌تری ، این چراست ؟

بیت

هر روز باندوهِ دلم شــاذتری     در جور وجفا نموذن استاذتری
هرچند بعــاشقی ترا بنده‌ترم     از کارِ من ای نگار آزاذتری

یا ایاز ، مرا تقاضــای آن آشنائی می بوَذ وگستاخی کــه پیش از عشق بوذ میانِ ما که هیچ حجاب نبوذ ، اکنون همه حجاب بر حجابست ، چگونه است ؟ ایاز جواب داذ

[ بیت

تا با خوذی ارچه همنشینی با من     ای بس دوری که از تو باشذ تا من
در من نرسی تا نشوی یکتا تو     کاندر رهِ عشق یا تو گُنجی یا من ]

---

7 حکایت : — K || 8 محمود : سلطان محمود F || با ... بوذ : وایاز نشسته بودند P || یا NFKA : ای PO || هر چند POF : + که NKA || 9 وعشقم NFK : عشقم A وعشق PO || این چراست NFA : این چیست O چراست P ، — K || 10 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 11 a باندوه POF : بر اندوه K بانده A باندوهی N || شاذتری OFKA : شادی تری PN || 12 a بعاشقی PONF : بتا که من KA || 13 یا NFKA : ای PO || آن : این P || می بوذ PONKA : می باشد F || 14-13 وگستاخی ... میان ما NA : وپیش از عشق آن گستاخی که بود میان ما K وگستاخی که پیش ازین بود میان ما F وگستاخی که میان ما پیش از عشق بود ( + میان ما P ) PO || 14 که : — O || هیچ حجاب ONKA : هیچ چیز حجاب F حجاب P || نبوذ : + میان ما A || بر PONA : در K اندر F || چگونه است F : چگونست N ، — POKA

[ 18-16 [ بیت ... یا من ] F : — PONKA

که آن وقت مرا ذلّتِ بندگی بوذ وترا سلطنت وعزّتِ خداوندی ، طـلایهٔ عشـق آمذ وبندِ بندگی برگرفت انبسـاطِ مالکی ومملوکی در برگرفتنِ آن بند محو افتـاذ ، پس نقطهٔ عاشقی ومعشوقی در دایرهٔ حقیق اثبـات افتاذ ، عاشق همه اسیریست ومعشوق همه امیری ، میـانِ امیر واسیر گستاخی چون تواند بوذ ؟ پندارِ مملکت ترا فرا تیمارِ اسیری نمی دهذ ، ازین خللها بسـیار می بوَذ ، اگر انبسـاطْ اسیر خواهذ که کنذ خوذ اسیریِ او حجـابِ او آیذ که از ذلّتِ خوذ یارگی ندارذ که گردِ عزّتِ او گردذ بگستاخی ، واگر

---

**19** که : — F || وقت مرا ذلت بندگی PONKA : رقت ذلت وبندکی F || بوذ POFK : — NA || وترا : ترا P || سلطنت وعزت خداوندی : سلطنت وعزت خداوندی بود A سلطنت وخداوندی K سلطنت وعزت وخداوندی F سلطنت عز خداوندی بود N عزت وسلطنت خداوندی PO || طلایهٔ NFKA : طلیعهٔ PO ||

**21-20** عشق ... آن بند : آن K | **20** آمذ و NFA : — PO | بندگی POFA : وبندکی N | مالکی ومملوکی ONA : مالک ومملوکی F مالکی ومملوکی ذل P | **21-20** در برگرفتن آن ( این N ) بند NA : در برکرفت آن بند F برکرفت این بند ( بنده O ) PO || **21** در دایرهٔ حقیق NA : — POFK || اثبات افاذ NFA : اثبات افاد که PO پیدا آمد K || **22** اسیریست PONKA : اسیری آمد F || امیر واسیر PNF : امیری واسیری A اسیر وامیر OK || چون PNKA : چگونه O ، — F || **23** بوذ : — O

**25-23** پندار ... بگستاخی : — K | **23** ازین ONFA : ازین روی P | خللها PONF : خللهای A || **24** اگر انبساط اسیر خواهذ که کنذ NFA : اکر اسیر خواهد که انبساط کند PO | خوذ اسیری او FA : اسیری O خود اسیری PN | **25** خوذ : — O | یارگی ندارذ که POA : یارای آن ندارد که F یارکی دارد کی N | عزت POA : غیرت F عدت N | گردذ : + و P || واگر : اکر N

امیر خواهذ که انبساط کنذ امیریِ او هم حجاب بوَذ که عزّتِ او با اسیری وذلّت مُجانس نیست

(3) اگر قدرت صفتِ اِمارت گردذ واز صفاتِ عزّتِ خوذ آن اسیر را صفات دهذ واز خزاینِ دولتِ خوذ اورا دولت دهذ پس بجام اکرامِ بی انجام اورا مست کنذ آن سررشتهٔ تمیّز از دستِ کسب واختیارِ او فرا ستاند تا سلطنتِ عشق کارِ خوذ کردن گیرذ عاشق در میانه (؟) که اسیرِ عشقست – وعشق سلطانست وتوانگرست ،

---

**26** امیر : امیری K || کنذ : — F || امیری او هم ONA : امیری خود K امیری او خود F هم امیری او P || حجاب بوذ که عزت او با اسیری NA : حجاب بود اورا اسیری K حجاب بود که عزت اورا اسیری F حجاب آید که عزت او با اسیری O حجاب عزت او آید که اسیری P || **27** وذلت NFA : ومذلت K وذات او PO || مجانس : ومجانس A || **28** صفت NFKA : صفات PO || عزت NA : عز POF ، — K || اسیر را : اسیری را P || **29** واز PONA : از FK || خوذ اورا دولت : — O || بجام اکرام FK : بجام PONA || بی انجام P : بی انجام ONFA بی انجامد K || **30** آن سر رشتهٔ : — K | آن : PO واین NA ، — F || تمیز : غیر O || واختیار : — FK || **31** سلطنت PONKA : بسلطنت F || کردن ONFA : نمودن P ، — K

**32-31** عاشق ... توانگرست : — K | عاشق در میانه که N : عاشق در میانه نه که A عاشق در میان که F در عاشق که PO | **32** اسیر عشقست ... وتوانگرست A : اسیر عشق است عشق سلطانی است وتوانکر ست O اسیر عشق سلطانست وتوانکراست P اسیر عاشقست عشق سلطان وتوانکرست F اسیر عاشقست وعشق سلطانست وتوانکر N | F + واین نیک است | FK +

بیت ( شعر K )

گر رنجه شوی شبی بکاشانهٔ من	پر نور شوذ زروی تو خانهٔ من
کس ره نبرذ زخویش وبیگانهٔ من	من باشم وساغری وپیمانهٔ من

( ترتیب مصرعها در K : 1-3-2-4 )

اگرچه ( عاشق با عشق آشناست با معشوق هیچ آشنائی ندارد

بیت

گر زلفِ تو سلسله‌ست دیوانه منم ورعشقِ تو آتشست پروانه منم
پیمانِ ترا بشرطِ پیمانه منم با عشقِ تو خویش واز تو بیگانه منم )

عاشقِ مسکین درویش بغایت است ، چنانکه گفت :

بیت

در کوی خرابات یکی درویشم زان خُمِّ زکاتِ مَی بیاور پیشم
هر چند غریب وعاشق ودل ریشم چون مَی بِخورم زعالمی نندیشم

---

**33** اگرچه PONA : فصل اگر FK

**36-33** ( عاشق ... بیگانه منم ) : این فقره را POFK اینجا دارند ودر NA در فصل 62 سطر 2 بعد از کلمهٔ « واسم » دیده میشود ونمیدانم جای اصلیش کجا بوده است

**33** با عشق OFKA : با عاشق P ، — N || **34** بیت NFKA : نظم O رباعی P || **35** a زلف : عشق N || b ور : گر N || **36** پیمان ... بیگانه منم : — K | a بشرط POF : بمهر NA | پیمانه : پیمان O || **37** عاشق مسکین درویش بغایتست K : عاشق درویش مسکین بغایتست F عاشق درویش است P که عشق درویشست A درویش است N عشق درویش است O || چنانکه گفت PONA : — FK || **38** بیت NFA : شعر K نظم O رباعی P || **39** b زان ( از FK ) خم زکات می NFKA : یک جرعه زجام می O یکجام زخم می P || **40** a هر چند ... ودل ریشم ( وبد کیشم PO ) PONA : تا باده ( باز F ) خورم ز عاقبت نندیشم ( ننشینم K ) FK || b چون می بخورم ( خورم PO ) زعالمی ( ز عالم PO ) نندیشم PONA : صوفی بچه ام ولیک کافر کیشم FK

– تا جلالتِ بی تمیّزیِ سکر بوَذ برو هیچ عتاب نبوَذ ، اگر وقتی هشیار شوذ وعلم وتمیّز وادب باز پای در میان نهذ گویذ :

بیت

گر در مستی حمایلت بگسستم      صذ گوی زرین باز خرم بفرستم

عجبا کارِ تو !

بیت

بر شاخِ طرب هزار دستانِ توایم      دل داذه بذان نغمه ودستانِ توایم

از دست مده که زیردستانِ توایم      بگذر زگناهِ ما که مستانِ توایم

---

**41** تا : چون K || بی تمیزی PONA : بی تمیز K بخودی F || سکر PONA : شکر FK || برو POKA : بروی F ، — N || هیچ عتاب NA : هیچ عتابی K عتاب F هیچ خیانت PO || اگر : واگر P || **42** وعلم POA : علم FK که علم N || وتمیز وادب A : وادب وتمیز N وتمیز POFK || باز پای F: پای را A بار K پای N یا پا باز O پای کی P || گویذ OA : وگوید N ، — PFK || **43** بیت PNFK : مصرع A نظم O || **44** b زرین POFK : ز زر NA || باز خرم ( جرم A ) POFA : بجای آن K باز خودم N || **45** عجبا کار تو ONA : عجب کاریست K ، — PF | P + عیب عاشق بود زیرا که در حضور معشوق عیب کلی نیارد چنانکه در حکایت مجنون است که با لیلی کم از دهشتی نبود چنانکه از مردم از بهر خلق ازین راز کرچه دوست داشت

**46 48** بیت ... مستان تو ایم : P این رباعی را در جائی دیگر دارد ، رجوع شود بحواشی ص 74

**46** بیت PONA: شعر K رباعی F || **47** a بر شاخ : در باغ F || b داذه POFK : بسته NA || نغمه NFKA : نعمت PO || **48** b بگذر ز PN : بگذار OFKA

**62.**

## فصل

اسمِ معشوق در عشق عاریتست واسمِ عاشق در عشق حقیقتست ، اشتقاقِ معشوق از عشق مجاز وتهمتست ؛ اشتقاق بحقیقت عاشق راست که او محلِّ ولایتِ عشق است ومرکبِ اوست ، اما معشوق را از عشق هیچ اشتقاق نیست بتحقیق (؟) معشوق را از عشق نه سوذست ونه زیان ، اگر وقتی طلایهٔ عشق برو تاختنی کنذ واورا نیز در دایرهٔ عشق آورذ آن وقت اورا نیز حسابی بوَذ از روی عاشق نه از روی معشوق

---

**1** فصل PONFK : — A || **2** عاریتست NFKA ولوایح ورق ۹۵ آ : عاریتی است PO

واسم : بعد از این کله در NA فقرهٔ « عاشق با عشق آشناست ... بیگانه منم » میاید ، رجوع شود بحواشی فصل 61 ص 90

حقیقتست : حقیقت F || **3** اشتقاق ... راست NKA : اشتقاق عاشق بحقیقتست F واشتقاق بحقیقت عاشق است PO || او POFA : از N ، — K || **4** ولایت : ولایات F || هیچ NFKA : — PO || **5-4** نیست بتحقیق K : نیست وتحقیق PO بتحقیق نیست FA بحقیقت نیست N || **5** معشوقرا POFK : فصل معشوقرا NA | اسم معشوق در عشق عاریت است واسم عاشق حقیقت است بحقیقت معشوق را از عشق نه سوذست ونه زیان — لوایح ورق ۹۵ آ || ونه : نه N || وقتی : وقت N || طلایهٔ NFKA : طلیعهٔ PO || **6** برو : بدو O || تاختنی OKA : تاختن PNF || نیز NFKA : — PO || در دایرهٔ ... نیز : — K | آورذ ONA : آرد PF | **7-6** آن ... حسابی : وان وقت نیز اورا اختیاری بود P || **7** عاشق ـ معشوق : عاشق ـ معشوق A || نه از روی NFKA : نه O ونه P

**63.**

## فصل

(1) عشق بتحقیق آن بوَذ که صورتِ معشوق پیکرِ جانِ عاشـق آیذ ، اکنون جانِ عاشـق از آن صورتِ لازم قوتِ خـوذ میخورذ ، وبرای این بوَذ که اگر معشوق بهزار فرسنگ بوَذ عاشق اورا حاضر داند واَقرَب مِنْ کلّ قَریبٍ شمارذ ، اما قوتِ آگاهی از آنچه نقد خورِش (؟) است جز در آینهٔ جمالِ روی معشوق نتواند خورد

[بیت

آن روی چرا به بت‌پرستان نبری　　　عرضه نکنی کفر ازیشـان نبری
گر یک نظر چنانکه هستی نگری　　　نه بت ماند نه‌بت‌پرسـتی نه پری ]

شعر

ألا فاَسقِنی خمراً وقُل لی هِیَ الخمرُ　　　ولا تَسقِنی سِرًّا اذا اَمکَنَ الجهرُ

---

**1** فصل PFKA : — ON || **2** عشق : — N || **3-2** آن ... از آن : — K | **2** معشوق : معشوق P || **3** لازم POFKA : ملازم N || خوذ میخورذ NFA : خورد K میخورد PO || وبرای NKA : برای F واز برای PO || این : آن P || **4** اگر ... بوذ : اگر عاشق بهزار فرسنگ بود ومعشوق بهزار فرسنگ دیگر F || حاضر : + وقت F || داند : گرداند K || **5-4** واقرب ... قریب : واقرب الیه من حبل الورید F || **5** شمارذ NFKA : شمرد PO

**12-5** قوت ... معشوق : — K

**5** خورش PO : خودش NFA || **6-5** جز ... خورد ( دید N ) NA : جز در جمال معشوق نتواند خورد F در آینهٔ جمال او بی معشوق نتواند خوردن PO || **9-7** [ بیت ... پری ] F : — PONA || **10** شعر FA : — PON || **11** b ولا ... الجهر NFA ولوایح ورق ۹۶آ : — PO | ولا NF ولوایح : فلا A | سرا A ولوایح : سـترا F جرا N | اذا F ولوایح : فان A وقد N | الجهـر FA ولوایح : الجر N

(2) وصالِ معشوق قوتِ آگاهی خوردنست از نقدِ جانِ خوذ نه یافتن(؟)، 12
اما حقیقتِ وصال خوذ اتّحادست واین نقطه از علم متواریست ، اما چون عشق بکمال رسذ قوت هم از خوذ خورذ از بیرون کاری ندارذ

**64.**

## فصل

## فی همّة العشق

3 عشق را همّتیست که او معشوق متعالی صفت خواهذ ، پس هر معشوق که در دامِ وصـال تواند افتـاذ بمعشوقی نپسندذ ، اینجـا بوَذ که چون با ابلیس گفتند : « وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي » (۷۸/۳۸) گفت فبِعِزَّتِكَ (۸۲/۳۸) یعنی مَن

---

**12** وصـال معشـوق NA : وصـال F ووصـال PO || از نقد PONA : آن نقد F از نقد K || نه یافتن PO : نا یافتن F بیافتن A یافتن N || **13** اما : — P || نقطه NFKA : لفظ PO || اما چون عشق A : چون عشق POFK اما عشق چون N || **14** از بیرون POKA : بیرون F واز بیرون N || کاری POFK : کار NA || ندارذ : + واقرب الیه من حبل الورید F

**1** فصل POKA : — NF || **2** فی همة العشق ONKA : در همة عاشق P ، —F || **3** عشـق را ONFKA : عاشـق را P || او NKA : — POF || صفت PONA ولوایع ورق ۹۸ب : همت FK || **4** بمعشوق : راه معشوق P || نپسـندذ ONKA : نپسندند F نه بیند P || اینجا ONFKA : وازنجا P || که چون ONFK : چـون A که P (؟) || با ابلیس ONKA : وا ابلیس F بابلیس P || **5** گفت : — N || یعنی من PO ولوایع : من NFKA

خوذ از تو این تعزّز دوست دارم که ترا هیچ کس دروا نبَوَذ ودرخـورد نبَوَذ ، که اگر ترا چیزی درخورد بوذی آنکه نه کمال بوذی در عزّت

**65.**

## فصل

(1) طمع همه تهمت است وتهمت همـه علّت وعلّت همه ذلّت وذلّت همه خجلت وخجلت همه ضدِّ معرفت وعینِ نکرت

(2) طمع دو روی دارذ ، یک رویش سپیذست ویک روی سـیاه ، آن روی که در کرم دارذ سـپیذ ست وآن روی که در استحقاق دارذ یا تهمتِ استحقاق سیاهست

---

6 این : همین O || دوست : — K || دارم POFKA : میدارم N || که FKA : کر N آنکاه که PO || 6-7 دروا نبوذ ودر خـورد نبوذ A : درو نبود ودرخور نبود N درخور نبود OK در خورد نبود PF || 7 که اگر POF : اگر NA بس اکر K || ترا چـیزی درخورد بوذی : ترا ... بود A ترا چیزی درخور بودی N ترا چیزی درخور بود K بود F کسی ترا ( ترا کسی P ) در خورد بود PO || آنکه نه کمال بوذی : آنکه نه کمال بود A آنکاه نه کمال بود K آنکه کمال نبـوذ F آنکه بر کمال نبودی N نه ( — O ) آنکاه کمال بود PO || عزت : غیرت O

2 طمع : طبع A || همه : همت N || است K : — PONFA || وتهمت : — A || علت : + است K || ذلت وذلت همـه : — O | ذلت PNA : زلت FK | + است K | وذات PNA : وزلت FK || 3 خجلت : حجاب K || معرفت : معرفتست K || نکرت PNFA : فکرت K نکر O || 4 دو روی : دوری N || یک رویش POFA : یکی روی K یکی رویش N || سپیذست : سبیذ K || ویک روی NA : ویکی K ویک رویش POF || آن : از A || 5 که NF : که روی POKA || در کرم NFKA : در استحقاق O استحقاق P || که PONF : کـه روی KA || استحقاق NFKA : حقیقت PO || 6-5 دارذ یا تهمت استحقاق F : دارد با تهمت A دارد POK با تهمت دارد N || سیاهست : سیاه N

**66.**

## فصل

راهِ عاشق همه اوئیست ، معشوق همه توئی بوَذ ، زیرا که تو نمی شایذ که خوذ را باشی که شایذ که معشوق را باشی ، عاشق ، می بایذ تا هیچ خوذ را نباشی وبحکمِ خوذ نباشی

[بیت

تا تو در بندِ هوائی از زر وزن چاره نیست
عاشق شو تا هم از زر فارغ آئی هم ززن
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست بایذ یا هوای خویشتن

رباعی

قدری نبوَذ ملوک را بر درِ ما جز عاشقِ مسکین نبوَذ درخورِ ما
تا با سری ای خواجه نداری سرِ ما کین بر سرِ بی سران بوَذ افسرِ ما]

---

**1** فصل POKA : — NF || **2** راه عاشق همه اوئیست K : راه عاشقیست A راه عاشق اوئی نیست ( هست N (؟) ) NF راه عاشق ( عشق O ) همه نیستی است PO || معشوق همه توئی ( توی A ) بوذ FA : ومعشوق همه توئی است K معشوق توئی بود N معشوق همه هستی بود O معشوق همه بود P || تو نمی شایذ ON : نمی شاید PKA توئی نشاید F || **3** که خوذ را باشی که شایذ : — K | شایذ : باشد O || معشوق را POFK : معشوق NA || عاشق می بایذ NKA : عاشق نمی باید F می باید O باید P || تا K : تا A که تا N که POF || **4** نباشی : باشی F || وبحکم خوذ نباشی POKA : باکه خود هیچ باشی F ، — N

**12-5** [ بیت ... افسر ما ] NF : — POKA

**8** رفت راست F : آمدن N || **9** دوست F : یار N || **10** رباعی F : — N || **12** a تا با سری ای : تا بای سری F تا با سرای N || b کین F : که این N || بر F : بی N

67.

## فصل

(1) جفای معشوق دو است : یکی در پای بالای عشق ویکی در پای نشیبِ عشق ، وعشق را پای بالائی وپای نشیبی هست ، تا در زیادت بوَذ پای بالای او بوَذ که بر عاشق دشوار بوَذ جفای معشوق ، ویارِ معشوق بوَذ در مُحکَمیِ بند ، وهمچنین غیرت از ورقِ جفـا بوَذ ویارِ عشق بوذ ویارِ معشوق بوَذ تا زیادت میشوذ

(2) پای نشیبِ عشــق آن بوَذ که راهِ زیادت برسـذ وعشــق روی در نقصان نهذ ، اینجـا جفا وغیرت یارِ عاشــق آیذ تا بندش بر خیزذ ومنـازل در خلعِ عشــق می بُرّذ ، واین کار بجائی رسـذ که اگر جفـائی یا غیرتی

---

**2** پای بالای K : با بالای NFA بالای PO || پای نشیب PK : با نشیبی A با نشیب NF نشیب O || **3** وعشق را PONFA : وعاشق را K || پای بالائی وپای نشیبی هست : بای نشیب وپای بالاست A پای نشیبی وبا بالائیست K پا بالا وپا نشیبی هست F پا بالائی وپا نشیبی هست N بای نشیبی وپای بالائی است PO || تا در OKA : تا عشق پا بالا F تا عاشق در N که تا در P || **4-3** پای بالای او بوذ : پا بالای او بود NF عشق پای بالاء او بود POA باء بالاء عشق بود K || **4** که PONFA : — K || معشوق : + بر عاشق K || ویارمعشوق بوذ : یار معشوق بود NA ویار معشوق K وناز معشوق PO ، — F || در : و K || **5** بند : + بود PO || و : — P || ورق : فراق O || ویار عشق بوذ ... معشوق بوذ NA : ناز عشق بود وناز معشوق بود PO یا خود از بار عشق بود ویا بار عشق K وبای بند تحقیق بر پای عشق نهد F || **6** تا زیادت میشوذ NKA : تا در زیادت میشود PO وبود که زیادت میشود F || **7** پای نشیب عشق PNA : وبا نشیب عشق K وپای بسته تر همی شود F پای نشیب O || آن NFKA : این PO || برسذ PNFA : سپرد K بر بندد O || **8** یار عاشق آیذ NA : یار عشق آید K یار عاشقند F ناز عشق آید PO || تا NFKA : پای PO || بر POF : بر می NK می بر A || **9** در NFKA : بر PO || کار : کمال O || جفائی PFK : جفا ONA || غیرتی : غیرت N

بذو رسذ عظیم راهی که مثلًا بسالی خواستی رفت در خلعِ عشق بروزی یا بشبی لا بل بساعتی بروذ ، زیرا که بارگاهِ جفا لابدّیِ معشوقست ، چون چشم بر رخنهٔ افتاذ لابدّی برسیذ وامکانِ خلاص پیذا گشت

**68.**

## فصل

غیرت چون بتابذ او صمصامی بی مساحت بوَذ ، اما تا چه پی کنذ وگرا پی کنذ ، گاه بوَذ که صبر را پی کنذ وبر عاشق آیذ تا قهری بذو رسذ ـ سر در رسن کردن وخوذ را هلاک کردن ازین ورق بوَذ ـ

---

**10** بذو رسذ عظیم راهی POF : عظیم بدو رسد راهی NKA وله وجه || که مثلا POA : مثلا که NFK || خواستی F : خواست PONKA || رفت NFA : رفتن K بریدن PO || بروزی : در روزی P || یا بشبي FA : باشی N یا بشبی نماید K یا شبي PO || **11** لا بل بساعتی NFKA : لا بل ساعتی O بلکه در ساعتی P || بارگاه NFKA : کار PO || جفا : — F || **12** بر رخنهٔ K : بر رخنه OFA بر دوخته N بر رخنهٔ غیرت P || برسیذ NK : برسد POFA || گشت NKA : شود F نگشت PO

**1** فصل : — N || **2** بتابذ NFKA : بتاود F بیاید PO || صمصای FA : صمصام PONK || مساحت بوذ NF : مساحتست A مساحتی بود K مساحت شود PO || **3-2** اما تا چه ... وگرا پی کنذ KA : اما تا چه بی کند OF اما تا چه میکند وکرا بی کند N اما جور رانی کند P || **3** بوذ که : — O | **4-3** تا قهری بدو رسذ PO : قهری بدو رسد NFA بدو قهری رسد K || **4** رسن : سر F || وخوذ را هلاک کردن POFA : ووجود را هلاک کردن K ، — N || ورق : مدت O

وگاه بوَذ که بر پیوند آیذ وبُبرّذ وعشــق را پی کند تا عاشق فارغ شــوذ ، وگاه بوَذ که بر معشــوق آیذ ومعشــوق را پی کنــذ ، زیرا کــه او از (؟) جنــابِ عدلِ عشق است وعدلِ عشق کفاءت وهمســانی وهمتــائی نخواهــذ آمیزش وآویزشِ عشــق خواهذ ـ تا نسبت هم در حقّ عاشــق ـ وبس (؟) ، واین از عجایب است

[ بیت

ای بُرده دلم بغمزه جان نیز ببر    خون شذ دل وجان نام ونشان نیز ببر
ور هیچ اثر بماند از من بجهــان    تقصــیر روا مدار آنــ نیز ببر ]

---

**5** وگاه بوذ که ... شوذ : این فقره در A در فصل 70 س 3 بعد از کلمهٔ « معشوق » افتاده است | وکاه بوذ که : کی A | بر پیوند آیذ FK : بر پیوندند A بر بتواند آیذ N بر ( — O ) پیوند عشـق آیذ PO| وببرد و PONFA : وبود کــه K || **7-6** او از جنـاب KA : اورا حسـاب F اورا از جنـاب N آن جفـا PO || **7** کفاءت وهمسانی وهمتائی : کفاءت وهمسایه وهمتـا NA کفایت وهمسای وهمتـای K همتای وهمســای وکفات F کفـایت وهمتـائی PO || **8** آمیزش وآویزش عشق NA : آمیزش آویزش K آمیزش عشق وآویزش F آمیزش وآویزش با پرش عشق PO || تا ... عاشق : — K | تا نسبت هم PON : تا نسیم تیم F هم A || **9** وبس OF : است وبس P ، — NKA || واین از PONKA : واین F | لوایح ورق ۱۰۱ آ : در مرتبه سهام صمصام غیرت بر معشوق آیذ واورا از راه عاشق بردارذ واین عدل عشق است که بجور مانده است یعنی عاشـق را با معشوق کفایت است وهمتابی وهم سایی نیست اورا با عاشق (؟) می باید سـاخت ونقد وجود را در بحر بی ساحل عشق انداخت واین رمزی عجب است

**12-10** [ بیت ... آن نیز ببر ] NF : — POKA | **11** a دلم بغمزه F : بغمزه دلم N | ببر F : ببرد N | **12** a ور F : کر N || بماند N : نماند F

69.

## فصل

قُوتِ عشق از درونِ عاشــق زهرهٔ عاشـق است ، وجز در کاسِ دل نخورذ ، اوّلا در موج دردِ عشــق بر دل ریزذ زهره پس بخورذ ، چــون تمام بخورد صبر پیذا شوذ اما تا تمام نخورد راهِ صبر بر عاشق در بسته است ، واین نیز از عجایبِ خواصِّ عشق است

70.

## فصل

هرچه در تلوینِ عشق از عاشق بشوذ در تمکینِ عشــق بَدَلِ آن بیابذ از معشوق ، ولیکن نه هرکس بذین مقام رسذ که ایــن بس عالی مقامیست در عشق ، وکمالِ تمکین آن بوَذ که از هستیِ او چیزی نمانده بوَذ

---

2 عشق : NKA عاشق POF || از درون عاشـق NFKA : وزور عاشق از ( + درون P ) PO || زهرهٔ عاشق PONA : زهره عاشق F ، — K || دل : — A || 3 اولا NFKA : اورا PO || در موج NFA : در مو K موج PO || بر PNFKA : در O || زهره پس A : پس K زهره پس F زهره اس N پس زهره اش PO || 4-3 چون تمام بخورد : — O | 3 چون NFKA : وچون P || 4 اما تا تمام PNA : اما تمام FK ، — O || نخورد : بخود O || صبر بر NFKA : صبر O عشق بر P || 5 نیز NKA : — POF || عجایب خواص : خواص عجایب A || عشق : — K

1 فصل : — N || 2 تلوین : تکوین F || عشق : عشق است P || بشوذ : نشود P || بیابذ FKA : بیابد PON ( وله وجه ) || 3 معشوق : A + کی بر پیوند ... فارغ شود (رجوع کنید بحواشی ص 99 س 5 ) || هرکس : هرکز A || که این NFKA : که O این P || عالی مقامیست : عالی مقامی است K عالی مقامست PONA مقامی عالیست F || 4 آن : این P || نمانده : نبود نمانده A

[ بیت

لعلی که از کانِ عقل وجان یافته ام    باکس نمایم که نهان یافته ام
تا ظن نبری که رایگان یافته ام    من جان وجهان داذه پس آن یافته ام ]

ووصال وفراق اورا یکی بوَذ واز علل وعوارض بر خاسته بوَذ ، اینجا بوَذ که او اهلیتِ خلعتِ عشق یابذ واین حقایق که بر بَدَل از معشوق بعاشق می رسذ خلعتِ عشق بوَذ

[ بیت

دل در طمعِ وصل بلارا سپرست    جان در دمِ زهرِ هجرِاو بر خطرست
بیرون زوصال وهجر کاری دگرست    همّت چو بلند شذ همه دردِ سرست ]

---

7-5 ] بیت ... آن یافته ام [ NF : — POKA | 6 a لعلی F : لعل N ||
7 b داذه F : — N
8 ووصال PO : وصال NFKA || بوذ NFKA : شود PO || علل وعوارض ONKA : عوارض وعلل F علل واز عوارض P || 9 او POFA : و N ، — K ||
یابذ : آید F || واین NA : وآن K این POF || 10-9 که بر بدل از معشوق بعاشق می رسذ A : که بر بدل از معشوق می رسد بعاشق F که از معشوق بدل عاشق می رسد K که بر دل از معشوق بعاشق می رسد N نیز بدل از معشوق بعاشق میرسد O بدل از معشوق بعاشق P | + این PO
13-11 ] بیت ... سرست [ NF : — POKA | 12 a وصل F : عشق N
b زهر F : — N

## 71.

### فصل

معشوق خزانهٔ عشق است وجمالِ او ذخیرهٔ اوست ، تصرّفِ عشق درو نافذتر است بهمه حال ، اما اهلیتِ خلعتِ عشق آنست که در فصلِ اول پیش ازین بیان افتاذ

## 72.

### فصل

عشق عجب آینه ایست هم عاشق را وهم معشوق را هم در خوذ دیذن وهم در معشوق دیذن وهم در اغیار دیذن ، واگر غیرتِ عشق دست دهذ تا وا غیری ننگرذ (؟) هرگز کمالِ جمالِ معشوق بکمال جز در آینهٔ عشق نتواند دیذ ، وهمچنان کمالِ نیازِ عاشق وجملهٔ صفاتِ نقصان وکمال از هر دو جانب

---

**4-1** فصل ... افتاذ : — P

**1** فصل : — N || **2** عشق است ONF : عاشقست KA || وجمال ONFA : وخیال جمال K || ذخیرهٔ اوست : ذخیره است O || عشق درو OKA : او دران F عشق ازو N || **3** نافذتر NF : نافذ OKA || عشق آنست : است O || **4-3** اول پیش ازین ONA : اول پیش ازین فصل K اول F || **4** بیان : — N

**1** فصل : — N || **2** هم در خوذ : در خوذ K || **3** واگر K : اگر PONFA || **4-3** غیرت عشق دست دهذ NFKA : غیرت عشق است O غیرت دست یابد P || **4** تا واغیری ننگرذ N : تا واغیری ننگرذ FKA با او غیری ننگرد PO || هرگز : — PO || کمال PONKA : — F || بکمال NF : — POKA || جز : — K || **5** وهمچنان : وهمچنین F || **6-5** کمال ... نقصان و : — PO | **5** وجملهٔ FK : از جملهٔ NA || **6** وکمال : + همچنان K || هر : — K

## 73.

## فصل

(1) عشق جبریست که درو هیچ کسب را راه نیست بهیچ سبیل ، لاجرم احکامِ او نیز همه جبرست ، اختیار ازو واز ولایتِ او معزولست ، مرغِ اختیار در ولایتِ او نپرّذ ، احوالِ او همه زهرِ قهر بوَذ ومکرِ جبر بوَذ ، عاشق را بساطِ مُهرهٔ قهرِ او می بایذ بوذ تا او چه زنذ وچه نقش نهذ ، پس اگر خواهذ واگر نخواهذ آن نقش برو پیذا میشوذ

---

1 فصل : — N || 2 عشق : — PO || جبریست : خبرست F جیزیست A حیزی است K خبریست N چیزی هست O چیزی است P || که : — F || کسب را راه نیست FA : کسب واراده نیست K کس را راه نیست PON || 3 نیز NA : — POFK || جبرست POKA : خبرست NF || اختیار : واختیار N || 4-3 ازو ( از وی F ) واز ولایت او ( وی F ) ... نبرذ NFKA : در ولایت او نبود PO || 4 همه : — N || زهر : زهره P || 5-4 ومکر جبر بوذ : ومکر خبر بود N ومکر ( ز مکر ؟ ) بود A ومکر K وفکرت وحیرت بود PO ، — F || 5 عاشق را NFKA : عاشق O وعاشق را P || مهرهٔ قهر او : مهرهٔ مهر او A مهرهٔ او OK مهرهٔ مهر N بخبر مهرهٔ F ، — P | اگر عاشق تواند که بساط مهرهٔ قهر او شود فرحیبا به - لوایح ورق ۱۰۴ ب || می بایذ بوذ NF : می باید OA می باید آمدن K باید شد P || 6-5 تا او چه زند ... نهذ K : تا بازو چه زند وچه نقش نهد A تا او چه نقش نهد F تا او چه زند وچه نقش دهد N تا چه او زند وچه نقش بر آید P تا چه او زند وچه نقش O || 6 نهذ ... نقش : — O | پس PFKA : — N | نخواهذ PNKA : نه F || برو NFA : بروی POK || میشوذ : شوذ P

(2) بلای عاشق در پندارِ اختیارست ، چون این معنی تمام بدانست و < آن پندار > نبوَذ کار برو آسان‌تر شوذ زیرا که نکوشذ تا کاری به اختیار کنذ در چیزی که درو هیچ اختیار نیست

[ بیت

آزاده بساطِ مهرهٔ تقدیرست　　در راهِ مرادِ خویش بی تدبیرست
آن مهره توئی ونقشِ دَوْرش تمثال　　گر خوذ همه در دیدهٔ خوذ تقصیرست]

**74.**

فصل

گاه بوَذ که بلا وجفای معشوق تخمی بوَذ که از دستِ المعیّت وکفایتِ رعایت وعنایتِ عشق در زمینِ مرادِ عاشق افگنند تا ازو گلِ اعتذاری بر آیذ وبوَذ که فرا بندذ وثمرهٔ وصال گردذ ، واگر دولت

---

**7** عاشق PONF : عشق KA || پندار : بند A || این معنی تمام K : تمام NFA خود تمام PO || **8** ونبوذ PON : وسود A وبود F پیوند K || برو PONKA : بروی F || شوذ POFA : بود K باشد N || نکوشذ N : بکوشد POFKA || **9** به اختیار F : واختیاری POA واختیار K باختیاری N || کنذ : نکند K || نیست PONK : درست نیاید F در نیست A

**12-10** بیت ... تقصیرست F : — PONKA | **10** بیت : فصل F | **11** b تدبیرست : + بیت F

**1** فصل : — N || **2** وجفای معشوق : وجفا O || که : — PO || **3-2** المعیت ... رعایت : المعیه وکفایت رعایت وعنایت A عنایت K وکفایت وعنایت F المیت وکفایت رعایت وعنایت N زراعت کفایت وعنایت PO || **3** افگنند PFA : افتد K افکند ON || ازو FKA : او PO || **4** اعتذاری PONFA : اعتدالی K || بر آیذ PONFA : بروید K || وبوذ که فرابندذ KA : وبود که فزاینده NF وبرک ویرانه بندد O وباشد که بندد P || وصال : وصالی O || واگر OFKA : اکر P

بکمالِ تو بوَذ آن وصال از یکی خالی نبوَذ ، اگر برق وصاعقه بر نجهذ وپرده بر راهِ او نیایذ وراه بر دولتِ او نبزند (؟) ، واین برای آن بوَذ تا بداند که هرگز در راهِ عشق روی اعتماد نبوَذ ، وبرای این گفته اند :

بیت

گر غِرّه بذان شذی که داذم بتو دل  صذ قافله بیش برده اند از منزل

دل گرچه زوصل شاذمان می بینم  هم پای فراق در میان می بینم
در هجرِ تو وصلِ تو نهان می دیذم  در وصلِ تو هجرِ تو عیان می بینم

**75.**

**فصل**

عقول را دیذه بر بسته اند ازا دراکِ ماهیت وحقیقتِ روح وروح صدف عشق است ، پس چون بصدف علم < را > راه نیست بجوهرِ مکنون

---

**5** بوذ : شود P || آن : ازو (؟) P || یکی PONKA : نکبتی F || نبوذ NFK ( متن ) : شود NA ( شرح ) || اگر NFKA : واگر PO || بر نجهذ A : بر بجهد N بجهد (؟) K بجهد POF || **6-5** وپرده بر راه او نیایذ N : وپرده براه او بیاید A بر ناید K وبر راه او نیاید F وبر راه او بیاید O وبر راه او بیارد P || **6** وراه بر دولت او نبزند A : وراه بدولت او بزنند N ، — POFK || واین PONKA : وآن F ، || بداند NFKA : بدانی PO || **9** a شذی NFKA : شوم PO || b برده اند از NFKA : برده اندت P برده از O

**11-10** دل ... عیان می بینم NF : — POKA | **11** a دیذم N : بینم F

**7-1** فصل ... نرسذ N : — POFKA | **4-2** عقول را ... راه بوذ : رجوع شود بفصل 49

که در آن صدفست چگونه راه بوَذ ، اما بر سبیلِ اجابتِ التماسِ این دوستِ عزیز ـ اکرمه الله تعالی ـ این فصول < و > ابیات اثبات افتاذ اگرچه که « کلامُنا اشارةٌ » از پیش بر پشتِ جزو اثبات کرده ایم تا اگر کسی فهم نکنذ معذور بوَذ که دستِ عبارت بر دامنِ معانی نرسذ

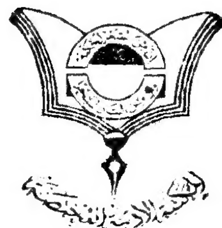
تمت

5 اکرمه : اکرم N

8 تمت : — N ، والله اعلم بالصواب A تمت بحمد الله تعالی وحسن توفیقه وصلی الله علی سیدنا محمد وآله K تمام شد کتاب سوانح از تصنیف ملک المشایخ والمحققین شیخ احمد بن محمد الغزالی قدس الله روحه والحمد لله رب العالمین F ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین ایزد تعالی چندانکه توفیق بر ( بر : — P ) نوشتن این رساله کرامت کرد کشف این اسرار جان مارا ( ما O ) روشن گرداند ومارا از اینها گرداند که دل ایشان بشرح این کلمات رسیده است PO | P + والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ، O +

بیت

کتاب سوانح بآخر رسید     که خواننده را عشق گردد مزید



AḤMAD GHAZZĀLĪ'S

# APHORISMEN ÜBER DIE LIEBE

HERAUSGEGEBEN VON

HELLMUT RITTER

